



امیر علی

پڑھو اور سیکھو اور علم حاصل کرو

پڑھو اور سیکھو اور مستند دربارہ بہا کی

# ملا کر اپنا وقت

مصطفیٰ  
حسین  
طباطبائی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# ماجرای باب و بهاء

پژوهشی نو و مستند درباره بهایی‌گری

نوشته

مصطفی حسینی طباطبایی



حسینی طباطبایی، مصطفی، ۱۳۱۴ -  
ماجرای باب و بهاء [تهران]: ۱۳۷۹.  
۲۴۱ ص.

ISBN 964-334-050-3

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).  
کتابنامه به صورت زیرنویس.  
۱. این کتاب تحت عنوان «رهبران وادی ضلالت» قبلاً به چاپ رسیده است.  
مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. عنوان.

۳۲۰ / ۱۰۱

۸۶۹ ز / ۳۳۶ ج

کتابخانه ملی ایران

۳۱۱۱ - ۷۸ م



## ماجرای باب و بهاء

- نویسنده: مصطفی حسینی طباطبایی
- چاپ دوم: ۱۳۷۹
- تیراژ: ۲۰۰۰
- طرح جلد: رضا عابدینی
- چاپ و صحافی: چاپخانه لیلا
- آدرس: خیابان توحید نبش پرچم بالای بانک تجارت طبقه ۴ (انتشارات روزنه)
- تلفن: ۹۳۹۰۷۴ - ۹۳۵۰۸۶، فاکس: ۹۲۴۱۳۲
- شابک: ۹۶۴-۳۳۴-۰۵۰-۳ ISBN 964-334-050-3
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است



مآخذ بابی و بهایی که در این کتاب بدان‌ها استناد شده است

نام کتاب	نام مؤلف
۱- أحسن القصص	علی محمد باب
۲- بیان فارسی	علی محمد باب
۳- بیان عربی	علی محمد باب
۴- لوح هیکل الدین	علی محمد باب
۵- پنج شأن	علی محمد باب
۶- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی	علی محمد باب
۷- ایقان	حسینعلی بهاء
۸- اقدس	حسینعلی بهاء
۹- مبین	حسینعلی بهاء
۱۰- بدیع	حسینعلی بهاء
۱۱- اقتدارات	حسینعلی بهاء
۱۲- اشراقات	حسینعلی بهاء
۱۳- آثار قلم اعلی	حسینعلی بهاء
۱۴- لوح شیخ محمدتقی اصفهانی (معروف به نجفی)	حسینعلی بهاء
۱۵- لوح احمد	حسینعلی بهاء
۱۶- جواهر الأسرار	حسینعلی بهاء
۱۷- مجموعه الواح مبارکه	حسینعلی بهاء
۱۸- الواح نازله (خطاب به ملوک و رؤسای ارض)	حسینعلی بهاء
۱۹- ادعیه محبوب	عباس عبدالبهاء
۲۰- مفاوضات	عباس عبدالبهاء
۲۱- خطابات مبارکه	عباس عبدالبهاء
۲۲- تذکرة الوفاء	عباس عبدالبهاء
۲۳- مقاله سیاح	عباس عبدالبهاء



نام مؤلف	نام کتاب
عباس عبدالبهاء	۲۴- مکاتیب عبدالبهاء
شوقی افندی	۲۵- قرن بدیع
ابوالفضل گلپایگانی	۲۶- الفرائد
ابوالفضل گلپایگانی	۲۷- کشف الغطاء
اسدالله مازندرانی	۲۸- ظهور الحق
اسدالله مازندرانی	۲۹- اسرار الآثار
اسدالله مازندرانی	۳۰- اسرار الآثار خصوصی
اسدالله مازندرانی	۳۱- رهبران و رهروان
عبدالحسین آیتی	۳۲- الکواکب الدرّیه
اشراق خاوری	۳۳- مطالع الأنوار
اشراق خاوری	۳۴- گنجینه حدود و احکام
اشراق خاوری	۳۵- رحیق مختوم
اشراق خاوری	۳۶- اقداح الفلاح
اشراق خاوری	۳۷- مائده آسمانی
اشراق خاوری	۳۸- محاضرات
اشراق خاوری	۳۹- گنج شایگان
محمدعلی فیضی	۴۰- حضرت نقطه اولی
محمدعلی فیضی	۴۱- حضرت بهاءالله
عزیزالله سلیمانی	۴۲- مصابیح هدایت
روح الله مهرانجامی	۴۳- رسائل و رقائم
عزّیه خانم (خواهر بهاءالله)	۴۴- تنبیه النائمین
میرزاجانی کاشانی	۴۵- نقطه الکاف
نشریه بیت العدل بهایی	۴۶- The compilation of compitations

(مدارک فوق در خلال کتاب به تفصیل معرفی شده‌اند)



## فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱۱	سرآغاز سخن
۲۵	<u>در احوال و آثار باب</u>
۲۷	سوابق علی محمد باب (۱)
۲۹	آموزگاران علی محمد باب
۳۵	درس‌هایی که علی محمد باب آموخت
۴۳	دعاوی گوناگون علی محمد باب (۲)
۴۵	از بایبگری تا الوهیت
۴۸	بهانه علی محمد باب
۵۷	دلایل علی محمد باب (۳)
۵۹	دلیلی جز تشری مغلوط و ناهموار در میان نیست
۶۲	ناتوانی علی محمد از عربی نویسی
۶۹	کثرگویی‌های علی محمد باب (۴)
۷۱	در مجلس حمزه میرزا
۷۴	داوود قبل از موسی
۷۵	غرق شدن عاد و ثمود در خلیج و نجات ابراهیم از رودخانه
۷۶	وعده‌های دروغین
۷۸	عمر جهان و شکل زمین
۷۹	تأویل‌ها و تقلیدهای خنک



صفحه	عنوان
۸۱	قوانین ضد اخلاقی
۸۳	معلومات ناقص از قرآن کریم
۸۵	دشمنی با دانش
۸۶	خشونت و تعصب شدید
۸۸	معجون‌های از خودستایی و دروغ‌گویی
۹۱	سرانجام علی محمد باب (۵)
۹۳	علی محمد توبه می‌کند
۹۵	علی محمد در مجلس مناظره
۹۵	صورت توبه‌نامه علی محمد
۹۸	قتل باب و شبهه جنون وی
۱۰۳	گزیده‌های از سخنان علی محمد باب (۶)
۱۰۶	عربی‌های آب‌نکشیده
۱۱۲	پارسی‌نویسی علی محمد
۱۱۶	احکام عجیب در آیین باب
۱۱۶	جواز استمناء
۱۱۶	سفارش درباره تخم مرغ
۱۱۷	پرهیز نکردن از فضولات حیوان
۱۱۷	قبله عبادت، خود علی محمد است
۱۱۷	خرید و فروش دارو، مجاز نیست
۱۱۸	۱۹ روز خدمت به علی محمد
۱۱۸	بیش از یک کتاب نباید داشت
۱۱۹	هر روز به مؤذن ۱۹ مثقال قند دهید
۱۱۹	در هر دقیقه، پنج مثقال الماس
۱۱۹	برگ درخت بخورید



صفحه	عنوان
۱۲۰	پنج، برابر با یک
۱۲۰	حرمت ملاقات با طبقات مردم
۱۲۱	بیان عربی و بیان فارسی
۱۲۳	<u>در احوال و آثار بهاء</u>
۱۲۵	سوابق حسینعلی بهاء (۷)
۱۲۷	آموخته‌های حسینعلی
۱۳۳	میرزا حسینعلی در بدشت
۱۳۷	بهاء و سفیر روسیه تزاری
۱۴۱	حسینعلی و برادرش صبح ازل
۱۴۵	ادعاهای حسینعلی بهاء (۸)
۱۴۷	منم من یُظهِرُهُ اللهُ
۱۵۵	من ذات خداوندی هستم!
۱۶۱	من فعال مایشاء هستم
۱۶۲	مقام خاتمیت، مرا از ادعا باز نمی‌دارد
۱۶۹	دلایل حسینعلی بهاء (۹)
۱۷۱	دلیل‌سازی در بغداد و عکا
۱۷۲	معجزه‌ای در بین نیست
۱۷۵	یگانه حجّت بهاء، آیه‌سازی‌های مغلوط اوست
۱۷۷	معجزه آسمانی یا ابتدال در نثرنویسی؟
۱۸۷	دلایل دیگر بهاء‌الله
۱۹۵	کژگویی‌های حسینعلی بهاء (۱۰)
۱۹۷	حک و اصلاح وحی
۱۹۸	مس، پس از هفتاد سال طلا می‌شود
۱۹۹	فیثاغورث و حضرت سلیمان



صفحه	عنوان
۲۰۰	حسینعلی بهاء و ربّ اعلیٰ
۲۰۱	بهاء و ناآگاهی از قرآن
۲۰۴	تناقض‌گویی در نسخ کتاب بیان
۲۰۶	آمزش والدین به شرط بهایی شدن فرزند
۲۰۷	کتاب بهاء، خلق را از همه کتاب‌ها بی‌نیازی می‌کند
۲۰۸	مقام زن در کیش بهایی
۲۰۹	بهاء و تأویل آیات
۲۱۴	پاره‌ای از احکام بهاء
۲۲۱	سرانجام حسینعلی بهاء (۱۱)
۲۲۳	بهاء در زندان عکا
۲۲۵	مرگ بهاء و نزاع جانشینان وی
۲۲۹	اصول مترقی در آیین بهاء
۲۴۰	پیام نویسنده به پیروان باب و بهاء:
۲۴۱	ترجمه پیام



## سرآغاز سخن

خداوند بی همتا را سپاس می‌گزاریم، سپاسی که آن را بر خود می‌پسندد و بر پیامبران راستین او درود می‌فرستیم، درودی که آنان را می‌سزد.

از رویدادهای شگفت تاریخ که در نوع خود بی‌مانند شمرده می‌شود، قیام پیامبر بزرگ اسلام (ص) است که چون دعوت خویش را آغاز کرد، یگه و تنها بود. آنگاه مردمی را به کیش خود فراخواند که سخت متعصب بودند و به قول قرآن در «ضلال مبین» به سر می‌بردند و با آن که مدت کوتاهی (۲۳ سال) به تبلیغ شریعت و ادای رسالت پرداخت، هنگامی که رخت از این سرای بر بست امتی نیرومند و بالنده با آیینی استوار به‌جای نهاد، آن‌چنان که آماده فتح گیتی و غلبه بر همه ادیان بودند و نوید *لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ*<sup>(۱)</sup> (الصَّف: ۹) را پیش چشم داشتند. پس به گونه‌ای برق‌آسا در کشورهای بزرگ جهان راه یافتند و فرهنگ‌های ریشه‌دار آنها را دگرگون ساختند و قرن‌ها مشعل دانش و حکمت را در گیتی بر دوش کشیدند و هم اکنون پس از گذشت چهارده قرن، آیین خود را که به وعده *إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*<sup>(۲)</sup> (الحجر: ۹) برقرار مانده و به حکم *تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَمْ يَبَدَّلْ لِكَلِمَاتِهِ*<sup>(۳)</sup> (الأنعام: ۱۱۵) تبدیل‌ناپذیر شده، در پهنه گیتی پاسداری می‌کنند.

تاریخ گواهی می‌دهد که نظیر چنین پیامبری هرگز دیده نشده و هیچ رسولی

---

۱- تا دین حق را بر همه ادیان غلبه دهد (چنان که مسلمین در مصاف با یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و ... به پیروزی رسیدند).  
۲- ما نگاهدارنده قرآن هستیم.

۳- کلام خداوندت برآستی و عدالت به انجام رسید، هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای سخنان او نخواهد بود.

توانسته با وجود مشکلات و موانع بسیار در مدت ۲۳ سال، مردمی غرق در بت‌پرستی و جاهلیت را چنان متحول سازد که دنیا را تکان دهند!

به علاوه، در آیین پیامبر اسلام (ص) به مفاد **بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**<sup>(۱)</sup>، سفارش به فضائل اخلاقی که دعوت پیامبران بر آن استوار است، به حد کمال رسیده و از این رو امر نبوت به محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - پایان پذیرفته است چنان که در کتاب آسمانی وی می‌خوانیم: **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**<sup>(۲)</sup> (الاحزاب: ۴۰). در این کلام ربّانی، محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به عنوان «خاتم النبیین» معرفی شده است یعنی: «کسی که پیامبران بدو پایان می‌گیرند» و در لغت عرب، «انگشتی» را نیز خاتم گفته‌اند از آن رو که نامه‌ها را با آن مهر می‌زدند و به پایان می‌رساندند همان‌گونه که واژه‌شناس کهن عرب، احمد بن فارس (متوفی به سال ۳۹۵ هـ ق) در کتاب «مقایس اللغه» بدین معنا تصریح کرده است.<sup>(۳)</sup> از سوی دیگر، پیامبر اسلام (ص) - بنابر آنچه محدثان بزرگ جهان اسلام گزارش کرده‌اند - امت خود را از ظهور پیامبر نمایان دروغگو قبلاً آگاه ساخته و به عنوان نمونه فرموده است:

**إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ كَذَابُونَ كُلُّهُمْ يَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لِأَنِّي بَعْدِي.**<sup>(۴)</sup>

«همانا در امت من، سی تن دروغگو خواهند بود که هر کدام می‌پندارد که پیامبر است با آن که من، خاتم پیامبرانم و پس از من هیچ پیامبری نیست.»

باز فرموده است:

**إِنَّ الرِّسَالَةَ وَ النَّبُوَّةَ قَدْ انْقَطَعَتْ فَلَا رَسُولَ بَعْدِي وَ لِأَنِّي.**<sup>(۵)</sup>

۱- من فرستاده شده‌ام تا اخلاق پسندیده را به انجام رسانم (حدیث نبوی).

۲- محمد، پدر هیچ یک از رجال شما نیست ولی فرستاده خدا و بازپسین پیامبران است و خدا به هر چیزی داناست. (درباره این آیه کریمه، در خلال کتاب به تفصیل سخن خواهیم گفت).

۳- مقایس اللغه، ج ۲، ص ۲۴۵، چاپ قاهره.

۴- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۹۹، چاپ استانبول و سنن ابی داود، ج ۴، ص ۹۸، چاپ بیروت.

۵- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۳، چاپ استانبول.



«همانا رسالت و پیامبری قطع شده و هیچ رسول و پیامبری پس از من نخواهد آمد.»

و همچنین فرموده است:

أُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَ خُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ. (۱)

«من به سوی همه خلق فرستاده شده‌ام و پیامبران به من، پایان پذیرفته‌اند.»

و نیز فرموده است:

إِنَّهُ لَيْسَ كَائِنٌ بَعْدِي نَبِيٌّ فَيْكُمْ. (۲)

«همانا پس از من، پیامبری در میان شما وجود نخواهد داشت.»

و باز فرموده است:

كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لَانَّبِيٌّ بَعْدِي. (۳)

«در میان بنی اسرائیل، پیامبران به تدبیر امور ایشان می‌پرداختند و هرگاه که

پیامبری می‌مُرد پیامبر دیگری جانشین او می‌شد ولی پس از من، پیامبری نیست.»

و نیز فرموده است:

إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ إِلَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيُعْجِبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ هَلَّا وَضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ. (۴)

«همانا مثل من و مثل پیامبران پیش از من، چون مثل مردی است که خانه‌ای

را بسازد و آن را نیکو و زیبا پردازد مگر آن که جای خشتی را در آن خانه خالی گذارد

و مردم، پیرامون خانه بگردند و از آن در شگفت افتند و گویند که چرا این یک خشت

را ننهاده‌اند؟ پیامبر فرمود: من همان خشت آخرین هستم و من خاتم پیامبرانم.»

و همچنین فرموده است:

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷۱، چاپ استانبول.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۵۸، چاپ استانبول.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۴، چاپ استانبول.

۴- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۳، چاپ استانبول.

### أَنَا آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ. (۱)

«من، آخرین پیامبرم و شما، آخرین امت هستید.»

بر پایه این آثار، مسلمانان پس از وفات پیامبر اسلام (ص) بی‌درنگ با تمام مدعیان پیامبری، درگیر شدند و به جنگ برخاستند و آنها را کذاب و فریبکار شمردند چنان که با **أَسْوَدَ عَنَسِيٍّ وَ مُسَيِّلِمَةَ وَ طَلِيحَةَ وَ سَجَاحَ**، بدین‌گونه رفتار کردند.

این پیامبر نمایان فریبکار که در صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر خدا (ص) به ادعا و تلاش افتادند، هنرشان «سَجْعَ گویی» بود و همچون شاعران، «قافیه‌پردازی» می‌نمودند و گمان می‌کردند که با این کار، همانند قرآن را آورده و پیامبری خود را به اثبات رسانده‌اند!

ابوجعفر طبری در تاریخ خود می‌نویسد: از جمله سخنان **مُسَيِّلِمَةَ** (که آنها را وحی آسمانی می‌خواند!) این بود که:

وَالشَّاةِ وَالْأَوَانِهَا.

وَأَعْجَبُهَا السُّودُ وَالْأَبَانُهَا.

وَالشَّاةِ السُّودَاءِ وَاللَّبَنِ الْأَبْيَضِ.

إِنَّهُ لَعَجَبٌ مَحْضٌ. (۲)

«قسم به بزها و رنگ‌های آنها!

و شگفت‌تر از آن، بزهای سیاه رنگ و شیرهای آنان!

و سوگند به بز سیاه و شیر سپید (أَبْيَض).

که این است مایه شگفتی محض!»!

باز طبری می‌نویسد که **مُسَيِّلِمَةَ** می‌گفت:

وَالْمُبْدَرَاتِ رَزْعاً.

وَالْحَاصِدَاتِ حَصْداً.

وَالذَّارِيَاتِ قَمْحاً.

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۹، چاپ استانبول.

۲- تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)، ج ۴، ص ۱۹۳۳، چاپ اروپا.



وَ الطَّاحِنَاتِ طَحْنًا.

وَ الخَابِرَاتِ خُبْرًا.

وَ التَّارِدَاتِ تَرْدًا.

وَ اللَّاقِمَاتِ لُقْمًا.

إِهَالَةً وَ سَمْنًا.

لَقَدْ فَضَّلْتُمْ عَلَى أَهْلِ الْوَبْرِ.

وَ مَا سَبَقَكُمْ أَهْلُ الْمَدَرِ. <sup>(۱)</sup>

یعنی:

«قسم به بذریاشان برای کشتن.

و دروکنندگان، درو کردنی.

و پراکنده کنان گندمی.

و آسیابکنندگان، آسیاب کردنی.

و پختکنندگان نانی.

و تریدکنندگان تریدی.

و لقمه گیران لقمه‌ای.

از پیه ذوب شده و روغن.

که شما از چادر نشینان برتری یافته‌اید.

و شهر نشینان از شما پیشی نگرفته‌اند.»!

به نظر این پیامبر نمایان، تنها آوردن سخنان موزون، می‌توانست دلیل بر وحی و نبوت شمرده شود. (کاری که هر شاعری بر انجام آن توانایی دارد) آنها تقلید از قرآن مجید را مایه کار خود قرار داده بودند (و سخنان مضحک و بی‌مقدار خویش را همچون قرآن عظیم می‌شمردند!). درباره احکام و مقررات دینی، نیز می‌کوشیدند تا از قبله و نماز و زکات و روزه... و دیگر آداب اسلامی، به شکلی تقلید کنند چنان که

مورخان نامدار همچون طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و دیگران در احوال ایشان آورده‌اند. آنها با این سرمایه کاسد و آرای فاسد، به پیکار با مسلمانان روی آوردند و به زودی تار و مار شدند و به فراموشخانه تاریخ قدم نهادند و قیل بَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ<sup>(۱)</sup> (هود: ۴۴).

پس از این دوران، چندی «هوس پیامبرنمایی» از اندیشه شهرت طلبان دور شد ولی دیر زمانی نگذشت که برای فرونشاندن عطش درونی، راه دیگری را یافتند و چون عصر امامان اهل بیت - علیهم السلام - فرا رسیده بود، به ادعای نیابت و باییت از ایشان برخاستند و کسانی همچون: ابوالخطّاب (محمّد بن ابی زینب) و ابوهارون مکفوف و محمّد بن بشیر و محمّد بن فرات و محمّد بن نصیر و ابن باباقمی و دیگران، دروغ‌ها به امامان پاک بستند و از سوی ایشان تکذیب و تکفیر شدند چنان که ذکر اخبار و شرح احوال آنان را رجال نویسان اسلامی آورده‌اند و ما در اینجا بخشی از نامه امام حسن عسکری (ع) را درباره محمّد بن نصیر فهری و ابن باباقمی از کتاب رجال ابو عمرو کشی می‌آوریم، امام به یکی از یاران خود نوشته است:

أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْفَهْرِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ بَابَا الْقَمِّي فَأَبْرَأُ مِنْهُمَا فَإِنِّي مُحَذَّرُكَ وَ جَمِيعَ مَوَالِيَّ وَ إِنِّي أَلْعَنُهُمَا - عَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ - مُسْتَأْكِلِينَ يَأْكُلَانِ بِنَا النَّاسِ فَتَانِينَ مُؤَذِّبِينَ، آذَاهُمَا اللَّهُ وَ أَرْكَسَهُمَا فِي الْفِتْنَةِ رَكْسًا. يَزْعَمُ ابْنُ بَابَا أَنِّي بَعَثْتُهُ نَبِيًّا وَ أَنَّهُ بَابٌ، وَ يَلِّعُ لَعْنَةَ اللَّهِ. سَخِرَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ فَأَغْوَاهُ فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَبْلَ مِنْهُ ذَلِكَ...<sup>(۲)</sup>

یعنی: «من از فهری و حسن بن محمد فرزند باباقمی به درگاه خداوند اظهار بیزاری می‌کنم. آری، از هر دو بیزارم و تو و همه دوستانم را از ایشان برحذر می‌دارم. هر دو را نفرین می‌کنم، خدا آن دو را از رحمتش دور فرماید. آنها، به نام ما (خاندان پیامبر) اموال مردم را می‌خورند و فتنه‌گری کرده خلق را می‌آزارند. خدایشان آزار دهد و در فتنه سرنگون سازد. ابن بابا ادعا دارد که من او را به پیامبری برانگیخته‌ام و او باب است! وای بر او، خدا لعنتش کند. شیطان وی را دست انداخته و به گمراهی

۱- و گفته شد که بر مردم ستمکاره نفرین باد. ۲- رجال ابو عمرو الکشی، ص ۴۳۸، چاپ نجف.



کشانده است. لعنت خدا بر کسی باد که این ادعا را از او بپذیرد...»

این افراد تباہکار در گوشه و کنار، ضعفای شیعه را فریب می دادند و برای دست یافتن به مقاصد خود، راه «غُلُو» و «تأویل» را در پیش گرفته بودند. آنها به امامان اهل بیت نسبت خالقیت و رزاقیت می دادند تا بتوانند لااقل خود را در مقام بابیت، همانند پیامبران بشمرند و آیات محکم و روشن قرآن را «تأویل» می کردند تا به هدف های خویش که تغییر احکام اسلام بود، نائل آیند.

در رجال ابو عمرو کثی می خوانیم:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) زَعَمَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْقَدِيمَ فَذَاكَ لَا يُدْرِكُهُ أَحَدٌ. وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الَّذِي خَلَقَ وَرَزَقَ فَذَاكَ مُحَمَّدٌ عَلِيٌّ! فَقَالَ: كَذَبَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ - مَا مِنْ خَالِقٍ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لِشَرِيكَ لَهُ، حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُذِيقَنَا الْمَوْتَ وَالَّذِي لَا يَهْلِكُ هُوَ اللَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ بَارِيءٌ الْبَرِيَّةِ. (۱)

یعنی: «کسی به امام ابو عبدالله صادق (ع) گفت: ابوهارون مکفوف (موسی بن عمیر) ادعا می کند که شما به او گفته اید: اگر ذات قدیم را می طلبی، آن ذات را هیچ کس در نمی یابد! و چنانچه کسی را می طلبی که آفریدگان را خلق کرده و روزی داده، او (پدرم) محمد بن علی است! امام صادق پاسخ داد: ابوهارون دروغ گفته، لعنت خدا بر او باد. هیچ خالق جز خداوند یکتا و بی شریک وجود ندارد. خداوند حق دارد که مرگ را به ما (همانند دیگران) بچشاند و کسی که هرگز نمی میرد خداست، همان آفریدگار مخلوقات و پدید آورنده مردمان.»

چنان که می بینیم، این سند کهن نشان می دهد که چگونه مدعیان بابیت، راه غلو را درباره امامان می پیمودند تا به مقصود خود دست یابند. و از سند دیگری که باز ابو عمرو کثی آورده روشن می شود که چگونه آنان، تأویلات نامناسب را به ائمه شیعه نسبت می دادند تا احکام اسلامی را به تعطیل کشند. کثی در رجال خود می نویسد:

أَنَّهُ قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (ع): رُويَ عَنْكُمْ إِنَّ الْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالْأَنْصَابَ وَالْأَزْلَامَ  
رِجَالًا! فَقَالَ: مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِيُخَاطَبَ خَلْقَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ. (۱)

یعنی: «به امام ابو عبدالله صادق (ع) گفته شد: از شما روایت می‌کنند که گفته‌اید: مقصود از شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه (که در قرآن دستور به اجتناب از آنها آمده است) مردانی هستند (که باید از آنان دوری گزید)! فرمود: خداوند بزرگ با خلق خود به روشی که آن را نمی‌فهمند سخن نمی‌گوید.»

هر چند امامان اهل بیت (ع) با «غلو» و «تأویل محکّمات» به مبارزه برمی‌خاستند و مدعیان این امور را محکوم و مطرود می‌داشتند، ولی آن کژاندیشان از راهی که در پیش گرفته بودند، دست بر نمی‌داشتند و احادیث ساختگی بسیاری جعل کرده و به نام امامان انتشار می‌دادند و به خیال خام خود از این راه مذهبشان را قوت می‌بخشیدند. این آثار ساختگی، در مذاهب باطنیه و حروفیه و شیخیه و ... تأثیر فراوان نهاد و آنها را به افراط درباره‌ی ائمه (ع) و تأویل در محکّمات قرآن، ترغیب کرد. تا نوبت به علی محمد شیرازی رسید و او که در مکتب شیخیه درس آموخته و تجربه اندوخته بود:

أولاً دوباره آهنگ کهنه بایگیری را ساز کرد و خود را باب قائم آل محمد خواند و به اسم امام دوازدهم شیعیان، کتاب «أحسن القصص» یا «قیوم الأسماء» را نگاشت.  
ثانیاً: به مصداق زاد فی الطنبور نعمة! به زودی ادعای باییت را به مهدویت و سپس به نبوت و سرانجام، به مظهریت ذات پروردگار و مقام خداوندی کشاند و عجب آن که این همه تلون آرا و تجدد ادعا را نشانه فراخی رحمت و تفضل بر امت شمرد! و در این باره نوشت:

«نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرمود تا آن که آنها را نجات دهد، مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور اِنّی انا الله، چگونه خود را به اسم باییت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب



اول، حکم فرمود تا آن که مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید.<sup>(۱)</sup> مایه حیرت است که مثنای ایمان و اخلاق، چگونه به خود اجازه داده تا «افترای بر خدا» را «رحمت واسع» شمارد و به بهانه مضطرب نشدن مردم، هر لحظه به رنگی درآید؟! با آن که این کار، مردم هشیار را بیشتر به تردید می افکند چنان که بسیاری از پیروان او، به دلیل همین ادعاهای ناسازگار، عهد خود را شکستند و به کیش پیشین بازگشتند همانگونه که در تواریخ قوم همچون: تاریخ نبیل زرنندی و ظهور الحق \* مازندرانی و غیره، مذکور است و شرح آن را در همین کتاب بِعَوْنِ اللَّهِ الْوَهَّابِ خواهیم آورد.

\* ثالثاً: و بدتر از همه! از بیم جان و به امید أخذِ امان، به نگارش توبه نامه ای فضاحت بار دست زد که مخالف و مؤالف آن را گزارش کرده اند چنان که گلیایگانی (مبلغ مشهور بهایی) از نقل آن در کتاب «کشف الغطاء» دریغ نورزیده است!<sup>(۲)</sup> و نمی دانم بابی ها و بهایی های با انصاف در برابر این آیه پرصلابت از قرآن عظیم چه خواهند گفت که در شأن پیامبران حق می فرماید:

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (الأحزاب: ۳۹).

«آنان که پیام های خدا را می رسانند و از او می هراسند و از هیچ کس جز خدا باک ندارند و کافی است که خدا حسابرس خلق باشد.»

رابعاً: دوباره همان سجع پردازی و آیه سازی پیامبرنمایان را به زشت ترین صورت، ادامه داد از قبیل آن که:

تعالی مثل ذلك البهی المتبھی المتبها

و تعالی مثل ذلك الجلل المتجلل المتجال...

و تعالی مثل ذلك النور المتنور المتنا و

۱- نک: منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۸۴ و ۸۵ (از انتشارات مؤسسه ملی طبعات امری، ۱۳۴ بدیع) و أسرار الآثار، اثر اسدالله مازندرانی، حرف ر-ق، ص ۱۱۳ (۱۲۹ بدیع).

۲- متن توبه نامه باب را در صفحات آینده خواهیم آورد.

## و تعالی مثل ذلك القدم المقتدم المتقاد... (۱)

که هر کس برای این عبارات، بر طبق موازین و لغت عرب، معنای درستی آورد او را جایزه باید داد و دست مریزادش باید گفت!

خامساً: همان‌گونه که در فرقه ضالّه باطنیه، محکّمات وحی را به «تأویل» می‌بردند، علی محمد شیرازی نیز همه مبادی دیانت از قبیل وحی و اعجاز و بهشت و دوزخ و... را به تأویل کشید و برای هر کدام معنای غریبی تراشید که از نص آیات و صریح آثار و اجماع امت دور و بیگانه بود و حتّی با زبان عرب نمی‌ساخت. (۲)

سادساً: علی محمد شیرازی و سپس میرزا حسینعلی مازندرانی (بهاءالله) که مدت‌ها در سلیمانیه عراق در سلک درویشان قادری به سر برده بود، همچون صوفیان قلندر، بنای «شطح و طامات» نهادند یعنی از ادعای صریح أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى که در قرآن کریم از زبان فرعون روایت شده، بازنایستادند چنان که عموم بهائیان از علی محمد باب با عنوان «حضرت ربّ اعلی» نام می‌برند (۳) و میرزا حسینعلی بهاء نیز در قصیده وَرُقَائِيَّه آشکارا ندای كُلُّ الْأُتُوهِ مِنْ رَشْحِ أَمْرِي تَأَلَّهَتْ (۴) در داده است که شرح این دعاوی را در همین نوشتار - إن شاء الله تعالی - خواهید خواند.

حاصل کار آن شد که عده‌ای از هموطنان ساده دل ما، فریب خوردند و از امت اسلامی دور افتادند و حوادث اسف‌انگیز فراوانی رخ داد و در پی آن رویدادهای اندوهبار، این بنده بی‌مقدار تصمیم گرفت که با استناد به آثار علی محمد باب و حسینعلی بهاء و نوشته‌های اخلاف و اتباع ایشان، دست به قلم برده و در خلال شرح احوال باب و بهاء و ذکر جانشینان آن دو، شطری از لغزش‌های بی‌حساب آنها را به شمارش آورد. شاید به رحمت ایزدی و لطف خداوندی، برادران و خواهران از

۱- نک: کتاب «پنج شأن» اثر علی محمد باب، ص ۸۳.

۲- نمونه‌هایی از این تأویلات را در متن کتاب آورده‌ایم.

۳- در کتاب «حضرت نقطه اولی» اثر مبلغ بهایی محمدعلی فیضی، ص ۶۴ درباره علی محمد باب می‌نویسد: «به القاب شامخه کریمه ملقب گردید که از جمله آنها نقطه اولی و ربّ اعلی» است.

۴- «همه خدایان از تراوش فرمان من به خدایی رسیده‌اند!» (نک: آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۲۱۱، از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).

سرآغاز سخن / ۲۱

دست رفته ما بیدار شوند و به آغوش اسلام عزیز و میهن اسلامی باز گردند و ما ذلک  
عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.

تهران - شوال ۱۴۱۹ هجری قمری

اسفندماه ۱۳۷۷ هجری شمسی

مصطفی حسینی طباطبائی



نه هر که چهره برافروخت دلبری داند  
نه هر که آینه سازد سکندری داند  
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست  
کلاه‌داری و آیین سروری داند  
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست  
نه هر که سر بتراشد قلندری داند  
حافظ

# در احوال و آثار باب

۱

سوابق علی محمد باب



## آموزگاران علی محمد باب

پژوهش در سوابق مدعیان و کاوش در این که با چه مکاتبی پیوند داشته‌اند و کدامین اندیشه در آنان مؤثر افتاده است؟ از جمله مباحثی است که تا حدود بسیاری پرده از اسرار ایشان برمی‌دارد و راز حقیقت یا بطلان ادعای آنها را آشکار می‌سازد. از این‌رو گاه در کتب آسمانی و صحف الهی، بر پیشینه پیامبران حق اشارت رفته و از این راه، بر اصالت ادعای آنان استدلال شده است چنان‌که قرآن کریم به مصداق **فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**<sup>(۱)</sup> (یونس: ۱۶) به سوابق پیامبر ارجمند اسلام (ص) توجه داده و درباره بهره نگرفتن وی از مقالات دیگران، فرموده است:

**وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِّن قَبْلِهِ مِّن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (العنكبوت: ۴۸).**

یعنی: «تو پیش از نزول قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و خطی به دست خود نمی‌نوشتی که اگر چنان بود، باطل اندیشان به شک می‌افتادند.»

بررسی پیشینه علی محمد شیرازی (پیش از آن که ادعای باییت نماید) نیز رهگشای آشنایی با ادعاهای اوست و از اسرار وی، استار را برمی‌دارد و نشان می‌دهد که انحراف علی محمد باب از چه مکتب و مذهبی سرچشمه گرفته است؟

سید علی محمد در سال ۱۲۳۵ ه. ق. در شیراز از پدری به نام محمد رضا که کار بزازی داشت، زاده شد. در کودکی پدر خود را از دست داد و خالویش سید علی، او را

---

۱- (بگو...) همانا من پیش از نزول قرآن، عمری را در میان شما درنگ کردم، آیا نمی‌اندیشید؟

به مکتب شیخ عابد شیرازی سپرد. علی محمد در آنجا خواندن و نوشتن فارسی و عربی و اندکی از علم حساب و قرائت قرآن مجید... را آموخت چنان که وقایع نگاران بهایی بر این معنا گواهی می دهند و نبیل زرنندی در تاریخ خود و مازندرانی در «اسرار الآثار» و «رهبران و رهروان» و آیتی<sup>(۱)</sup> در «الکواکب الدرّیة» و دیگران بدین امر اذعان کرده اند. به عنوان نمونه، نبیل زرنندی در تاریخش می نویسد:

«حضرت باب (سیدعلی محمد) بعد از فوت پدر در دامن مهر خال بزرگوار خود جناب حاجی میرزا سیدعلی پرورش یافتند. جناب خال یکی از شهدای امر است. خال حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد بردند. هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای آن که به میل خال بزرگوار رفتار کنند به مکتب شیخ عابد تشریف بردند. شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد (احسائی) و سیدکاظم رشتی به شمار می رفت.<sup>(۲)</sup>»

و نیز اسدالله مازندرانی در کتاب «رهبران و رهروان» می نویسد:

«سیدعلی (خالوی علی محمد) آن حضرت را به مکتب نزد شیخ محمد نام عابد - معلم شیخی - به تحصیل قرائت و کتابت فارسی و عربی و تعلّم حساب و سیاق متداول آن ایام گماشت و هر سالی چند که خط و ارتباط برای دفتر نگهداری مراسلات تجاری نیک زیبا و رسا شد با خود به بوشهر برده در تجارتخانه خود و برادر مهترش حاجی سیدمحمد مشغول ساخت.<sup>(۳)</sup>»

همچنین در کواکب دُرّیه از قول سیدجواد کربلایی آمده است:

«روز دیگر باز در خانه خال مذکور، وی (سیدعلی محمد) را ملاقات نمودم و در حالتی که از مکتب مراجعت فرموده مشتی کاغذ در دست داشت. سؤال کردم: آقا اینها چیست؟ با صوتی

۱- شادروان آیتی، پس از آن که مدت ها به تبلیغ بهائیت مشغول بود، سرانجام مستبصر شد و به آیین اسلام بازگشت و کتابی به نام «کشف الحیل» بر رده بهایی گری نگاشت. وی کتاب «الکواکب الدرّیة» را در دوران بهایی بودن خود تألیف کرد و بدین سبب، مورد ستایش زعمای امر قرار گرفت.

۲- مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، اثر عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۶۳ و ۶۴، چاپ چهارم، (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع).

۳- رهبران و رهروان، اثر اسدالله مازندرانی، ج ۲، ص ۴۰۵ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع).

بسیار ملایم مؤدبانه فرمود: اینها صفحات مشق من است. (۱)»  
ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) نیز همین مضمون را در کتاب «کشف الغطاء» از سید جواد کربلائی گزارش کرده است. (۲)  
خط زیبای علی محمد نیز اثر تعلیم آموزگار وی، شیخ عابد بود که تحریری نیکو داشت و به خوش نویسی معروف بود چنان که فیضی بهایی در کتابش می نویسد:  
«شیخ عابد، نام اصلیش شیخ محمد ملقب به زین العابدین و او را شیخ آنام نیز می گفتند و از جهت زهد و تقوایی که داشت به شیخنا و شیخ عابد شهرت داشت. او از پیروان جناب شیخ احمد احسائی بود و به علوم و معارف رایج زمان خود واقف و خطی نیکو داشت. (۳)»  
بدان گونه که دانستیم، شیخ عابد از تلامذه شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی (سران شیخیه) شمرده می شد و ظاهراً در دوران تحصیل سید علی محمد، او را با نام این دو تن آشنا کرد به همین جهت چون سید علی محمد در جوانی رهسپار کربلا شد از میان همه علمای آن دیار، در درس سید کاظم رشتی حضور یافت و مجذوب آرا و عقاید «شیخیه» گردید. چنان که مازندرانی در کتاب «اسرار الآثار» می نویسد:  
«در آثار بیان، (۴) حاجی سید کاظم رشتی به عنوان معلّمی (= آموزگار من) در مواضع بسیار مذکور گردید چنانچه در ذیل نامهای بقر، فتح و بیان شرح سوره بقره قرآن، ثبت می باشد و در توقیع «فی السلوک الی الله» است قوله: و علی التفصیل کتبها سیدی و معتمدی و معلّمی الحاج سید کاظم الرشتی اطال الله بقاءه. و مفهوم است که این رساله را در ایام حیات سید رشتی نوشتند. و در توقیعی دیگر: و اما ما رأیت فی آیات معلّمی من حکم جنان الثمانیه (!) و در عده ای از توقیعات، ذکر از معلّم دیگری نیز فرمودند. (۵)»

۱- الکواکب الدرّیة فی مآثر البهائیة، اثر عبدالحسین آیتی، ج ۱، ص ۳۰، چاپ مصر (قاهره)، سال ۱۳۴۲ هـ. ق.

۲- نک: کشف الغطاء، اثر میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۵۶ و ۵۷ (چاپ تاشکند، مطبعة کویر).

۳- کتاب «حضرت نقطه اولی» تألیف محمد علی فیضی، ص ۷۴، آذرماه ۱۳۵۲ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۲ بدیع).  
۴- مراد، کتاب بیان و الواح علی محمد باب است.

۵- اسرار الآثار، تألیف اسدالله مازندرانی، حرف ر-ق، ص ۳۶۹ (از انتشارات ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).



که مقصود از این معلّم دیگر، به قول مازندرانی، ملاصادق خراسانی از علمای شیخیه بوده است که سیدعلی محمد مدتی هم نزد او نیز تلمذ می‌کرد و راه و رسم شیخگیری را می‌آموخت. مازندرانی در این باره می‌نویسد:

«بعضی - چنانچه در ظهور الحق اشاره است - مراد، ملاصادق خراسانی را می‌دانستند که (سیدعلی محمد) در ایام اقامت در کربلا چندی در نزد وی بعضی از کتب ادبیّه عربیّه متداوله آن ایام را خواندند.<sup>(۱)</sup>»

در اینجا مناسب است علاوه بر آنچه گذشت، نمونه دیگری از سخنان سیدعلی محمد را بیاوریم که در آن، به سیدکاظم رشتی به عنوان «معلّمی» اشارت می‌کند تا شواهد گوناگون، دست به دست یکدیگر دهند و غبار شبهه را از اذهان متعصبان پاک سازند. وی در خطبه اول از «تفسیر سوره بقره» می‌نویسد:

اللهم انک انت لتعلم فی يوم الذی أردت إنشاء ذلک الکتاب قد رأیت فی لیلتها بأن ارض المقدّسة قد صارت ذرّة ذرّة و رفعت فی الهواء حتی جاءت کلها تلقاء بیّتی ثم استقامت. ثم جاءت خبر فوت الجلیل معلّمی رحمة الله علیه من هنالك<sup>(۲)</sup>.

سیدعلی محمد، در این عبارت کوتاه، به اغلاط گوناگون در افتاده چنان که لفظ «یوم» را مؤنث پنداشته و برای آن، ضمیر تأنیث (لیلتها) آورده است در صورتی که (لیلتها) باید می‌نوشت. همچنین در عبارتش: «أرض المقدّسة» به کار برده که درست نیست چرا که موصوف با صفت خود در حرف تعریف (الف و لام) تطبیق می‌کند و بنابراین، لازم بود: «الأرض المقدّسة» بنویسد. وانگهی: «جاءت خبر فوت الجلیل...» نیز خطا است که ضمیر مؤنث برای فعل، بی‌وجه آمده و باید: «جاء خبر فوت...» می‌گفت. از اینها که بگذریم، ترجمه سخن او چنین است:

«بار خدایا تو می‌دانی در روزی که این کتاب را می‌خواستم پدید آورم در شبش دیدم که آن سرزمین مقدّس (کربلا) ذره ذره گشت و در هوا بلند شد تا به پیش خانه من رسید آنگاه استقرار یافت. سپس خبر فوت آن دانشمند بزرگوار، آموزگار من -

۲- کتاب «حضرت نقطه اولی»، ص ۱۰۷.

۱- اسرار الآثار، حرف ر-ق، ص ۳۷۰.

که رحمت خدا بر او باد - از آنجا آمد.»

شگفت آنکه علی رغم این همه تصریحات که سید علی محمد درباره آموزگاران خود دارد، عباس عبدالبهاء در کتاب «مفاوضات» درس آموختن علی محمد را از معلمان، به کلی انکار نموده و او را از هرگونه تحصیل دانش برکنار شمرده است! و در این باره می نویسد:

«اما حضرت اعلیٰ - روحی له الفداء - در سن جوانی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند و در میان طائفه شیعیان عموماً مُسَلَّم است که ابدأ حضرت در هیچ مدرسه‌ای تحصیل فرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند. (۱)»!

با وجود شواهدی که برخلاف این انکار خیانت بار آوردیم، دو ایراد اساسی دیگر نیز بر این سخن داریم:

نخست آن که برعکس قول عبدالبهاء، طائفه شیعیان از حضور سید علی محمد در درس‌های سید کاظم رشتی به تصریح خبر داده‌اند و حتی معاصران و همدرسان سید علی محمد، این امر را گزارش کرده‌اند چنان‌که میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» آورده است:

«مؤلف گوید... فرقه دیگر از متابعان شیخ احمد (احسائی) بایه می‌باشند و رئیس ایشان میر علی محمد شیرازی است و او دعوی باییت می‌کرد و می‌گفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان می‌باشم و او در نزد حاجی سید کاظم (رشتی) تلمذ می‌کرد و در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس حاج سید کاظم می‌رفتم، میر علی محمد هم به درس او می‌آمد و قلم و دواتی همراه داشت و هرچه سید کاظم می‌گفت از رطب و یابس، او در همان مجلس درس می‌نوشت. (۲)»

دوم آن که مورخان بهایی نیز - برخلاف ادعای عبدالبهاء - با شواهد و مدارک، درس خواندن سید علی محمد را به اثبات رسانده‌اند و فقط تصریح کرده‌اند که وی

۱- النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۹ و ۲۰، چاپ لیدن (هلند)، سال ۱۹۰۸ میلادی.

۲- قصص العلماء، اثر میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۹، از انتشارات علمیه اسلامیة، جمادی الاخرة ۱۳۹۶.

مانند دیگر محصلان، به صورت منظم درس نیاموخته و به پراکنده خوانی روی آورده است. چنان که مازندرانی در کتاب «اسرار الآثارِ خصوصی» می نویسد:

«چون تلمذ سید باب (سیدعلی محمد) به صغر سن در مکتب شیراز نزد معلمی کامل به وضع و مقدار درخور آن ایام مُسَلَّم در تاریخ، و حضور چندی در محضر درس حاجی سیدکاظم رشتی به کربلا در ایام شباب نیز مصرح در کلمات خودشان است و آثار خطی به غایت زیبایشان در دسترس عموم می باشد، مرادشان از اُمّیت (درس ناخواندگی) این است که تحصیلات علمیّه به ترتیب و تدرّج از مقدمات به درجات عالیّه به نوعی که معمول و متداول ایام بود مانند شیخ احسائی و سیدرشتی و علمای اصحابشان و غیر هم از علما، نمودند و این را به تشبیه و تقریب به حال جدّ امجدِ اعلای خود، اُمّیت گفتند<sup>(۱)</sup> و آنچه از خطوط و آثار و حتی صورت محاسبات تجارتنی بوشهر که به خطشان باقی است و غیرها محقق می گردد این است که قرائت و کتابت فارسی متداول نه به طریق علمی و نیز مقدار اندکی از کتب و قواعد عربی به اسلوب آن ایام و نیز زیبایی خط و علم حسابِ رقوم معموله را در مکتب شیراز طی نمودند و منظور خالشان برای وارد کردن به حجره تجارت هم بیش از این نبود و ایشان هم چنین معلوم است که به ورود در این علوم مرسوم متداوله زمان دلبستگی نشان نمی دادند ولی در ایام جوانی با عدم رضایت خالها به کربلا رفتند و در محضر سیدرشتی، مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنا عشری و عرفانهای مربوط به شیخ احسائی را بسیار شنیدند و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند و چنانچه از آثارشان مستفاد می گردد در مطالب و مآرب شیخ و سید، بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک تر بودند.<sup>(۲)</sup>»

۱- اُمّی بودن پیامبر ارجمند اسلام - چنان که در آغاز سخن آوردیم - در قرآن مجید به تصریح آمده و در تاریخ نیز اظهر من الشمس است تا آنجا که عبدالبهاء نیز نتوانسته آن را انکار کند و در این باره نوشته است: «مختصر این است که حضرت محمد در صحرای حجاز در جزیره العرب ظاهر شد. بیابانی بی زرع و بی اشجار، بلکه ریگزار و به کلی از عمار بیزار، و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در نهایت گرمی، اهالی بادیه نشین، اخلاق و اطوار بیابانی، از علوم و معارف به کلی عاری، حتی خود حضرت محمد اُمّی بود.» (النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۷ و ۱۸).

۲- اسرار الآثارِ خصوصی، اثر اسدالله مازندرانی، حرف الف، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، (از انتشارات مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع).



بنابراین ادعای عباس عبدالبهاء، سخنی گزاف و باطل است و از مقام تحقیق فاصله‌ای عمیق دارد.

### درس‌هایی که علی محمد باب آموخت

دانستیم که سیدعلی محمد در کربلا به حوزه درس سیدکاظم رشتی وارد شد و چندی نزد او به تحصیل و تلمذ گذراند. سیدکاظم، برجسته‌ترین شاگرد شیخ احمد احسائی به شمار می‌رفت و پس از وفات شیخ، پیروان وی پیرامون سیدکاظم را گرفتند و او را به استادی و رهبری پذیرفتند. اندیشه‌های سیدکاظم بازگوکننده افکار شیخ احسائی بود و نغمه‌های او را به تکرار می‌نواخت. بنابراین باید دانست که شیخ احسائی چه آرای ویژه‌ای آورده که از دیگر علمای شیعه جدا شده است تا معلوم شود که علی محمد باب کدام درس را از وی فراگرفته و سرمایه دعای خویش ساخته است؟ مخصوصاً که سیدعلی محمد، به پاره‌ای از آرای غریب شیخ احسائی در کتاب «بیان فارسی» صریحاً اعتماد و استناد می‌کند.<sup>(۱)</sup> از شیخ احسائی آثار متعددی بر جای مانده ولی مشهورترین اثر او، کتاب «شرح زیارة الجامعة الکبيرة» است که سیدعلی محمد آن را دیده<sup>(۲)</sup> و در «بیان فارسی» فقراتی از اصل آن زیارت را می‌آورد.<sup>(۳)</sup> پس لازم می‌آید که ما شمّه‌ای از آرای غریب و اقوال عجیب احسائی را از کتابش در اینجا نقل کنیم.

آنچه بیش از هر چیز در «شرح زیارت جامعه» به چشم می‌خورد، غلو و زیاده‌روی احسائی درباره پیامبر گرامی اسلام (ص) و خاندان ارجمند اوست. شیخ به صراحت آنان را نفس صفات الهی می‌شمرد! و در این باره می‌نویسد:

۱- بیان فارسی، اثر سیدعلی محمد، ص ۲۷۶، چاپ سنگی.

۲- در جلد سوم کتاب «ظهور الحق» اثر اسدالله مازندرانی (صفحه ۲۶۳) نامه‌ای از سیدعلی محمد آورده که پس از فوت سیدکاظم رشتی نوشته شده است و علی محمد در خلال آن، به یکی از دوستانش می‌نویسد: «شرح احوال به نهج عریضه قبل است که مع کتاب شرح زیارة انفاذ گشته...» از این نامه معلوم می‌شود که کتاب «شرح زیارة» نزد علی محمد بوده و آن را برای دوستش ارسال داشته است.

۳- بیان فارسی، ص ۱۳۴.

الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ مَعْصُومًا هُمْ صِفَاتُ اللَّهِ (۱).

یعنی: «چهارده معصوم، صفات خداوندی هستند!» باز می نویسد:

كُونُهُمْ مَعَانِيَهُ - تَعَالَى - يَعْنِي عِلْمُهُ وَ حُكْمُهُ وَ أَمْرُهُ... وَ قُدْرَتُهُ الْجَامِعَةُ (۲).

یعنی: «مقصود از آن که ایشان (پیامبر و خاندانش) معانی الهی هستند این است

که آنان، علم و حکم و فرمان... و قدرت فراگیر خداوندند.»

شیخ که در بحث از عَلُوِّ اهل بیت (ع) به غُلُوِّ در افتاده است در جای دیگر از

کتابش ادعا می کند که:

وَجُودُهُمْ عِلَّةٌ لِيُوجُودِ الْمَوْجُودَاتِ وَ وَجُودُ الْمَوْجُودَاتِ قَائِمٌ بِوُجُودِهِمْ قِيَامٌ صُدُور (۳).

یعنی: «وجود ایشان (پیامبر و خاندانش) عِلَّتِ هستی موجودات است و هستی

موجودات بدانها وابسته و قائم می باشد به نحوی که همگی از سوی ایشان صادر

شده اند!»

نتیجه این رأی آن است که: همه بندگان خدا، بندگان پیامبر و امامان اند چنان که

شیخ، به تصریح از این معنی یاد می کند و می نویسد:

إِنَّ الْعِبَادَ عِبَادٌ لَهُمْ عِبَادٌ طَاعَةٌ وَ إِنَّمَا الْكَلَامُ فِي أَنَّ الْعِبَادَ عِبَادٌ لَهُمْ عِبَادٌ رِقِّي وَالْأَخْبَارُ فِي

بِوَابِنِ تَفْسِيرِهَا وَ دَلِيلُ الْعَقْلِ تَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ مِنَ الْمَكْتُومِ الَّذِي أَمْرُوا بِكَيْفِيَّتِهِ (۴).

یعنی: «همانا بندگان (خدا) در مقام فرمانبرداری، بندگان ایشانند. اما سخن بر سر

آن است که بندگان خدا، عبد رقی یا بردگان پیامبر و خاندانش نیز هستند (یا نه؟)

اخبار، با توجه به تفسیر باطنی آنها و همچنین دلیل عقلی، بر این معنا دلالت دارند

جز آن که این امر از چیزهایی است که ایشان، به پنهان کردنش فرمان داده اند!»

اینک، چرا شیخ به آشکار ساختن این راز پنهان پرداخته؟ و با اجازه چه کسی آن

سرّ مکتوم را آشکار ساخته؟ ما نمی دانیم! اما در اینجا دو موضوع برای ما روشن

۱- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، اثر شیخ احمد احسائی، ج ۱، ص ۲۷، چاپ کرمان.

۲- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۱، ص ۲۵.

۳- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۱، ص ۷۶.

۴- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۱، ص ۷۳.

است. یکی آن که پیامبر ارجمند اسلام (ص) و خاندان گرامیش هرگز ادعا نکردند که آفریدگار موجودات هستند و آدمیان در آفرینش، قائم به ایشانند و همچنین ادعا نکردند که مردم، بندگان و بردگان آنان شمرده می شوند. دوم آن که اندیشه های شیخ احساسی در علی محمد باب مؤثر افتاده و آن مقامات موهوم را برای خود، قائل شده است چنان که در کتاب «بیان فارسی» می نویسد:

کَلَّ شَيْءٌ بِهٖ اَوْ (سید علی محمد) خَلَقَ شَيْءٌ وَ مِی شُودِ وَاوِ اَوِ اسْتِ قَائِمٌ بِهٖ نَفْسِ خُودِ بِاللّٰهِ، وَ کَلَّ شَيْءٌ قَائِمٌ بِهٖ اَوِ اسْتِ (۱)!

و باز می نویسد:

«ای اهل بیان، پناه به محبوب خود (علی محمد) برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق او روا دانید آنچه که در حق خود که عبید رِقّ او هستید، روا ندانید» (۲)!

و همچنین می گوید:

«هر نفس مؤمن در بیان، عبد رِقّ (۳) او (علی محمد) بوده و هستند چنانچه اولوالهیاکل (۴) در قرآن، عبد رِقّ رسول الله بوده و هستند» (۵)!

همان گونه که ملاحظه می شود، تعبیر «قائم بودن» مخلوقات به کسانی جز خدا و «عبد رِقّ» آنان شمرده شدن، عیناً از شیخ احمد احساسی به علی محمد شیرازی سرایت کرده و در قرآن کریم به هیچ وجه از این تعبیرات حقارت انگیز و شرک آمیز، خبری نیست و پیامبر گرامی اسلام (ص) بشری همچون دیگر افراد بشر به شمار آمده که در پرتو وحی قرار گرفته است و هرگز مردم را به بندگی خود دعوت نکرده چنان که در کلام ربّانی می خوانیم:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ... (فصلت: ۶۰).

یعنی: «بگو جز این نیست که من بشری همانند شما هستم، مرا وحی (الهی) فرا

۱- بیان فارسی، اثر سید علی محمد، ص ۷۴، چاپ سنگی.

۲- بیان فارسی، ص ۱۱۶.

۳- مقصود از عبد رِقّ، غلام خریداری شده است.

۴- مقصود از اولوالهیاکل (صاحبان هیكل) مردان اند. نک: «لغات و اصطلاحات بیان» که در پایان آن

به چاپ رسیده، ص ۱۱۵.

۵- بیان فارسی، ص ۱۱۵.

می رسد...».

و نیز می خوانیم: ما كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي... (آل عمران: ۷۹).

یعنی: «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری دهد سپس به مردم گوید که بندگان من باشید...!» و نیز بنابر سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام، افراد بشر همگی آزاد آفریده شده اند و بنده کسی جز خدا نیستند همان گونه که در نهج البلاغه ماثور است:

لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید».

از درس های دیگری که سید علی محمد از شیخگری فرا گرفت: «تأویل محکمت قرآن» بود که شیخ احسائی در این راه، مبالغه می نمود و راه فرقه «باطنیته» را می پیمود چنان که کار را در «شرح زیارت جامعه» به جایی رسانده که آیه کریمه: وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (الدخان: ۳۰) را به نجات آل محمد (ص) تأویل می کند و می نویسد:

یعنی نَجَّيْنَا آلَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ - مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ<sup>(۲)</sup> (آل محمد (ص) را از عذاب خوارکننده رهایی دادیم!) با آن که بنی اسرائیل در قرآن مجید، به سختی مورد نکوهش قرار گرفته اند و تأویل آنان به آل محمد (ص) دور از انصاف و برخلاف ادب و صواب است. این افراط در تأویل آیات، بدان جا می رسد که شیخ احمد، «یوم القيامة» یا «الساعة» را نیز به تأویل می برد و آن را به معنای «روز قیام حجت موعود» حمل می کند! و در این باره می نویسد:

وَ غَيْبَةُ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَكْثَرِ الْأَبْتِلَاءِ لِطُولِ الْمُدَّةِ وَ عَدَمِ التَّوْقِيتِ عَلَى شِدَّةِ الْحَاجَةِ وَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا

۱- نهج البلاغه، بخش دوم (نامه ها و وصایا)، شماره ۳۱.

۲- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۱، ص ۲۷۱.



عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقَلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَةُ الْآيَةِ (۱).

یعنی: «غیبت حجت علیه السلام از بزرگترین آزمایش‌ها است برای آن که مدتش دراز شده و زمان معینی برای آن تعیین نکرده‌اند با آن که نیاز بدان بسیار است و این، همان ساعتی است که خداوند متعال (در قرآن) می‌فرماید: از تو درباره آن ساعت (السَّاعَةِ) می‌پرسند که چه وقت فرا می‌رسد؟ بگو آگاهی از آن، ویژه خداوند من است و جز او کسی آن را در وقتش آشکار نمی‌کند، بر آسمان‌ها و زمین گران می‌آید و شما را جز به طور ناگهان، نیاید...».

پیدا است که تأویل شیخ، تأویلی علیل است چرا که ظهور مهدی موعود در زمین رخ می‌دهد و با «آسمان‌ها» پیوندی ندارد تا بر آنها گران آید! آنچه آسمان‌ها قدرت تحملش را ندارند و با آمدنش نظام آسمانی درهم می‌ریزد، همان قیامتی است که شرحش در آیات قرآنی به تفصیل آمده و از ضروریات اسلام بلکه همه ادیان شمرده می‌شود. باری، این شیوه تأویل‌گرایی از فرقه شیخیه به سید علی محمد منتقل شد و او در آثار خود، مقصود از قیامت قرآنی را قیام خودش معرفی کرد و تاریخ دقیق آن را مذکور داشت! چنان که در کتاب «بیان فارسی» ابتدا می‌نویسد:

«مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد (۲)!»

سپس به پیروی از شیخ احمد احسائی، حقیقت قیامت را توضیح می‌دهد و با روزی که خود به ادعای موهومش برخاسته تطبیق می‌کند و می‌گوید:

«از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت رسول الله (محمد ص) است که در قرآن مجید وعده فرموده که اول آن، بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دوویست و شصت که سنه هزار و دوویست و هفتاد بعثت می‌شود، اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت (۳)، قیامت قرآن است (۴)!»

۱- شرح الزیارة الجامعة الکبيرة، ج ۳، ص ۸۷.

۲- بیان فارسی، ص ۳۰.

۳- مقصود از «شجره حقیقت» خود اوست.

۴- بیان فارسی، ص ۳۰ و ۳۱.

از دیدگاه سید علی محمد، او که «شجره بیان» و «شجره حقیقت» است همین که دعوت خود را آشکار ساخت، قیامت قرآنی به پا شد و بهشت و دوزخ موعود فرا رسید! پس هر کس دعاوی سید علی محمد را باور نکرد، گرفتار آتش جاویدان شد و هر کس بدو ایمان آورد، در بهشت ابدی ورود نمود چنان که این معنا را در کتاب «بیان» به تفصیل آورده است<sup>(۱)</sup>. اکنون جای آن دارد که بپرسیم آیا کافران قریش که با پیامبر اسلام (ص) بر سر قیامت به سختی مخالفت می‌ورزیدند، انصافاً برای همین امر منازعه می‌نمودند که پیامبر (ص) می‌گفت در هزار و دویست و اندی سال دیگر، مردی برمی‌خیزد و آیندگان را به آیینی تازه فرا می‌خواند؟! یا نزاع آنها از آنجا بود که می‌گفتند: **إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتَاءَ إِنَّا لَمَيْعُوثُونَ خُلُقًا جَدِيدًا** (الإسراء: ۴۹)، آیا چون استخوانهای پوسیده شویم باز از نو برانگیخته خواهیم شد؟ آیا اختلاف آنها با پیامبر، بر سر ظهور مردی در ده قرن بعد بود؟ یا آن که مشرکان می‌گفتند: **مَنْ يُعِدُّنَا،** چه کسی ما را به زندگی تازه باز می‌گرداند؟ و پیامبر (ص) پاسخ می‌داد: **الَّذِي فَطَرَكُمْ** **أَوَّلَ مَرَّةٍ**، آن کسی که نخستین بار شما را آفرید. چنان که در سوره اسراء (آیه ۵۱) و دیگر سوره‌های قرآنی به تصریح آمده است.

براستی موضوع قیامت و بهشت و دوزخ در قرآن، مقوله‌ای نیست که اهل انصاف بتوانند رأی قرآن را درباره‌اش نادیده انگارند یا به تأویل برند، هر چند مسلمان هم نباشند زیرا در این مرحله، **نصوص محکم قرآنی حکومت می‌کنند** که احتمال معانی خلاف در آنها نمی‌رود.

علاوه بر آنچه گذشت، شیخ احساسی سخنانی به میان آورده که در خلال آنها با کمال شگفتی «قرآن» و «روح القدس» را به تأویل می‌برد و این امور را تعبیری از «عقل پیامبر» و «عقل امامان» معرفی می‌کند! و هر چند این معنا از عالمی مسلمان بسیار بعید است ولی چه می‌توان کرد که در کلمات شیخ به صراحت آن را می‌توان یافت چنان که در «شرح الزیارة» می‌نویسد:

۱- بیان فارسی، باب ۱۶ و ۱۷ از واحد ثانی، از صفحه ۵۷ تا ۷۲.

«و اما ما دَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ مِنْ أَنَّ تِلْكَ الشَّهَادَةَ إِنَّمَا هِيَ بِرُوحِ الْقُدْسِ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يُسَدِّدُهُمْ وَ يُحَدِّثُهُمْ بَلْ فِي بَعْضِهَا أَنَّ الْإِمَامَ إِذَا غَابَ عَنْهُ الْمَلَكُ الْمُحَدَّثُ لَا يَعْلَمُ وَ يَعْقُلُ، فَالْمُرَادُ بِهِ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ عِنْدَ الْحُكَمَاءِ وَ هُوَ الْقَلَمُ وَ هُوَ عَقْلُ مُحَمَّدٍ وَ عَقْلُهُمْ (ع)»<sup>(۱)</sup>!

یعنی: «اما آنچه اخبار بر آن دلالت می کند این است که گواهی امامان، به کمک روح القدس است زیرا که او آنان را راهنمایی می کند و با ایشان سخن می گوید بلکه در پاره ای از اخبار آمده که چون فرشته سخن گو، از امام پنهان شود امام چیزی نمی داند و بی خبر می ماند. مراد از این فرشته، عقل اول به نزد حکما است که همان قلم باشد و آن عبارت از عقل محمد (ص) و عقل امامان (ع) است!»  
و باز در همان کتاب می نویسد:

إِنَّ الْقَلَمَ وَالْعَقْلَ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنَ الْمَذْكُورَاتِ يُرَادُ مِنْهَا عَقْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ<sup>(۲)</sup>.  
یعنی: «مراد از قلم و عقل و امثال این امور که ذکر شد، همان عقل پیامبر صلی الله علیه و آله است!»

شیخ با این قبیل بیانات، راه را برای سید علی محمد باز کرد و او با عقل و رأی خود سخنانی را ساخته و پرداخته کرد و آنها را از سوی خدا به شمار آورد و از این رو دیده می شود که آشکارا خود را «مُنَزَّلِ آيَاتٍ» و «جَاعِلِ أَنهَآ» می شمرد نه کسی که فرشته وحی بر او نازل شود و پیام خدا را بدو رساند. چنان که در آثار وی می خوانیم: «اگر کُل علمای اسلام به فهم آیات الله اظهار شرف خود می کنند، آن (سید علی محمد) به جعل آیات، اظهار شرف خود را نمود تا آن که از برای آنها تأملی در تصدیق به آن نباشد و قرآن که بیست و سه سال نازل شد، خداوند عزوجل، قوه و قدرتی در آن حضرت (علی محمد) ظاهر فرمود که اگر خواهد در پنج روز و پنج شب، اگر فصل به هم نرسد، مساوی آن نازل می فرماید.»<sup>(۳)</sup>

همان طور که ملاحظه شد، سید علی محمد خویشتن را دارای «قوه ای» می دیده که

۱- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۱، ص ۴۱.  
۲- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۱، ص ۱۸۴.  
۳- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۸۴.

چون بخواهد آیاتی را جعل و نازل می‌کند! و این دعوی، با ادّعای پیامبران حق که خود را «مُهَبَّبٌ وَحی» می‌شمردند نه «جاعل آیات» به کلی و از اساس تفاوت دارد. آنچه درباره تأثیر شیخ احسائی بر سید علی محمد آوردیم، نهری از بحر و مثنوی نمونه خروار بود. در اینجا، تنها از اصول معارف دینی (توحید، نبوت، معاد) سخن در میان آمد اما تأثیر شیخ بر علی محمد بدانچه گفتیم محدود نیست و در اموری دیگر نیز به نظر می‌رسد که از ذکر آنها صرف نظر کردیم.



۲

دعاوی گوناگون  
علی محمد باب

## از بایگری تا الوهیت!

سید علی محمد پس از آن که چندی در کربلا از حوزه درس سید کاظم رشتی بهره گرفت در سال ۱۲۵۷ ه. ق. به زادگاه خود - شیراز - بازگشت. وی به وقت فرصت از مطالعه کتب مذهبی خودداری نمی کرد و واضح است که بیشتر به خواندن کتبی روی می آورد که با مذاق شیخگری و تأویل گرایی سازگار باشد چنان که به کتاب «سنابرق» اثر سید جعفر علوی (مشهور به کشفی) توجه تام داشت و آن را با تأمل تمام مطالعه می کرد و بنا به قول مازندرانی در کتاب «ظهور الحق» درباره آن نوشت:

لقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «کتاب سنابرق، اثر جعفر علوی را خواندم و باطن آیاتش را مشاهده کردم». تا آن که سیدرشتی به سال ۱۲۵۹ ه. ق در کربلا درگذشت و پس از وفات او، شاگردانش جانشینی برای وی می جستند که به قول ایشان مصداق «شیعه کامل» و «رکن رابع»<sup>(۲)</sup> باشد. در این هنگام که میان چند تن از تلامذه سیدرشتی رقابت افتاده بود<sup>(۳)</sup>، سید علی محمد به میدان آمد و در آن رقابت شرکت کرد بلکه پای از جانشینی سیدرشتی فراتر نهاد و خود را «باب امام زمان» و واسطه امام غایب و شیعیان معرفی

۱- ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹.

۲- مراد از رکن رابع، شیعه کامل است که در شیخگری پس از توحید و نبوت و ولایت، چهارمین رکن به شمار می آید.

۳- مازندرانی، در اسرار الآثار می نویسد: «چون خبر وفات سیدرشتی در کربلا رسید و نداهاى مدعیان بعد از او منتشر گشت، جناب ملا محمد علی را انتظار ظهور موعود اعظم بی قرار داشت...» اسرار الآثار (ر-ق)، ص ۴۷۷.

کرد. بدین صورت که بخش‌هایی از قرآن کریم را با روش «تأویل‌گرایی» که از مکتب شیخیّه آموخته بود، تفسیر نمود و در آنجا به تصریح نوشت که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور ساخته تا جهانیان را ارشاد کند و خود را «ذکر امام» و «باب او» نامید چنان که در آغاز کتاب «أحسن القصص» یا «قیوم الأسماء» نوشت:

الله قد قدر أن يخرج ذلك الكتاب في تفسير أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب علي عبده ليكون حجة الله من عند الذكر علي العالمين بليغاً<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «همانا خدا مقدر کرده که این کتاب در تفسیر بهترین داستانها (داستان یوسف) از نزد محمد پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین پسر علی پسر ابی طالب بر بنده‌اش بیرون آید تا از نزد ذکر (علی محمد) حجت بالغه خدا بر جهانیان باشد.»

و باز هم در همان کتاب، خطاب به شیعیان نوشت:

يا أيها الملأ أنا باب امامكم المنتظر<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «ای گروه (شیعیان)، من باب امام شما هستم که در انتظار وی به سر می‌برید.»

همان‌طور که ملاحظه شد، سید علی محمد در آغاز امر، خود را «ذکر» و «باب امام» شمرده و نام دوازدهمین امام شیعیان و پدران وی را تا علی بن ابی طالب علیه السلام به صراحت یاد کرده است و همچنین در آثار اولیه‌اش، آئین مقدس اسلام را آئینی جاودانه و پیامبر ارجمندش را خاتم پیامبران به شمار می‌آورد چنان که در همان کتاب «أحسن القصص» می‌نویسد:

إن كنتم آمنتم بمحمد رسول الله و خاتم النبيين و كتابه الفرقان الذي لا يأتيه الباطل<sup>(۳)</sup>.

«اگر ایمان آورده‌اید به محمد فرستاده خدا و خاتم انبیا و به کتاب فرقان که هرگز

باطل در آن راه نمی‌یابد.»

۲- أحسن القصص، نسخة خطی، ص ۱۱۶.

۱- أحسن القصص، نسخة خطی، ص ۱.

۳- أحسن القصص، نسخة خطی، ص ۷.

باز می نویسد:

لَمَّا أَتَى اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ نَبِيَّهُ قَدْ قَضَىٰ فِي عِلْمِهِ بَانَ يَخْتَمُ النَّبِيُّ يَوْمَئِذٍ (۱).

یعنی: «چون خدا، پیامبرش محمد را آورد در علم الهی گذشت که نبوت را در آن روز، به پایان رساند».

ولی با کمال شگفتی پس از مدتی ادعایش را فراتر برده و از مهدویت و نبوت گذر کرد و سرانجام، از ربوبیت خویش سخن گفت! و احکام قرآن را به گمان خود نسخ کرد و قوانین دیگری ابداع و اختراع نمود. چنان که در مجلس تبریز، به صراحت ادعای «مهدویت» نمود و به نقل نبیل زرنندی در تاریخش اظهار داشت:

«من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید.» (۲)!

و به قول صاحب «کواکب درّیه»:

«به مجرد آن که علماء، از داعیه ایشان سؤال نموده‌اند فوراً اظهار مهدویت فرمود.» (۳)

سپس در کتاب «بیان عربی و فارسی» دوره اسلام و قرآن را با ظهور خود و آوردن کتاب «بیان» پایان یافته شمرد! بدان گونه که در «بیان عربی» نوشت:

«در هر زمان خداوند جلّ و عزّ، کتاب و حجّتی از برای خلق مقدر فرموده و می فرماید و در سنه هزار و دو بیست و هفتاد از بعثت محمد رسول الله، کتاب را بیان، و حجّت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد.» (۴)

سید علی محمد بدان گونه که گفتیم، در این مرحله نیز توقف نکرد و خود را اشرف از پیامبر اسلام (ص) انگاشت و کتاب «بیان» را برتر از قرآن کریم پنداشت چنان که در «بیان فارسی» می نویسد:

«نفوسی که به عیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد بعینه همان ظهور بوده به نحو اشرف در آخرت، و کتاب او همان انجیل بوده به نحو اشرف، احدی از نصاری از دین خود برنگشته کُل، به رسول الله ایمان آورده و به کتاب او تصدیق نموده و همین

۱- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۱۳.

۲- مطالع الأنوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، ص ۳۲۰.

۳- الکواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۲۲۴. ۴- بیان عربی، اثر علی محمد، ص ۳.

قسم، اگر مؤمنین به رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم و بیان، همان ظهور رسول الله هست به نحو اشرف در آخرت، و این کتاب بعینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین به قرآن، خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر (کمتر از یک چشم بهم زدن) ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آن که عدم ایمان ایشان عندالله مردود است.<sup>(۱)</sup>!

سید علی محمد به ادعاهای مذکور (بایگری، مهدویت، نبوت و...) بسنده نکرد و تا به دعوی «الوهیت» برنخاست و خود را با ذات سبحان، یگانه نپنداشت آرام نگرفت! چنان که در «لوح هیکل الدین» آورده است:

شهد الله أنه لا إله إلا هو الملك ذو الملائکین و أن علی قبل نبیل ذات الله و کینونته<sup>(۲)</sup>.

در این عبارت شگفت، دو غلط آشکار دیده می شود یکی واژه «الملائکین» است که ظاهراً علی محمد آن را جمع «مُلک» به معنای پادشاهی پنداشته با آن که چنین جمع غریبی در زبان عرب دیده نمی شود و جمع مُلک در عربی به صورت أملاک و ملوک می آید. دیگر آن که به جای «أَنَّ عَلِيَّ...» که غلط فاحشی است «أَنَّ عَلِيًّا» باید می گفت. باری، ترجمه عبارت سید علی محمد چنین است:

«خدا گواهی داد که معبودی جز وی نیست، او پادشاه و دارای پادشاهی ها است و علی پیش از نبیل (مقصود، علی محمد است که به حساب ابجد، با علی نبیل برابر می شود) ذات خدا و هستی اوست»!!

### بِهَانَةُ عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ بَاب

این همه تلوّن و تکبر، حقاً آدمی را متحیر می سازد و از غفلت مردمان و ساده لوحی ایشان به شگفتی می برد که چگونه مجذوب هر شخص متلوّنی می شوند و دست ارادت بدو می دهند! به هر صورت، جای آن دارد که بررسی کنیم عذر سید علی محمد در این ادعاهای رنگانگ چه بود؟

۱- بیان فارسی، ص ۵۵.

۲- لوح هیکل الدین (که به همراه بیان عربی به چاپ رسیده)، ص ۵.



در این باره، هم خود علی محمد سخنانی دارد و هم پیروانش بهانه‌هایی آورده‌اند که به ترتیب، شمه‌ای از آنها را در اینجا می‌آوریم.

مازندرانی در کتاب «اسرار الآثار» از کتابی که سید علی محمد نگاشته و عنوانش را «دلائل سبعه» گذاشته، چنین گزارش می‌کند که وی نوشته است:

«نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا این که آنها را نجات بدهد، مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور ائسی انا الله، چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول (تفسیر سوره یوسف) حکم فرموده تا آن که مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید. (۱)»

این بهانه از چند جهت مردود است:

نخست آن که اگر قرار باشد فرستادگان حق با مردم مماشات کنند (۲) و در اصول دعاوی خود به آنها دروغ گویند، از کجا می‌توان به اصل راستگویی ایشان اطمینان یافت؟ و چگونه می‌توان باور کرد که در ادعای نهایی خویش نیز مصلحت و منفعتی را در نظر نگرفته‌اند؟ بی دلیل نیست که امام صادق (ع) فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ (۳).

یعنی: «خداوند بزرگ، هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر با راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار».

دوم آن که اگر این دروغگویی و تغییر دعاوی برای آن بود که به قول سید علی محمد: «مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید» در این صورت، مقصود وی حاصل نشد و بسیاری از بایبان پس از شنیدن دعاوی گوناگون، از ارادت به علی محمد دست برداشتند چنان که در حادثه «بدشت» که پیروان علی محمد در

۱- اسرار الآثار، ر-ق، ص ۱۱۳.

۲- قرآن کریم مماشات حق را با عقاید باطل مردم، به کلی مردود می‌شمارد و می‌فرماید: وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ... (المؤمنون: ۷۱) یعنی: «اگر حق از آرای باطل ایشان پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و هر کسی که در آنها به سر می‌برد تباه خواهد شد».

۳- الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۴، چاپ بیروت.

آنجا گرد آمده بودند چون موضوع نسخ شریعت اسلام را اعلام نمودند، اختلاف و اضطراب عجیبی در میان بابیان پدید آمد و به قول نویسنده کواکب درّیة:

«بعضی، از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند»<sup>(۱)</sup>!

و به قول نبیل زرنندی در تاریخش:

«بعضی، این تغییر را کفر و زندقه می پنداشتند و می گفتند احکام اسلامی هیچ وقت نسخ نمی شود.»<sup>(۲)</sup>

و به قول مازندرانی در «ظهور الحق»:

«واقعات کسر حدود در بدشت، نه تنها باعث تعرّض و هجوم اعداء و شیوع کذب و افترا برای اصحاب بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت، بلکه موجب انده‌هاش و تشّت احباب مجتبعین آنجا گردید»<sup>(۳)</sup>.

و به قول عباس افندی در «تذکرة الوفاء»:

«جميع اصحاب اول همه فرار کردند و بعضی به کلی منصرف شدند بعضی در شک و شبهه افتادند...»<sup>(۴)</sup>.

پس دروغگویی یا مصلحت‌گرایی سیدعلی محمد، سودی بدو نبخشید و برخلاف مصلحت بود! زیرا از پراکندگی یاران و اضطراب آنان جلوگیری ننمود.

سؤم آن که ادعای نبوت و نسخ شریعت اسلام از سوی سیدعلی محمد، با آرا و عقاید شیخ احسائی و سیدرشتی به هیچ وجه سازگار نیست با آن که علی محمد، آن دورا از رهیافتگان و برگزیدگان معرفی می کند بلکه ایشان را «دوباب الهی» می شمرد که پیش از او ظهور کرده‌اند چنان که در «أحسن القصص» می نویسد:

إعلموا یا أهل الأرض إنّ الله قد جعل مع الباب بابین من قبل لیعلمکم أمره<sup>(۵)</sup>.

۱- الكواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲- مطالع الأنوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، ص ۲۹۸.

۳- ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

۴- تذکرة الوفاء، اثر عباس عبدالبهاء، ص ۳۰۸، چاپ عباسیه در حيفا.

۵- أحسن القصص، ص ۳۲.

یعنی: «بدانید ای اهل زمین که خداوند پیش از این، دو باب (احمد احسائی و کاظم رشتی) را به همراه باب (علی محمد) قرارداد تا فرمان خود را به شما بیاموزد!» باز می نویسد:

و قد أرسلت علیکم فی الأزمنة الماضية أحمد و فی الأزمنة القریبة کاظماً فلم يتبعونهما (!!) إلا المخلصون منکم<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «در زمانهای گذشته، احمد و در زمان اخیر، کاظم را بر شما فرستادم و جز اهل اخلاص کسی از شما پیروی از آن دو نکرد.»

اینک باید ملاحظه کنیم که شیخ احسائی درباره پایان یافتن نبوت، چه آموزشی به مردم داده و در کتاب «شرح الزيارة» چه گفته است؟ شیخ در آنجا می نویسد:

إِنَّ جِبْرِيلَ (ع) بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ (ص) لَا يَنْزِلُ إِلَى الْأَرْضِ بِوَحْيٍ قَطُّ لِانْخِتَامِ نُبُوَّةِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «همانا جبریل (ع) پس از مرگ پیامبر اسلام (ص) هیچ گاه به همراه وحی، به زمین فرود نمی آید زیرا که نبوت پیامبر ما - صلی الله علیه و آله - پایان پذیرفته است.»

و سید کاظم رشتی در «رسالة غریبه» می نویسد:

«چون رسول اکرم اسلام (ص) ظاهر شد، اقتضات گوناگون سپری شده و مقتضیات کلیه برقرار و کامل گشته و وجود تکوین و تشریح با همدیگر مطابقت نموده و شریعت آن حضرت برای همیشه ثابت و لا یتغیر باقی می ماند.»<sup>(۳)</sup>

بنابراین، ادعای پیامبری از سوی سید علی محمد باب با کدام ملاک و میزان می سازد؟!

چهارم آن که ادعای نهایی سید علی محمد، امری محال است که هر کس بدان زبان گشاید، بی شک کاذب و مفتری خواهد بود زیرا ممکن نیست که آفریدگان، با ذات

۱- أحسن القصص، ص ۳۸. (البته «فلم يتبعوهما» به لحاظ قواعد، درست است یعنی نون جمع در این سخن باید حذف شود).

۲- شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۱، ص ۳۴.

۳- نک: رسالة غریبه (که ضمن رسائل سید کاظم رشتی به چاپ رسیده)، ص ۱۳۸.

خدای سبحان، عینیت و یگانگی پیدا کنند و علی محمد - چنان که ملاحظه کردیم - از اتحاد با ذات حق، دم زده است و تصریح نموده که من، همان ذات و کینونت (یا هستی) خداوندی هستم! و این، کفر واضح و شرک فاضح شمرده می شود. ممکن است گفته شود که ادعای سیدعلی محمد، دعوی خدایی نبوده بلکه او مدعی «مظهریت تامه ذات حق» بوده است.

پاسخ آن است که اولاً سیدعلی محمد باب از مقام «مظهریت تامه ذات الهی»، خود را بالاتر پنداشته و ادعای الوهیت محض نموده است چنان که ضمن کتاب «بیان فارسی» می نویسد:

«این (علی محمد) آیتی است که در او آیتیت دیده نمی شود بل نفس ظهورالله و ذات بطون الله<sup>(۱)</sup>!»

و در «لوح هیکل الدین» می گوید: و ان علی قبل نبیل ذات الله و کینونته<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «علی محمد، ذات خدا و هستی اوست»!

ثانیاً: مقام مظهریت مربوط به فعل حق است نه ذات سبحان، زیرا که مقام غیب ذات در مرتبه فوق التمام، بالاتر از ظهور و فوق تجلی است. از این رو کنه ذات «مظهر مطلق» ندارد و به اتفاق اهل معرفت، مقام «لا اسم له و لا رسم» شمرده می شود. آیا با آمدن سیدعلی محمد کدام پرده از کنه ذات اقدس احدیت برداشته شد و کدام سرّی از اسرار ذات حق، آشکار گشت تا سیدعلی محمد مظهر آن ذات باشد؟!

هیچ یک از پیامبران خدا - علیهم السلام - ادعا نکردند که «مظهر تامه ذات الهی» هستند بلکه همگی گفته اند که «مظهر امر و وحی» خداوندی شمرده می شوند پس ادعای گزاف علی محمد جز به زندقه راه به جایی ندارد و ما هو الاضلال مبین.

آنچه گذشت، در پاسخ عذری بود که خود سیدعلی محمد برای دعاوی گوناگونش ارائه کرده است اما جا دارد که ببینیم پیروان علی محمد در این باره چه گفتند و چه بهانه‌ای به میان آوردند؟

مازندرانی در کتاب «ظهور الحق» دفاع میرزا محمدعلی انیس - یکی از اتباع سید علی محمد - را از این تلّون آرا و تغییر ادّعا، بدین صورت گزارش کرده است:

«حضرت ایشان در سنّه ۱۲۶۰ مبعوث شدند در حالی که اغلب انام محتجب به انواع حجب بودند و حکمت الهیه اقتضا داشت که به تدریج ناس را به درجات عرفان ترقی دهند و به مصداق ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن که سنت الله در ایام ظهور هر یک از نقاط مشیت بوده، در ابتدای امر به نام باب و عبد بقیة الله خود را معرفی فرمودند که علی زعم القوم ایشان را مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و لطیفه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود و فی الحقیقه، باب و عبد من یظهره الله اندک بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید.»<sup>(۱)</sup>!

در پاسخ این سخنان شگفت‌انگیز و مغالطه‌آمیز باید گفت که:

اولاً: آنچه میرزا انیس ادّعا نموده که چون سیدعلی محمد در ابتدای امر، خود را باب و عبد بقیة الله نامید، قوم (یعنی شیعیان) چنین گمان کردند که او نماینده امام غائب ایشان است. دروغی بی فروغ شمرده می شود زیرا خود علی محمد در آغاز کتاب «أحسن القصص» به نام امام شیعیان و نام پدرانش تا امام، علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح کرده و خویشان را باب و عبد او شمرده است. چنان که در همین فصل، کلمات وی را آوردیم. بنابراین شیعیان نپنداشتند که او از سوی امام ایشان مأموریت یافته است بلکه خود وی این امر را با صراحت تمام، اعلام داشت ولی پس از مدتی وجود امام مذکور را انکار نمود و خودش را به جای او، مهدی قائم معرفی کرد!

ثانیاً: آیه شریفه ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن... (النحل: ۱۲۵) به پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمان می دهد که: «مردم را به راه خداوندت با دانش استوار و اندرز نیکو فراخوان و با ایشان به بهترین شیوه، گفتگو کن». آیا کدام بخش از این آیه کریمه دلالت دارد که لازم است با ادعاهای متناقض و



دروغ آمیز، مردم را به راه خدا دعوت کرد تا سید علی محمد به خود اجازه دهد که هر چند روزی ادعای تازه‌ای را به میان آورد که خودش هم به پاره‌ای از آنها عقیده نداشته باشد؟! اگر بهترین شیوه گفتگو با مردم و دعوت آنها به راه خدا از طریق کذب و فریب باشد، پس بدترین شیوه آن کدام است؟!

**ثالثاً:** میرزا انیس در سخنان خود، دست به تحریفی آشکار زده که عباس عبدالبهاء (عباس افندی) نیز در «مقاله سیاح» با وی همراه و هم‌نوا شده است. این تحریف واضح، چنان است که میرزا انیس برخلاف تصریح سید علی محمد، ادعا دارد که مقصود علی محمد از کسی که خود را باب و بنده او خوانده، همان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» یعنی میرزا حسینعلی مازندرانی (بهاء الله) بوده است<sup>(۱)</sup>. جناب انیس با این ترفند، خواسته تا دروغگویی علی محمد را توجیه و نفی کند در حالی که سید علی محمد - چنان که گذشت - نام امام دوازدهم شیعیان و پدرانیش را در کتاب خود آورده و با این کار، جایی برای تدلیس میرزا انیس باقی نگذاشته است!

در اینجا از بهائیان آزاداندیش می‌پرسیم که اگر میرزا انیس، طریق فریبکاری را پیش گرفته چندان جای شگفتی نیست ولی چرا جناب عبدالبهاء (با آن همه ادعا) راه میرزا انیس را پیموده است تا امام غائب موعود در کتاب «أحسن القصص» را با پدرش، میرزا حسینعلی بهاء تطبیق دهد<sup>(۲)</sup>؟ آیا وی یکبار در عمرش بر صفحه نخستین از «أحسن القصص» نظر نیافکنده تا نام «محمد بن الحسن» را برای امام موعود ببیند؟ یا نام مذکور را در آنجا دیده ولی متعمداً به اغفال مریدان خویش پرداخته است؟

فَإِنْ كُنْتَ لَا تَذَرِي، فَهَذَا مُصِيبَةٌ      وَإِنْ كُنْتَ تَذَرِي، فَالْمُصِيبَةُ أَكْبَرُ!

گر نمی‌دانی و می‌گویی خطا، این ماتم است      و رکه می‌دانی و می‌گویی، مصیبت اعظم است!

گیرم که عباس عبدالبهاء از کتاب «أحسن القصص» بی‌خبر بوده است ولی آیا در خلال «تفسیر سوره کوثر» اثر علی محمد باب ندیده که علی محمد خود را هم‌فکر و

۱- درباره «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» در صفحات آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۲- نک: مقاله سیاح، اثر عباس عبدالبهاء، ص ۵.

همراه با شیعیان دوازده امامی نشان می دهد و درباره امام غائب ایشان می نویسد:  
فاعرف أنّ له كان غيبتان بإذن الله... وأنّ في الغيبة الصغرى له و كلاء معتمدين و نواب  
مقربون<sup>(۱)</sup> و أنّ مدتها قضت في سبعين سنة و اربعة و عدة ايام معدودة و أنّ في تلك  
الأيام كان نوابه - روى فداه - عثمان بن سعيد العمري و ابنه ابي جعفر محمد بن عثمان و  
الشيخ المعتمد به الشيخ ابوالقاسم الحسين بن روح ثم علي بن محمد السميري و انهم  
كانوا في غيبته الصغرى محال الأمر و مواقع النّهي و ان الشيعة يرجعون اليهم...»<sup>(۲)</sup>!

یعنی: «بشناس (و بدان) که امام موعود به اذن خداوند دارای دو غیبت است... در  
غیبت صغری او را کارگزاران موثق و نایبان مقرب بوده اند و مدت آن غیبت، در طی  
هفتاد و چهار سال و چند روز سپری شده است و در آن ایام، نایبان امام - روى فداه  
- عثمان بن سعيد عمري و پسرش ابي جعفر محمد بن عثمان و شيخ موثق، شيخ  
ابوالقاسم حسين بن روح و سپس علي بن محمد سميري بوده اند که در غیبت صغری  
جایگاه امر و نهی امام به شمار می آمدند و شیعیان بدیشان رجوع می کردند...»!  
آیا با این تصریحات، باز هم می توان به توجیه و تأویل دست زد و از حقیقت  
گریخت؟!

---

۱ - در جمله مذکور: «نواباً مقربین» باید آورده شود که عطف به: «وکلاء معتمدين» باشد.  
۲ - اسرار الآثار خصوصی (حرف ب پ ت ث)، اثر اسدالله مازندرانی، ص ۷ و ۸ (از انتشارات  
مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع).

۳

دلایل  
علی محمد باب

## دلیلی جز نثری مغلوط و ناهموار در میان نیست!

شک نیست کسی که به ادعای معقولی برخیزد و مردم را به مرام خود فراخواند، بر آنان لازم است که از او دلیلی استوار بخواهند و از راه برهان، تسلیم سخنان وی شوند. اما اگر ادعاهای وی متناقض باشد مثل آن که گاهی از باییت دم زند و زمانی ادعای مهدویت نماید و روزگاری خود را پیامبر خدا شمرد و بالاخره، سخن از ربوبیت خویش به میان آورد، از چنین کسی نباید دلیل و برهان طلبید زیرا که نفس ادعاهای وی، بطلان خود را اعلام می‌کنند و دعاوی ضدّ و نقیض، اساساً دلیل نمی‌پذیرند.

این قضیه وصف‌الحالی است برای علی محمد باب و دلایل او که با ادعاهای هفت رنگ خویش دیگر جایی برای استدلال باقی ننهاده است. با این همه برای آن که متحرّیان وادی حقیقت، آگاهی یابند که دلایل سید علی محمد بر چه پایه‌ای تکیه دارد؟ ما در این فصل، شبهه دلیل‌های وی را از خلال آثارش می‌آوریم و به بررسی و نقد آنها می‌پردازیم.

علی محمد باب در آثار خود مکرر تصریح نموده که هر کس بخواهد حقانیت وی را اثبات کند، تنها و تنها باید از کتاب وی دلیل آورد و حق ندارد هیچ «معجزه‌ای» از او روایت نماید چنان که در باب هشتم از واحد ششم کتاب «بیان فارسی» می‌نویسد:

من استدلال بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الإتیان بمثلها فلا دلیل له و من

یروی معجزة بغيرها فلاحجة له<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «هر کس به چیزی جز کتاب خدا و آیات بیان استدلال کند - با وجود آن که همه از آوردن کتابی همانند آن ناتوانند - هیچ دلیلی ندارد و کسی که معجزه‌ای به جز آن، گزارش کند هیچ حجّتی او را نیست.»  
باز در کتاب «بیان عربی» می‌گوید:

ثم الثامن لاتستدلنّ إلاّ بالآیات فان من لم يستدلّ بها فلا علم له فلاتذكرنّ معجزة دونها<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «هشتم آن که جز به آیات، به چیز دیگری (در اثبات حقایق من) دلیل می‌آورد و همانا کسی که استدلال به آیات نکند او را دانشی نیست و هیچ معجزه‌ای جز آیات، ذکر مکنید.»

و نیز در «لوح هیکل‌الدین» تأکید می‌ورزد:

لاتستدلنّ إلاّ بالآیات فانها لتکفینکم عن شئون الأخری لتعجز عنها کلّ العالمون و من لا یتکفی بها و یرید ان یشهد غیرها ما له من ایمان<sup>(۳)</sup>.

در این عبارت، چند غلط آشکار دیده می‌شود. یکی «شئون الأخری» است که لازم بود به صورت «الشئون الأخری» آورده شود که صفت با موصوف خود در داشتن الف و لام باید هماهنگ باشد. دیگر آن که «کلّ العالمون» واجب است به صورت «کلّ العالمین» بیاید زیرا «العالمین» مضاف‌الیه و مجرور است و جرّ آن با «یاء» «نون» می‌آید نه با «واو». از اغلاط مذکور که بگذریم، ترجمه عبارت علی محمد چنین است:

«جز به آیات، استدلال مکنید که شما را از امور دیگر کفایت می‌کند و همه جهانیان در برابر آنها ناتوانند و کسی که آیات را کافی نشمرد و بخواهد غیر آنها را گواه آورد، ایمان ندارد.»

از آنچه گذشت معلوم شد که دلیل علی محمد بر ادعاهای خود، همین

۲- بیان عربی، ص ۲۵.

۱- بیان فارسی، ص ۲۱۰.

۳- لوح هیکل‌الدین، ص ۲۳.



آیه‌سازی‌های پر غلط است و هیچ‌کس از پیروانش حق ندارد برای او معجزه‌تراشی کند تا از این راه، تأیید یزدانی را در کار وی نشان دهد. با وجود این در کتب بهائیان چندان خوارق عادات و معجزات و کرامات از علی محمد باب گزارش کرده‌اند که به شمار نمی‌آید! چنان که در کتاب «ظهور الحق» می‌نویسد:

«اما خوارق عادات به قدری از ایشان (علی محمد باب) دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتواند شد و اغلب افراد این طائفه، کرامات عدیده مشاهده نموده‌اند.»<sup>(۱)</sup>

جالب آن است که علی محمد باب همان اعتباری را که برای سخنان عربی خود قائل شده، دربارهٔ سخنان پارسی خویش نیز ادعا کرده و آنها را معجزه‌ای جاودانه شمرده است چنان که در کتاب «بیان فارسی» می‌نویسد:

«اگر کسی در کلمات فارسی به عینِ فؤاد نظر کند، فصاحت آیات را به عینها مشاهده می‌نماید و یقین می‌کند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست.»<sup>(۲)</sup>

یعنی همین گفتارِ علی محمد شیرازی، طعنه بر نثر سعدی شیراز می‌زند و ادیبان بزرگ پارسی را به حیرت می‌برد و عذوبت کلامش، شیرینی هر سخن را می‌زداید و فصاحت بیانش، دانش بلاغت را می‌آراید و همهٔ سخنوران ایران را از صدر تا ذیل، شرمنده می‌فرماید و به قول شاعر:

شگر شکن شوند همه طوطیان هند      زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود!  
در اینجا از پارسی زبانانی که به علی محمد باب گرویده‌اند می‌پرسیم: آیا انصافاً در سخنان پارسی وی، آیتی از شگفتی اعجاز ملاحظه می‌کنید؟ یا در بیان او، نشانی از سحر بیان می‌بینید؟ آیا به راستی گویندهٔ این سخنان را از همهٔ سخنوران ایران بلیغ‌تر می‌شمیرید؟ آیا واقعاً منشی این آثار را سرآمد نویسندگان قرون می‌شناسید؟! مثلاً در آنجا که می‌نویسد:

«اذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا به أحسن خط و أحسن از برای هر نفسی در حدّ او است نه در حدّ فوق اون (!) و نه در حدّ دون آن و این از برای این (!) است که

روح متعلق به آن حرف که در بیان است بأعلیٰ ما یمكن فی الامکان فی حدّه مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود شیء إلا آن که آن شیء در حدّ خود به کمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه ممیز در طرزیت از سایر ملل، همین قسم من فی البیان گردد (!) که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد بنفسه از حُسن او و حُسن آنچه در نزد او است در حدّ خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کُلّ ادیان به دین واقع...<sup>(۱)</sup> آیا حقاً این نثر مغلوط و بیان نامربوط، معجزه روزگار و برهان آفریدگار شمرده می شود؟!

### ناتوانی علی محمد از عربی نویسی

علی محمد باب به نوشته های عربی خویش بسیار می بالید تا آنجا که همه جهانیان را در برابر آیه سازی هایش عاجز می پنداشت. ولی حقیقت آن است که خود وی در نگارش عبارات صحیح عربی، درمانده و ناتوان بود و با این که مدتی از عمرش را با قرآن و حدیث گذراند و چندی هم در کربلا میان عرب زبانان زیست ولی آثارش از اغلاط گوناگون سرشار است از این رو باید گفت که علی محمد نه تنها معجزه ای نشان نداد بلکه نثر صحیح عربی همچون معجزه ای، او را ناتوان و عاجز ساخت!

در اینجا چند نمونه از عربی نویسی های وی را می آوریم تا شاهد گفتار ما باشد و مایه داوری خوانندگان ارجمند را فراهم آورد.

بخش بزرگی از سخنان علی محمد اقتباس و تقلید از آیات شریفه قرآنی است چنان که در کتاب «أحسن القصص» می نویسد:

أمن الذکر بما أنزل الیه من ربّه و المؤمنون کلّ أمن بالله و بآياته و لا یفرقون بین احد (!) من آیاته و قالوا المسلمون بالحق (!) ربنا سمعنا نداء ذکر الله و أطعناه فاغفر لنا فانک الحق و الیک المصیر بالحق ما بآ<sup>(۲)</sup>.

پیدا است که علی محمد این جملات را از آیه ۲۸۵ سوره شریفه بقره برگرفته و

۲- أحسن القصص، چاپ سنگی، ص ۴.

۱- بیان فارسی، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

چون خواسته اندک تغییری در آنها پدید آورد به خطاهایی چند در افتاده که بر آشنایان به زبان عربی پنهان نیست. جا دارد اصل آیه قرآنی را بیاوریم تا تفاوت‌های سخن علی محمد با کلام الهی روشن‌تر شود.

در سوره بقره چنین می‌خوانیم:

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ،  
لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ<sup>(۱)</sup>.

در تعبیر علی محمد اولاً: عبارت (بین احد من آیاته) صحیح نیست و باید (بین احدی آیاته) می‌گفت، به دلیل آن که واژه «آیات» مؤنث است و با «إحدى» باید آن را قرین کرد و نه با «أحد» چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم: أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ (فاطر: ۴۲). ثانیاً: جمله (... وَقَالُوا الْمُسْلِمُونَ بِالْحَقِّ) خطایی فاحش است از آن رو که «قالوا» خود از فعل و فاعل تشکیل شده و فاعل، به صورت ضمیر (با علامت واو) در آن دیده می‌شود که مرجعش «المؤمنون» است. بنابراین، بار دیگر از فاعل به صورت اسم ظاهر (المسلمون) نباید یاد کرد که ضمیر فاعلی و اسم ظاهر با یکدیگر جمع نمی‌شوند. ثالثاً: با حذف (مَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ) از آیه قرآنی، از ذکر مبانی ایمان خودداری ورزیده و به جای آن، تعبیر زائد «بالحق مآباً» را در پی «إليک المصیر»<sup>(۲)</sup> افزوده است که تبدیل امر ضروری در کلام، به سخنی زائد البته مخلاً بلاغت شمرده می‌شود. از همه اینها که بگذریم، این چه اعجازی است که آدمی گفتار کتابی را نقل کند و با اندک تغییری آن را به خود نسبت دهد و همه را از آوردن نظیرش عاجز شمارد؟! مسیلمة کذاب هم به تقلید از سوره کوثر یعنی: [إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.] گفته بود: [إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْجَوَاهِرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَهَاجِرْ.]

۱- یعنی: «پیامبر، بدانچه از خداوندش به سوی او نازل شده، ایمان آورد و همه مؤمنان به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و فرستادگانش ایمان آوردند (و گفتند) میان هیچ یک از پیامبران او فرقی نمی‌نهیم و گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم، خداوندا! امرزش تو را خواهانیم و بازگشت به سوی تو است.»

۲- ترجمه «إليک المصیر بالحق مآباً» این است که: «بازگشت به سوی تو است به حق، به جهت بازگشت!»

وَإِنَّ مُبَغِضَكَ رَجُلٌ كَافِرٌ]! چنان که می بینید مسیلمه در وزن سخن و گزینش کلمات (و نه در معنا و مفهوم آیات) به اخذ واقتباس ناشیانه‌ای از قرآن مجید پرداخته ولی آیا این کار، دلیل بر صحّت ادّعای او شمرده می شود یا بر سرقت و افترای وی دلالت می کند؟

باز علی محمد در کتاب «أحسن القصص» می نویسد:

وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا بَعَثَ فِيهِمْ أَبَاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَا يَعْلَمُونَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ إِلَّا أَلْفًا مِنَ الْبَاءِ مَعْطُوفًا<sup>(۱)</sup>.

این عبارت نیز تقلیدی از آیه ۱۶۴ سوره آل عمران است که می فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ<sup>(۲)</sup>.

در اینجا علی محمد واژه «رسولاً» را به کلمه «بأباً» تبدیل کرده تا به ادّعای بایبیتش اشاره کند و مقطع آیه را نیز دگرگون ساخته تا ذهن خواننده را از تقلیدی که رخ داده منصرف سازد. و سرانجام، عبارت غلطی به شکل (... أَلْفًا مِنَ الْبَاءِ مَعْطُوفًا)<sup>(۳)</sup> را به آیه قرآن افزوده است که باید آن را به صورت (أَلْفًا بِالْبَاءِ مَعْطُوفًا) می آورد زیرا الف، معطوف «به» باء (به صورت الفباء) می تواند شد ولی معطوف «از» باء نمی شود! باید توجه داشت که اقتباس از سخن دیگری براهمیت گفتار «مُقْتَبَسٌ مِنْهُ» دلالت می کند. مثلاً اگر سنائی گوید:

بَا مَدِيحِش مَدَايِحَ مَطْلُوقٍ      زَهَقَ الْبَاطِلُ اسْتِ وَ جَاءَ الْحَقُّ

۱- أحسن القصص، ص ۸۲.

۲- یعنی: «خدا بر مؤمنان مَنّت نهاد آنگاه که پیامبری از خودشان در میان آنها فرستاد که آیات او را بر آنان می خواند و پاکشان می سازد و کتاب و حکمت بدان‌ها می آموزد و همانا پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».

۳- ترجمه «لا يعلمون من علم الكتاب إلا ألفاً من الباء معطوفاً» این است که: «از دانش جز الفی که از باء معطوف شده چیزی نمی دانستند!» (لازم بود بنویسد: جز الفی که به باء معطوف شده [یعنی الفباء] چیزی نمی دانستند).

و اگر خیام گوید:

يُرِيدُ الْجَاهِلُونَ لِيُطْفِئُوهُ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهُ

خود دلیل بر عظمت قرآن مجید است که این شاعران فاضل و نامدار (از آیه ۸۱ سوره بنی اسرائیل و آیه ۳۲ سوره توبه) اقتباس کرده‌اند تا چه رسد به سخنان مغلوط باب که حق اقتباس را ادا ننموده و از مقام بلاغت به کلی دور افتاده است! بخش دیگری از سخنان علی محمد هر چند از قرآن کریم برگرفته نشده ولی با تعبیرات مضحک و مغلوطی همراه است چنان که در کتاب «بیان عربی» می‌نویسد:

و لتعلمنَّ خطَّ الشكسته (!) فَإِنَّ ذَلِكَ مَا يَحِبُّهُ اللَّهُ وَ جَعَلَهُ بَابَ نَفْسِهِ لِلْخَطُوطِ (!) لِعَلَّكُمْ تَكْتَبُونَ<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «باید خط شکسته یاد بگیرید که این همان چیزی است که خدا دوست می‌دارد و آن را باب خودش برای خط‌ها قرار داده، شاید که بنویسید!»

سید علی محمد چون ادعای «باییت» داشته و ضمناً «خط شکسته» را هم به نیکویی می‌نوشته، در اینجا خواسته است تا مقام بایگیری را به خط مزبور نیز عطا کند! و آن را «باب خطوط» قرار دهد شاید مردم در نگارش بدین خط، رغبت کنند و به قول وی: «خط شکسته» را بیاموزند. (البته فراموش کرده که در عربی به شکسته، منکسر می‌گویند و واژه فارسی را هم نباید با الف و لام عربی همراه نمود!).

باز علی محمد در کتاب «بیان عربی» می‌نویسد:

أَنْتُمْ إِذَا اسْتَطَعْتُمْ كُلَّ آثَارِ النُّقْطَةِ تَمْلِكُونَ وَلَوْ كَانَ چَآپَا (!) فَإِنَّ الرِّزْقَ يَنْزِلُ عَلَيَّ مِنْ يَمْلِكُهُ مِثْلَ الْغَيْثِ قُلْ أَنْ يَا عِبَادِي خَيْرَ التَّجَارَةِ هَذَا، إِنْ أَنْتُمْ بَمَنْ نَظَرَهُ تَوْمَنُونَ<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «شما چون توانایی یافتید، تمام آثار نقطه را مالک شوید (منظور از نقطه، خود علی محمد است) هر چند که آن آثار، چاپی باشند (نه خطی) که البته رزق و روزی، بر کسی که آنها را داشته باشد همچون باران فرومی‌ریزد. ای بندگان من، بهترین تجارت این کار (داشتن آثار باب) است اگر شما کسی را که آشکارش می‌کنیم



باور دارید!»!

در اینجا نیز علی محمد از یاد برده که در زبان عربی، حرف چ و پ نیامده و عرب‌زبانان به جای «چاپ» واژه «طبع» را به کار می‌برند از این رو جمله (ولوکان چاپاً) غلط روشنی به شمار می‌آید. ضمناً معلوم می‌شود که بهترین تجارت در مذهب بابی، کدام تجارت است!

در بخش دیگر از آثار علی محمد سخنان بی‌معنی و واژه‌های بیرون از قیاس، فراوان آمده به گونه‌ای که در هیچ لغتنامه‌ای آنها را نتوان یافت و حتی هیچ معنایی برای آنها نتوان یافت! نظیر آنچه در کتاب «پنج شأن» بدین صورت آمده است:

حمد مستجل متجال، و مستجمل متجام، و مستبھی متباه، و مستعظم متعاض، و مستنور متناو، و مستکبر متکاب، و مستقهر متقاح، و مستظهر متظاه، و مستعزز متعاز، و مستکمل متکام...<sup>(۱)</sup>.

یا مانند آنچه در کتاب مذکور می‌خوانیم که گوید:

قل إنا قد جعلناک نبلاً للنبالین، قل إنا قد جعلناک جهراناً للجاهرین، قل إنا قد جعلناک جریداً للجار دین، قل إنا قد جعلناک سذجاناً للسذجین...<sup>(۲)</sup>.

شگفت آن که خود علی محمد باب از اغلاط کتب و آثارش باخبر شده و در کتاب «بیان فارسی» از لغزشهای صرفی و نحوی آنها بدین‌گونه دفاع می‌کند:

«اگر نکته‌گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود، مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود، نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شبهه نیست که صاحب این آیات، نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم‌تر (!) نیست.»<sup>(۳)</sup>!

این جواب ناصواب، دو موضوع عجیب و غریب را دربردارد. یکی آن که سخنان علی محمد را با قواعد زبان نباید تطبیق کرد. دوم آن که صاحب این کلمات، علم به قواعد زبان را از خود نفی کرده است.

۲- پنج شأن، ص ۱۷۴.

۱- پنج شأن، ص ۵۲.

۳- بیان فارسی، ص ۱۸.

در اینجا باید پرسید که:

اولاً: چرا نباید سخنان علی محمد را با قواعد زبان تطبیق کرد؟ مگر هر پیامبری به زبان قومش سخن نمی گفته تا مردم پیام وی را درک کنند؟<sup>(۱)</sup> در این صورت چرا باید علی محمد با ادعای پیامبری، قواعد مُسَلَّم زبان را رعایت نکند و مثلاً بارها «صفت» را به جای «مضاف الیه» به کار برد؟<sup>(۲)</sup> مگر مقصود، این نبوده که مردم سخنان وی را خوانده و بفهمند؟ پس چگونه به شیوه‌ای سخن گفته که همه از آن، دور و بیگانه بوده و هستند؟

ثانیاً: اگر گوینده آن سخنان، علی محمد شیرازی است نه خداوند جهان، در این صورت ادعای رسالت و پیامبری چه وجهی دارد؟ و چنانچه خداوند سبحان سخنان مزبور را نازل فرموده است، پس چگونه خدای دانا و آگاه، از قواعد زبانِ بندگان بی اطلاع بوده و علم بدان‌ها را از خود نفی می کند؟ وانگهی نادانی و بی دانشی چه حجت و برهانی است که به قول علی محمد: «اعظم تر»! از آن نیست؟ (در حالی که کلمه اعظم تر، هم غلط است و به اسم تفضیل پسوند «تر» را نباید افزود)!

از این گذشته چرا قرآن کریم که به زبان فصیح عربی نازل شده، قواعد مزبور را رعایت کرده ولی در کتاب علی محمد آن قواعد رعایت نشده است، مگر نه آن که علی محمد ادعا دارد که مصدر هر دو کتاب یکی است؟!

در برابر این سؤال معمولاً بهائیان پاسخ می دهند که: قرآن هم در پاره‌ای از آیاتش با قواعد نحوی سازگاری ندارد! ولی این ادعا تهمتی بیش نیست و مفسران قرآن (امثال زمخشری، صاحب تفسیر کشاف) وجوه اعراب و نکته‌های نحوی آیات را نشان داده‌اند و توافق قرآن را با قواعد نحو عرب به اثبات رسانده‌اند و بهائیان اگر قول زمخشری و دیگر علمای نحو را نمی پذیرند لا اقل باید به اعتراف میرزا حسینعلی بهاء گردن نهند که در کتاب «اقتدارات» اذعان می کند که بعضی علمای اسلام جواب

۱- چنان که در قرآن کریم می خوانیم: و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (ابراهیم: ۴) یعنی: «هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (پیام خدا را) برای آنان بیان کند».

۲- به عنوان نمونه به کتاب «بیان عربی»، صفحات ۷ و ۹ و ۱۲ و ۱۹ و ۲۶ و ۳۴ ... نگاه کنید.

اینگونه اعتراضات را داده‌اند و در این باره می‌نویسد:

«قرآن من عِنْدِ اللَّهِ نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدّس بوده از آنچه توهم نموده‌اند چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غَلّ و بَغْضَاء بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد، داده‌اند.»<sup>(۱)</sup>

شگفت آن که علی‌محمد باب در کتاب «بیان فارسی» علمای اسلام را به هم‌وردی با خود فرا می‌خواند که اگر عاجز نیستند باید نظیر آیه‌های وی را بسازند به شرط آن که از عبارات او تقلید نکنند و در این باره می‌نویسد:

«اگر اینها می‌گویند ما عاجز نیستیم، چرا اتیان نمی‌نمایند به آیه مثل آیات ما از فطرت، نه به نحو تکسب و سرقت.»<sup>(۲)</sup>

اما خودش بارها از قرآن کریم تقلید می‌کند و آیات قرآنی را برگرفته چیزی بر آنها می‌افزاید یا از آنها می‌کاهد. آیا نام این کار، «تکسب و سرقت» نیست؟!

۴

کژگویی‌های  
علی محمد باب

## در مجلس حمزه میرزا

سید علی محمد باب در آثار خود دچار اغلاط فراوان و تناقضات بسیار شده که نمایانگر نادرستی ادعای وی شمرده می شود. ما در این فصل نمونه هایی از آن لغزش ها را نشان می دهیم و داوری را به خوانندگان می سپاریم. از جمله آن که بنابر آنچه در کتب تاریخی نوشته اند و پیروان علی محمد هم ناگزیر بدان اعتراف کرده اند، حمزه میرزا حاکم تبریز در روزگار ناصرالدین شاه قاجار، شبی تصمیم می گیرد تا علی محمد را ملاقات نموده او را بیازماید. پس مجلسی ترتیب می دهد و آن را با چراغ های فراوان می آراید و فرمان می دهد تا علی محمد را که در آن هنگام در تبریز محبوس بود حاضر سازند. چون علی محمد در آن مجلس حضور می یابد حمزه میرزا به استقبال وی می شتابد و با او به ملاطفت رفتار می کند، سپس از علی محمد می پرسد که: آیا پیامبران خدا، وحی و الهام الهی را از یاد می برند یا نه؟ علی محمد فراموشی وحی و الهام را از روان انبیا انکار می کند. آنگاه حمزه میرزا از او می خواهد که سخنانی چند در شأن آن مجلس از سوی خداوند بیاورد. علی محمد کلماتی را که در خلال آنها ذکری از نور و سراج و زجاج و امثال اینها رفته بود، می خواند و نویسنده ای از معتمدان حمزه میرزا آنها را یادداشت می کند. سپس حمزه میرزا از علی محمد درخواست می نماید که کلمات مزبور را تکرار کند ولی علی محمد - که ادعا داشت همانند پیامبران، الهامات الهی را از یاد نمی برد - از بازخوانی سخنانش، ناتوان می ماند و سخنان دیگری را که با گفتار نخستین یکسان نبود به هم می بافت و با این کار، خود را رسوا می سازد. جا دارد که شرح حادثه را از قول یکی از مورخان



بهایبی گزارش کنیم تا تنها به قاضی نرفته باشیم و آنگاه داوری را به خوانندگان ارجمند سپاریم:

**عبدالحسین آیتی** که چندی از مبلغان طراز اوّل بهایی شمرده می شد و در همان دوران، کتابی در تاریخ بهایی گری به نام «الکواکب الدرّیة فی مآثر البهائیة» نگاشت، این حادثه را در خلال کتابش (که رسماً مورد تأیید «محفّل روحانی بهایی» قرار گرفته<sup>(۱)</sup>) نقل می کند. آیتی در کتاب خود می نویسد:

«چون حمزه میرزا بی خبر از کلمات آن حضرت (علی محمد باب) نبود پس شبی را میل به ملاقات ایشان نموده بزمی بیاراست و چراغ های متعدّد حاضر ساخته مجلس خود را چراغان کرد و به احضار آن حضرت فرمان داد. شبانه و محرمانه آن حضرت را از محبس به مجلس امیرزاده آزاد وارد کردند و میرزا محمدعلی و آقا سیدحسین کاتب هم در حضور بودند و با این که مأمورین، محض توهین حضرتش عمامه از سرشان برداشته و قبای ایشان راکنده بودند، فقط با شبکلاه وار خالق مستعمل به تبریز ورود داده بودند و با همان لباس و حالت به مجلس شاهزاده وارد کردند، ولی شاهزاده ابدأ به وضع آن حضرت نظر نکرده تا درب اطاق یا تالار استقبال کرد و دست آن حضرت را گرفته مقدّم بر خود و در صدر مجلس نشانید. بعد از تقدیم احترامات فائقه و تکریمات لائقه، با کمال ملایمت سؤال کرد که آقا این چه اوضاع است برپا کرده اید؟ فرمودند: این همان اوضاع است که در ظهور جدّم رسول الله و قبل از آن در ظهور عیسی بن مریم و همچنین در هر ظهوری تا بدیع اوّل در عرصه شهود مشهود گشته... بالجمله شاهزاده برهان طلبید و مانند مجلس ولیعهد، ایشان مستدلّ به وحی و الهام شده کلام خود را آیات فطریّه می خوانند... چون شاهزاده تا این اندازه مسبوق بود لهذا برای این که این تصورات از میان برود و بتواند یقین کند که آیا کلمات ایشان را آیات فطریّه و آثار الهامیّه توان شناخت یا نه؟ به این تدبیر پرداخت که: آقا برای اطمینان قلب بنده خوب است خطبه ای در وضع این مجلس و

۱- هر چند شادروان عبدالحسین آیتی پس از نگارش کتاب «الکواکب الدرّیة» به اسلام گرایید و حتی ردّیه ای بر ضدّ بهایی گری نوشت ولی در دورانی که کتاب کواکب را می نگاشت، بهایی معتقد و پرحرارتی بود و از این رو کتابش مورد تأیید محفل روحانی بهایی واقع شد چنان که در پایان همان کتاب (الکواکب الدرّیة، ج ۲، ص ۳۴۷) ذکر این معنارفته است.

چراغ‌های ایوان انشاء و آیاتی القا گردد تا مبرهن آید که به صورت فطرت و بی تکسب و تصنع ظاهر گشته. پس آن حضرت با کمال وقار و ادب نشسته دست راست را بر روی دست چپ نهاده با هیمنه و هیبتی جالب انظار و حالت و هیبتی جاذب افکار شروع فرمود... و بالجمله ایشان من دون تأمل و تفکر به سرودن آیات مشغول و منشی تندنویس که معین شده بود به نگارش آن مشغول و هرگاه از نوشتن عقب می ماند، اندکی تأمل می فرمودند و عبارات را مکرر می نمودند و تمام آن آیات در وضع آن مجلس و سراج و زجاج و مصباح و مشکوة و الوان و طاق و ایوان شبیه به سوره مبارکه نور که در قرآن است متجاوز از یک جزو صادر شد... بالأخره نواب والا خودش حکایت کرده که من بسیار مندهش گشتم و چون تمام آن را از منشی طلبیدم بی نهایت در نظرم جلوه کرد ولی وسوسه دیگر پیش آمد و امتحان دیگر به نظر رسید که خوب است خواهش شود دوباره بخوانند تا ببینم چه حالتی پیدا می کند؟ پس استدعا شد که آقا دو مرتبه بخوانید. این دفعه رو را به آقا سید حسین، کاتب خویش نموده فرمودند: بنویس و او شروع کرد به نوشتن. چون تمام شد و مقابله کردیم معنی و مقصود را یکی دیدیم اما در الفاظ و عبارات در دو آیه آن اختلاف دیده شد و تغییر لفظ داده شده بود. پس وسوسه من درجه شدت را به خود گرفته گفتم: آقا من عین آن را استدعا کردم و اینک در عبارات تفاوتی ملحوظ است! فرمود: این دفعه این طور نازل شد(!) و وجهه مبارکش تغییر کرده سر را به زیر افکند و دیگر با ما تکلم نفرمود.<sup>(۱)</sup>

اگرچه مبلغ بهایی در بیان حقیقت حادثه، دخل و تصرف نموده ولی به هر صورت از گفته او معلوم می شود که علی محمد سخنانی را به الهام ربّانی نسبت می داد و چون از او خواستند که آنها را باز گوید از تکرارشان عاجز ماند. با آن که وحی و الهام ربّانی نباید فراموش گردد و گرنه، پیام خداوندی به خلق نمی رسد یا دچار تحریف و تغییر می شود و چنانچه برای کاتب وحی اشتباهی پیش آید، رفع آن اشتباه میسر نخواهد شد و این، مایه نقص بلکه نقض دین است.

۱- الكواكب الدرّیّة فی مآثر البهائیّة، ج ۱، ص ۲۳۵ تا ۲۳۷، چاپ مصر، مطبعة السعادة، سنة ۱۳۴۲ هـ. ق.

## داوود قبل از موسی!

می دانیم که داوود پیامبر، یکی از انبیای بنی اسرائیل شمرده می شود که هم در تورات و هم در قرآن ذکر وی پس از عصر موسی (ع) آمده است<sup>(۱)</sup> و هیچ مورّخی تردید نکرده که داوود، سال‌ها بعد از موسی پدید آمده و بر بنی اسرائیل حکومت نموده است. ولی علی محمد باب در کتاب «دلایل السّبعه» که پیروانش آن را اثر الهام الّهی می‌پندارند دچار غلط فاحشی شده و ظهور موسی را پس از دوران داوود به رقم آورده است! وی در این باره می‌نویسد:

«نظر کن در اّمت داوود پانصدسال در زبور، تربیت شدند تا آن که به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کلّ، مابین خود و خدا، خود را مُحِق می‌دانستند. این بود که می‌خواستند مکابره با حق کنند<sup>(۲)</sup>! عجب آن که میرزا حسینعلی بهاء (بهاء الله) چون در برابر این پرسش قرار گرفته که چگونه داوود پیش از موسی می‌زیسته است؟ به جای آن که پاسخ درست و منصفانه دهد راه تویخ و سرزنش پرسنده را در پیش گرفته و در کتاب «اشراقات» نوشته است:

«چنانچه الی حین چند کَرّه اهل بیان سؤال نموده‌اید که حضرت داوود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم - علیه بهاء الله الّاهی - بوده لکن نقطه اولی - روح ما سواه فداء - آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره، مخالف کتب و ماعند الرّسل است!

قلنا اتق الله و لاتعترض علی من زینه الله بالعصمة الكبرى و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا.»

یعنی: ما گفتیم که از خدا بترس و بر کسی که خداوند او را با عصمت کبری و اسماء حسنی و صفات علیا آراسته، اعتراض مکن! سپس می‌نویسد:

«سزاوار عباد آن که مشرق امر الّهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که به

۱- به آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره بقره رجوع گردد و با تورات، کتاب اول سموئیل، باب ۱۷ مقایسه شود.

۲- به نقل از کتاب اسرار الآثار، اثر اسدالله مازندرانی (مبلّغ بهایی) حرف ر - ق، ص ۱۰۹ (مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).

مقتضیات حکمت بالغه، احدی جز حق آگاه نه<sup>(۱)</sup>!

گویا میرزا حسینعلی نمی دانسته که «حکمت بالغه» غیر از غلط‌گویی و خطای تاریخی است که با عصمت و وحی منافات دارد! اما عباس عبدالبهاء، چون این غلط آشکار را در آثار باب دیده به جای آن که دیده انصاف بگشاید و راه حق و صواب پیش گیرد، در مقام توجیه و تأویل برآمده و می نویسد:

«در الواح حضرت اعلیٰ (علی محمد باب) ذکر داوودی است که پیش از حضرت موسی بود. بعضی را گمان چنان که مقصود، داوود بن یسا است و حال آن که حضرت داوود بن یسا بعد از حضرت موسی بود لهذا مُغَلِّین و معرضین که در کمین اند این بهانه را نمودند و بر سر منابر - استغفرالله - ذکر جهل و نادانی کردند. اما حقیقت حال این است که دو داوود است یکی پیش از حضرت موسی، دیگری بعد از حضرت موسی.<sup>(۲)</sup>»!

این بیان، خود غفلت عبدالبهاء را عیان می سازد زیرا در سخن علی محمد، ذکر داوودی رفته که صاحب کتاب «زبور» بوده است و این، همان داوود بن یسا است که مدت‌ها بعد از موسی می زیسته و از انبیاء بنی اسرائیل شمرده می شود، نه داوود دیگری که هیچ نام و نشانی در تاریخ و کتب آسمانی از او نیست و تنها نام وی را در تخیلات عبدالبهاء - آن هم در تنگنای جدل - می توان یافت!

### غرق شدن عاد و ثمود در خلیج و نجات ابراهیم از رودخانه!

اطلاعات تاریخی علی محمد باب، محدود به آگاهی مغلوط وی از احوال موسی (ع) و داوود (ع) نبود بلکه علی محمد مدّعی بود که در روزگاران گذشته، قوم عاد و ثمود را در خلیجی غرق کرده و ابراهیم علیه السلام را از خطر رودخانه‌ای نجات داده است! چنان که در کتاب «احسن القصص» می نویسد:

قد أغرقتُ فرعون و عاد و ثمود باذن الله فی واحد من الخلیجین و قد أنجیتُ نوحاً و

۱- کتاب «اشراقات» اثر بهاء الله، ص ۱۸. ۲- اسرار الآثار، ص ۱۱۰.

ابراهیم و موسی فی واحد من النهرین<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «من، فرعون و عاد و ثمود را با اجازه خداوند در یکی از دو خلیج غرق کردم و نوح و ابراهیم و موسی را در یکی از دو رودخانه نجات دادم!»  
 پژوهشگرانی که پیرو علی محمد باب‌اند، البته وظیفه دارند تا تحقیق کنند که اولاً: عاد و ثمود، در کدام خلیج غرق شده‌اند؟ (البته با توجه به آن که قرآن مجید می‌فرماید: قوم عاد در اثر تندبادهای پیاپی، و قوم ثمود در اثر صاعقه‌ای آسمانی به هلاکت رسیدند)<sup>(۲)</sup>! و ثانیاً: ملاحظه کنند که ابراهیم (ع) از غرق شدن در کدام رودخانه پرخروش نجات یافت؟! اما نظر ما این است که چون فرعون به‌طور مُسَلَّم در دریا غرق شده، علی محمد نخواست تا او را تنها گذارد پس به‌جای آل فرعون، عاد و ثمود را به وی ملحق کرده است! و همچنین از آنجا که نوح و موسی علیهما السّلام از خطر طوفان و دریا در امان ماندند لذا علی محمد، ابراهیم خلیل (ع) را هم با آن دو قرین نموده تا نجات سه تن با هلاک سه دیگر، هماهنگ شود و بلاغت سخن به کمال رسد هر چند ابراهیم علیه السّلام از آتش نمرودی نجات یافت نه از رودخانه علی محمدی!

### وعددهای دروغین

باید دانست که پیروان علی محمد باب در مازندران (در قلعه شیخ طبرسی) و زنجان و یزد و نیریز و دیگر نواحی، شورش‌هایی به راه انداختند و حتی با سربازان دولتی جنگیدند ولی همگی شکست خورده و کشته شدند و خود علی محمد را هم به دار آویختند. اما او با صراحت تمام در آثارش، سپاه خویش را پیروزمند می‌شمارد و وعده می‌دهد که اگر شمار آنان به هزار تن برسد، بر همه مردم روی زمین غلبه خواهند کرد چنان که می‌نویسد:

قل إن الله ضمّن علی نفسه بما نزل فی الكتاب بأن یغلبن احداً من أصحاب الحق علی

۱- احسن اقصص، ص ۳۴، چاپ سنگی.

۲- نک: سورة الحاقة آیه ۵ تا ۷ و سورة فصلت، آیه ۱۵ تا ۱۷.

مائة نفس من دونهم، و مائة منهم على الف من دونهم، و الف منهم على كل من على الأرض كلها<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «بگو خدا بر خود ضمانت کرده (!) بنا بر آنچه در کتابش نازل نموده است که یک تن از یاران حق را بر صد تن از غیر ایشان غلبه دهد، و صدتن از آنان را بر هزار تن از غیر آنها پیروز کند، و هزار تن از ایشان را بر همه مردم روی زمین چیره گرداند.»

با صرف نظر از اغلاطی که در عبارت مذکور دیده می شود، به گواهی تاریخ و عده مزبور در مورد پیروان علی محمد دروغ از آب درآمد و با آن که عده آنان تنها در حادثه زنجان از هزارتن متجاوز بود، به سختی شکست خورده و کشته شدند. نبیل زرنندی مورخ بهایی در کتاب خود می نویسد:

«در عدد اصحاب حجّت (محمد علی زنجانی از پیروان باب) و عدد شهدای زنجان اختلاف است. بعضی به چند هزار نفر، عده شهدا را بالغ می دانند. بعضی هم بیشتر از اینها گفته اند. شنیدم یکی از اصحاب جناب حجّت، اسامی شهدا را یادداشت می کرده و یادداشتی از او باقی مانده که در آن قبل از وفات جناب حجّت، هزاروپانصدونودو هشت نفر را که به شهادت رسیده اند، نگاشته است و آنهایی که بعد از شهادت جناب حجّت، شهید شده اند، دو بیست و دو نفر بوده اند.»<sup>(۲)</sup>

پیروان علی محمد باب که فریب وعده های دروغین او را خورده بودند گمان می کردند که یاران مهدی موعودند و به زودی جهان را مسحّر خواهند کرد و بر خاور و باختر فرمانروایی می کنند چنان که میرزا جانی کاشانی مورخ بابی، در کتاب «نقطه الکاف» می نویسد:

«حضرت قدّوس (محمد علی بارفروش از پیروان باب) می فرمودند: ما هستیم سلطان به حق و عالم در زیر نگین ما می باشد و کلّ سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع

۱- منتخبات آیات، از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۸ (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع).

۲- مطالع الأنوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، به کوشش عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۶۲۵ (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).



خواهند گردید.<sup>(۱)</sup>!

آری، علی محمد باب نه تنها وعده‌های دروغین به پیروان خود می‌داد بلکه می‌کوشید تا مخالفان خویش را نیز با این قبیل وعده‌ها جلب کند چنان که در نامه‌اش به میرزا آغاسی وزیر محمدشاه قاجار نوشته است:

فسوف تری الملوك بين أيدينا و من على الأرض في خزائننا والله قوي حميد<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «به زودی پادشاهان را در پیشگاه ما خواهی دید و هرچه را بر زمین است در خزائن ما می‌بینی و خدا نیرومند و ستوده است».

و البته نتیجه این شعارها - چنان که می‌دانید - جز به دار آویخته شدن وی چیز دیگری نبود! فاعتبروا یا اولی الأبصار.

### عمر جهان و شکل زمین

سید علی محمد در آثارش، گاهی از جهان هستی سخن می‌گوید و سخت به موهوم‌بافی روی می‌آورد، به عنوان نمونه: عمر جهان را از پیدایش آدم تا ظهور خود، دوازده هزار سال و اندی می‌شمرد و شکل زمین را همانند شکل الاغ معرفی می‌کند! به علاوه، گمان می‌برد که اکثر مردم روی زمین با زبان فارسی آشنایی دارند! (همان‌گونه که ذیلاً خواهد آمد) و از این قبیل سخنان واهی، چندان می‌آورد که عقلا را در سلامت مشاعرش به تردید می‌افکند چنان که در کتاب «بیان فارسی» دربارهٔ عمر جهان می‌نویسد:

من ظهور آدم إلى اول ظهور نقطة البيان از عمر این عالم نگذشته إلا دوازده هزار و دو بیست و ده سال<sup>(۳)</sup>.

البته بابی‌ها و بهائیان که با علوم تجربی سر و کار دارند و از پژوهش‌های دانشمندان دربارهٔ پیدایش انسان آگاهند، به خوبی می‌توانند به موهوم بودن این

۱- نقطة الكاف، ص ۱۶۲، چاپ لندن (۱۹۱۰ م. برابر با ۱۳۲۸ ه. ق.).

۲- کتاب «حضرت نقطة اولی» اثر مبلغ بهایی محمد علی فیضی، ص ۱۵۲ (مؤسسه ملی مطبوعات

امری، ۱۳۲ بدیع).  
۳- بیان فارسی، ص ۹۵.

سخن پی برند.

باز، علی محمد در کتاب «أحسن القصص» می‌گوید:

إنّ الله قد قدر الخيل من مركز الباء، و البغال في صورة الواو، و الحمير على شكل الأرض لتركبوها في أسفاركم<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «همانا خدا، اسب را از مرکز باء (حرف ب) مقدر فرموده و قاطر را در صورت واو آفریده و خر را به شکل زمین قرار داده تا در سفرهای خود بر آنها سوار شوید!»

و نیز در کتاب «بیان فارسی» می‌نویسد:

اگرچه در این کور، اکثر خلق به کلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخواهد فهم «بیان» را به هم رساند به قدر ما یحتاج خود اخذ می‌کند<sup>(۲)</sup>.

به طوری که ملاحظه می‌کنید از سخنان علی محمد باب چنین برمی‌آید که «اکثر خلق» زبان پارسی را می‌دانند و در فهم کتاب «بیان» از کلمات «فارسیه» به اندازه نیاز خود بهره می‌گیرند هرچند در حقیقت کلمات فارسیه ایشان، به نوعی از عربی معوج! نزدیک‌تر است و اعجاز کتاب «بیان» در عجز نویسنده‌اش از فارسی نویسی خلاصه می‌شود.

## تأویل‌ها و تقلیدهای خنک!

چیزی که در آثار علی محمد بیشتر به چشم می‌خورد، تأویل آیات قرآنی و تقلید از آنها است. ولی چه می‌توان کرد که اولاً: تأویل علی محمد در اغلب موارد، به قدری علیل و نامناسب است که عامیان هم بطلان آن را درمی‌یابند تا چه رسد به عالمان. ثانیاً: تقلید وی از کلام مجید، مایه خجالت! است نه افتخار. جا دارد در این فصل نمونه‌ای از کارهای او را نشان دهیم و داوری را به اهل انصاف سپاریم.

علی محمد در کتاب «أحسن القصص» به تأویل سوره شریفه یوسف پرداخته و

۲- بیان فارسی، ص ۱۳۰.

۱- احسن القصص، ص ۱۹۷.

یوسف پیامبر (ع) را با امام حسین بن علی (ع) و برادرش بنیامین را با امام حسن (ع) تطبیق داده است و در این باره می نویسد:

إِذْ قَالَ قَائِلٌ مِنْ أَخْوَةِ يُوسُفَ وَ هُوَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي أُمِّ الْكِتَابِ قَدْ كَانَ حَوْلَ النَّارِ بِالنَّارِ الْقَدِيمِ كَبِيرًا. لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ الْقَوَّةَ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ الْأَحَدِيَّةِ فِي حَوْلِ النَّارِ مُسْتَوْرًا<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «زمانی که گوینده‌ای از برادران یوسف که همان حسن بن علی در ام‌الکتاب باشد... گفت که یوسف را نکشید. بلکه او را در ژرفای چاه احدیت افکنید...»!

چنان که ملاحظه می شود این بخش از سخنان علی محمد، برگرفته از آیه دهم در سوره کریمه یوسف است<sup>(۲)</sup> که وی به تأویل آن دست زده و از قول امام حسن (ع) به دیگر برادران خود، سفارش می کند که یوسف یعنی حسین علیه السلام را مکشید و او را در قعر چاه احدیت افکنید! با آن که برادران ناتنی امام حسن (ع) که فرزندان علی علیه السلام بودند، در روز عاشورا به دفاع از امام حسین (ع) به شهادت رسیدند چنان که اسامی ایشان در کتب مقاتل، ثبت و ضبط است و هرگز کسی از آنان قصد قتل امام حسین (ع) را نکرد تا نیاز به سفارش امام حسن (ع) افتد! وانگهی مقام احدیت را کدام چاه در راه است که برادران حسین علیه السلام می خواستند او را در آن افکنند؟! آنچه برای شهدای عاشورا و به ویژه سرور شهیدان پیش آمد، رفتن به سوی بهشت برین و رضوان الهی بود، نه قعر تاریک چاه! این قبیل تأویلات در آیات خداوندی نشان می دهد که علی محمد باب، نه مرد عقل و اندیشه بوده و نه اهل ذوق و سلیقه.

اینک بنگریم که علی محمد راه تقلید و همانندسازی را چگونه سپرده و به کجا رسیده است؟

در آغاز سوره شریفه اعلی در قرآن مجید می خوانیم:

۱- احسن القصص، چاپ سنگی، ص ۱۷.

۲- در آیه دهم از سوره یوسف آمده است: قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ الْقَوَّةَ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. یعنی «گوینده‌ای از میان ایشان (برادران یوسف) گفت که: یوسف را نکشید و او را در ژرفای چاه بیافکنید تا کاروانی او را بگیرد. اگر می خواهید کاری بکنید».

سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى.

یعنی: «نام خداوند والای خود را به پاکی یاد کن. آن که آفرید پس معتدل و هماهنگ ساخت.»

علی محمد در کتاب «أحسن القصص» خواسته تا همانند این دو آیه را بسازد و از این راه، ادعای خود را به اثبات رساند. می نویسد:

سَبَّحِ رَبِّكَ الْعَلَىٰ محموداً. هو الَّذِي خَلَقَكَ فِي خَطِّ الاستواء<sup>(۱)</sup> (!)

یعنی: «خداوند والای خود را که ستوده است متزه شمار. او کسی است که تو را در خط استوا آفرید!»

آیا سید علی محمد نمی دانسته که شیراز - زادگاه وی - در خط استوا واقع نشده است؟ و یا حقیقت آن است که جناب علی محمد از آوردن جمله ای که «اعتدال و هماهنگی» را در آفرینش برساند ناتوان مانده و ناگزیر آن را به «خط استوا» تعبیر نموده و کار را به مضحکه کشانده است؟!

### قوانین ضد اخلاقی

سعد زغلول، یکی از سخنوران و سیاستمداران شهیر مصر گفته است:

كُلُّ شَرِيعةٍ تُؤَسِّسُ عَلَى فسادِ الْأَخْلَاقِ فَهِيَ شَرِيعةٌ باطِلَةٌ.

یعنی: «هر آیینی که بر پایه فساد اخلاق بنیان گذاری شود، آیینی باطل و نادرست است.»

در آیین علی محمد باب، برخی از امور ضد اخلاقی تجویز شده که همه شرایع الهی، آن را تحریم نموده اند و ما در اینجا به ذکر نمونه ای از آنها بسنده می کنیم:

علی محمد، زنای محصنه را در شرایطی حلال دانسته و آن را راهی برای حل مشکل خانوادگی قلمداد کرده است چنان که در کتاب «بیان فارسی» به زبان عربی! می نویسد:

فرض لكل أحد أن يتأهل ليبقى عنها<sup>(۱)</sup> من نفس يوحد<sup>(۲)</sup> الله ربها و لابد أن يجتهد في ذلك و إن يظهر من أحدهما ما يمنعهما عن ذلك حلّ على كل واحد باذن دونه لأن يظهر عنه الثمرة و لا يجوز الاقتران لمن لا يدخل في الدين<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «بر هر فردی واجب است که همسر گزیند تا از او کسی باقی ماند که خدای خود را به یگانگی یاد کند و ناگزیر هر شخصی در این کار باید کوشش بسیار نماید. و اگر از سوی یکی از آن دو (شوهر یا زن) مانعی برای تولید فرزند ظاهر شد (مانند عقیم بودن و غیره) حلال است برای هر کدام به اجازه دیگری که از او ثمره (فرزند) ظاهر شود ولی وصال جایز نیست مگر با کسی که در آیین (بایبگری) داخل گردد!»  
این دستور، از دیدگاه علی محمد به اندازه‌ای جالب و جاذب بود که آن را در کتاب «بیان عربی» نیز تکرار و تأکید نموده است<sup>(۴)</sup> و حاصل سخن در هر دو کتاب آن است که: چون مردی با بی مذهب، از همسر خود فرزند نیاورد می تواند زنش را در اختیار بابی دیگری قرار دهد و از این راه، تولید ثمره کند. با این تفاوت که در کتاب «بیان عربی» شرط اجازه زن و شوهر به یکدیگر را حذف کرده است و می نویسد:

وإن يمنع أحدهما الآخر عن الثمرة يختارنّ إلى أن يظهر و لا يحلّ الاقتران إن لم يكن في البيان<sup>(۵)</sup>.

یعنی: «اگر یکی از آن دو (شوهر یا زن) مانع شود که دیگری تولید ثمره کند البته کسی را برگزیند تا ثمره ظاهر گردد ولی چنانچه شخص مزبور، در آیین بیان نباشد وصال حلال نیست!»

علی محمد هیچ نیاندیشیده در خانواده‌ای که حریم عفت آسیب بیند یعنی مرد

۱- در اینجا کلمه «عنها» غلط است و باید به «عنه» تبدیل شود زیرا مرجع ضمیر (یعنی احد) مذکر است نه مؤنث.

۲- در این عبارت کلمه «یوحد» درست نیست و باید به صورت «توحد» به کار رود زیرا مرجع ضمیر در اینجا «نفس» می باشد که مؤنث مجازی است چنان که در کلمه «ربها»، علی محمد برای نفس، ضمیر مؤنث را به کار برده است.

۳- بیان فارسی (الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن)، ص ۲۹۸.

۴- بیان عربی، ص ۳۷.

۵- بیان عربی، ص ۳۷.

بیگانه‌ای به بستر کسی آزادانه راه یابد، در آن خانه از غیرت و حمایت ناموسی اثری باقی نمی‌ماند و محبت ویژه‌ای که همواره باید میان زن و شوهر برقرار باشد، محو می‌شود و وفاداری و صمیمیت به رفیق‌بازی و رقابت تبدیل می‌گردد. آیا به ذهن علی محمد نرسیده که لااقل دستور دهد زن و مرد مزبور از هم جدا شوند یا در صورت علاقه به یکدیگر، کودک یتیمی را به فرزندخواندگی بپذیرند و بدین رسوایی تن دردهند؟!

### معلومات ناقص از قرآن کریم

علی محمد در عین آن که سخت می‌کوشیده تا درباره قرآن مجید به «مانندسازی» دست زند ولی از حفظ آیات قرآن، محروم و از فهم درست آن مهجور بوده است و همین امر موجب شده تا جسارت ورزد و سخنان مغلوط خود را همانند کتاب خدا به شمار آورد. شاهد مدعا آن است که وی در خلال آثارش، گاهی آیات قرآنی را به غلط نقل می‌کند. مثلاً در «بیان فارسی» می‌نویسد:

«... (درباره) نفوسی که می‌شنوند و سجده نمی‌کنند نازل شده چنانچه نصّ آیه شریفه است: و اذا سمعوا آیات الله لایسجدون<sup>(۱)</sup>!»

شما اگر در سراسر قرآن مجید تفحص کنید، چنین عبارتی را نمی‌یابید و به جای آن می‌بینید که در سوره کریمه انشقاق آمده است:

و اذا قرء علیهم القرآن لایسجدون (الانشقاق: ۲۱).

پیدا است که علی محمد به حافظه خود اعتماد ورزیده و آیه قرآنی را بدون بازنگری، دگرگون ساخته است.

وی در جای دیگر از «بیان فارسی» به هنگام بحث از قرآن کریم می‌نویسد:

«آنچه الآن می‌بینید که مؤمن به قرآن هستند، در حین نزول آن، غیر یک نفر مؤمن به آن نبود تا هفت سال<sup>(۲)</sup>!»



این ادّعا، خطائی واضح است زیرا به گواهی تاریخ در هفت سال نخستین از بعثت رسول (ص) افراد متعددی چون: علی (ع) و خدیجه (ع) و زیدبن حارثه و دیگران ایمان آوردند و در همان سال‌ها، در خلال سوره‌هایی که نازل شد (مانند سوره مدّثر و قلم و جز اینها) ذکر مؤمنان و مسلمانان، به لفظ «جمع» آمده است چنان که می‌فرماید:

لَيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا (المدّثر: ۲۲).

یعنی: «تا اهل کتاب به یقین رسند و کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده شود». و نیز می‌فرماید:

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ. مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ (القلم: ۳۵ و ۳۶).

یعنی: «آیا ما مسلمانان را همانند گناهکاران شماریم؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!».

شگفت آن که علی محمد با این قبیل اطلاعات مغلوط، هنگامی که در قلعه ماکو با یکی از همراهانش زندانی بود، خود را «نازل‌کننده قرآن» معرفی کرده است! چنان که ضمن «بیان فارسی» می‌نویسد:

کل می‌گویند امروز که ما مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم و حال آن که شجره حقیقت (اشاره به خود علی محمد است) که مُنزل قرآن بوده و در این جبل ساکن است با یک نفس وحده<sup>(۱)</sup>!

در اوائل همین کتاب (باب ثانی از واحد اوّل) علی محمد ادّعا می‌کند که وی، همان پیامبر اسلام (ص) است که رجعت نموده! و در این باره می‌نویسد:

ظهور نقطه بیان (یعنی خودش) همان بعینه ظهور محمد است در رجوع آن<sup>(۲)</sup>!

عجبا، کسی که چنین ادّعایی داشته چگونه از نقل یک آیه قرآن در مانده و به تحریف آن دست زده است؟!!

علی محمد در نامه‌ای که برای محمّدشاه قاجار در اثبات ادّعای خود نگاشته،

۱- بیان فارسی، ص ۲۱.

۲- بیان فارسی، ص ۷.

می نویسد:

لأنَّ عِدَّةَ اسْمِي مطابق باسم الرَّبِّ الَّذِي قَدِ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: وَ اذ تَجَلَّى رَبِّكَ لِلْجِبَلِ...<sup>(۱)</sup>»  
 یعنی: «زیرا عدد نام من (به حساب حروف جُمَّل یا ابجد) با نام «رب» برابر است، همان نامی که خدای سبحان درباره اش فرموده است: وَ اذ تَجَلَّى رَبِّكَ لِلْجِبَلِ!»  
 در اینجا نیز چنان که ملاحظه می شود آیه شریفه: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجِبَلِ (الأعراف: ۱۴۳) را نادرست نقل نموده اما دلیل او بر حقانیتش شگفت انگیزتر است زیرا نام همه علی محمدها و محمد علی ها با «رب» برابرند، آیا این برابری دلیل بر مهدویت یا نبوت یا ربوبیت ایشان می شود؟ و آیا اساساً سزاوار است شخصی که ادعای پیامبری دارد، به چنین سخنان واهی دست آویزد؟!

### دشمنی با دانش!

اندیشه «انحصار طلبی» در علی محمد باب به اندازه ای قوی بوده که دستور می دهد پیروانش تمام کتاب ها را محو کنند و جز آثار وی و طرفدارانش، هیچ کتابی را باقی نگذارند و همچنین تصریح می کند که کسی حق ندارد کتاب دیگری جز کتاب «بیان» را تدریس کند چنان که در «بیان فارسی» آورده است:

فِي حَكْمِ مَحْوِ كُلِّ الْكُتُبِ إِلَّا مَا أَنْشَأْتُ أَوْ تَنْشِئُ<sup>(۲)</sup> فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «در حکم از میان بردن تمام کتاب ها، جز آنچه درباره این امر (بایبگری) پدید آمده یا پدید آید!»

و نیز در «باب عاشر از واحد رابع» از کتاب «بیان فارسی» می نویسد:

لَا يَجُوزُ التَّدْرِيسُ فِي كُتُبِ غَيْرِ الْبَيَانِ إِلَّا إِذَا أَنْشِئْتُ فِيهِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِعِلْمِ الْكَلَامِ وَ إِنَّ مَا اخْتَرَعَ مِنَ الْمَنْطِقِ وَ الْأَصُولِ وَ غَيْرِهِمَا لَمْ يُوَظَّنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>(۴)</sup>.

۱- اسرار الآثار (حرف ر - ق)، اثر فاضل مازندرانی، ص ۴ و ۵ (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).

۲- در اینجا: ما أنشئ أو يُنشئ... باید بنویسد و ذکر صیغه مؤنث، وجهی ندارد.

۳- بیان فارسی، ص ۱۹۸. ۴- بیان فارسی، ص ۱۳۰.

یعنی: «تدریس هیچ کتابی جایز نیست جز کتاب بیان و نیز آنچه در پیوند با علم کلام پدید آمده (تا بایگری را اثبات کند) و همانا به هیچ یک از مؤمنان اجازه داده نشده تا علم منطق و اصول و دانش‌های دیگر را که ساخته شده، تدریس کنند!»  
 همچنین، علی محمد دستور داده است که هر چند سال یکبار، تمام کتاب‌های قدیمی را در آب افکنند و از میان بردارند به طوری که در «بیان فارسی» می‌گوید:  
 «در هر ظهور، خداوند دوست می‌دارد که کل شیء جدید شود، از این جهت امر فرموده که در هر ۲۰۲ سال یک دفعه، هر نفسی مایملک خود را از کتب، مجدد کند به این که در ماء عذب (آب گوارا) بریزد یا آن که به نفسی عطا کند لعلّ عین عبدی بر حرفی نیفتد که کُزّه از نظر به اون داشته باشد»<sup>(۱)</sup>!

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این عبارت، علی محمد فرمان می‌دهد که بابی‌ها باید همه کتاب‌های قدیمی یا ذخائر علمی را در آب زلال افکنند یا به کسی ببخشند، مبادا چشم یکی از ایشان بر کلمه‌ای بیفتد که آن را نپسندد و هیچ نیاندیشیده که همین حالت، ممکن است برای کسی که کتاب را به او بخشیده‌اند پدید آید!

آیا این همه انحصارطلبی و ضدیت با دانش، درخور یک آیین ربّانی و متعالی است یا از یک تفکر منحط و ذهن معوج سر زده است؟!

### خشونت و تعصب شدید

با همه سستی و ضعفی که در آیین علی محمد دیده می‌شود، وی بی‌اندازه خشن و متعصب بوده به طوری که دستور می‌دهد پیروانش، احدی از مخالفان آیین او را بر زمین باقی نگذارند! در کتاب «بیان فارسی» صریحاً می‌نویسد:

«بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بر این که نگذارد در ارض خود غیرمؤمن به بیان را»<sup>(۲)</sup>!

و در «لوح هیکل الدین» از الواح بیان درباره وظیفه اولین فرمانروای بابی می گوید:  
لن تذر<sup>(۱)</sup> فوق الأرض إذا استطاع أحداً غیر البابیین<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «(چون فرمانروای بابی) توانایی یافت هیچ کس - جز بابی ها - را بر روی زمین باقی نگذارد!»

باز در «لوح هیکل الدین» می نویسد:

أن أدخلوا كل ما على الأرض فی البیان و لاتقبلوا من أحد ملأ الأرض جوهرأ إن ینفق أن  
لایدخل فی البیان و خذوا عنهم كل ما ملکوا بغير حق<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «همه مردم روی زمین را در آیین بیان داخل کنید و از هیچ کس اگر تمام زمین را پر از گوهر کند، نپذیرید چنانچه بخواهد آن را انفاق نماید تا در آیین بیان داخل نشود. و همه دارایی ایشان را که به ناحق مالک شده اند از آنها بگیرید.»!

همان گونه که ملاحظه می شود در مذهب علی محمد باب اگر مردم دنیا بایگیری را نپذیرند، جانشان در خطر است و مالشان باید مصادره گردد<sup>(۴)</sup>.

باید دانست که در هیچ یک از ادیان آسمانی و آیین های الهی، چنین احکام خشنی دیده نمی شود. به عنوان نمونه قرآن کریم درباره رفتار مسلمین با نامسلمانان می فرماید:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ  
تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (المتحنه: ۸).

یعنی: «خدا شما را باز نمی دارد از آنان (غیر مسلمانانی) که در امر دین با شما پیکار نکردند و شما را از دیارتان بیرون نراندند که با ایشان نیکی کنید و درباره آنها

۱- علی محمد در اینجا اشتباه نموده و (لن تذر) صحیح است.

۲- لوح هیکل الدین، ص ۱۵. ۳- لوح هیکل الدین، ص ۶.

۴- ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ بهایی) در کتاب «کشف الغطاء» در صفحه ۱۳۰ (چاپ تاشکند، مطبعة کویر) می نویسد: «در باب خامس از واحد خامس «بیان» می خواند آنچه خلاصه آن این است که: نفس کشیدن غیر مؤمن به «بیان» بر او حرام است تا چه رسد به اموال او. و لذا بر اولی القدره لازم است که اموال ناس را بگیرند و به آنها رد نکنند مگر وقتی که ایمان به صاحب «بیان» بیاورند انتهى!»

عدالت ورزید، همانا خدا عادلان را دوست دارد<sup>(۱)</sup>»

و پیامبر بزرگوار اسلام (ص) فرمود:

أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بَغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ، فَإِنَّا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «بدانید کسی که به هم پیمانی غیرمسلمان، ستم کند یا در کار او نقصان روا دارد یا او را به کاری بیش از طاقتش وادارد یا از او چیزی بدون رضایتش بگیرد، من روز رستاخیز معارض وی خواهم بود».

عباس عبدالبهاء در کتاب «مفاوضات» می گوید:

«در نجران طائفه‌ای از مسیحی بودند و حضرت محمد گفت هر کس به حقوق اینها تعدی کند من خصم او هستم و در نزد خدا بر او اقامه دعوی می‌کنم.<sup>(۳)</sup>»

### معجونی از خودستایی و دروغگویی

علی محمد باب را قهرمان خودستایی باید شمرد و این ویژگی، برخلاف صفات انبیا و اولیای خدا است که به مصداق **فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ<sup>(۴)</sup>** (النجم: ۳۲) تواضع را هرگز از یاد نمی‌بردند و با غلو و مبالغه درباره خویش به مخالفت برمی‌خاستند.

علی محمد ادعا داشته که همه آفریدگان، برای شناسایی او پدید آمده‌اند و لازم است اگرچه یکبار، برای وی سجده کنند و می‌گفته که همه مؤمنان، بندگان او هستند! و عبادت‌ها را از روزگار کهن، او بر بندگانش وضع کرده است و تعجب می‌کند از آن که در سفر حج کسی وی را نشناخت با آن که خود او بنیانگذار بیت‌الله بوده است! و بالاتر از این، ادعا دارد که آفرینش آسمان‌ها و زمین اثر عطا و کرم اوست اما مردم

۱- اشراق خاوری (مبلغ بهایی) در کتاب «محاضرات» درباره این آیه شریفه قرآنی می‌نویسد: «در این آیه صریحاً می‌فرماید به کفار و مشرکینی که ادیت آنها به شما نرسیده مهربانی کنید و به عدالت رفتار فرمایید.» (محاضرات، ج ۱، ص ۴۷۴ و ۴۷۵، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع).

۲- سنن ابی داود، کتاب الامارة، باب ۳۳، ص ۴۲۷، چاپ اسلامبول.

۳- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۷، چاپ لیدن، سنه ۱۹۰۸ م.

۴- خودستایی مکنید.

نادان، به این حقایق پی نبرده اند چنان که این اسرار خفیه! را در کتاب «بیان فارسی» بدین صورت فاش می کند:

«بشناسید کسی که برای عرفان او خلق شده اید.»<sup>(۱)</sup>!

«نه این که مثل امروز دو فرسخی به نجف سجده کنید... و حال آن که امر نبود در دین اسلام، ولی حین ظهور کسی (مقصود، خود علی محمد است) یک دفعه از برای او سجده نکند.»<sup>(۲)</sup>!

«هر نفس مؤمن در بیان، عبد رقی او (علی محمد) بوده و هستند چنانچه اولوالهیاکل در قرآن، عبد رقی رسول الله بوده و هستند.»<sup>(۳)</sup>!

«هزار و دو بیست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه مالانهایه، بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر، واضع بیت (علی محمد) خود به حج رفته که دید که ماشاء الله از هر فرقه به حج آمده ولی احدى او را نشناخته و او کُل را شناخته»<sup>(۴)</sup>!

«او (یعنی علی محمد) را می بینید یکی مثل خود، و حال آن که کُل به او قائم است و از اثر جود او است خلق سموات و ارض و مابینهما.»<sup>(۵)</sup>!

چنین انسان خودستا و متکبری، به دروغ ادعا می نموده پس از آن که وی شرحی بر سوره یوسف نگاشت، «همه مسلمانان آن را خواندند» ولی چون دیدند که در ایمان به علی محمد بی یار و تنها هستند، از وی روی گرداندند! این است راز آن که مسلمانان، بایگیری را نپذیرفتند و از قبول دعوت علی محمد باز ایستادند! چنان که در کتاب بیان می نویسد:

«در آن سنه ظهور، کتاب شرح سوره یوسف به کُل رسید ولی چون نظر کردند، دیدند رفیق ندارند، در تصدیق واقف شدند.»<sup>(۶)</sup>!

با آن که اولاً: شرح سوره یوسف (یا کتاب أحسن القصص) را به دلیل نسخه های معدود و خطی آن، اکثر مسلمانان ندیدند و از آن باخبر نشدند. و ثانیاً: علمائی هم که کتاب مذکور را خواندند، به دلیل بی مایگی و غلط گویی های فراوان نویسنده اش روی

۲- بیان فارسی، ص ۲۶۲.

۴- بیان فارسی، ص ۱۴۸.

۶- بیان فارسی، ص ۱۴۸.

۱- بیان فارسی، ص ۱۸۸.

۳- بیان فارسی، ص ۱۱۵.

۵- بیان فارسی، ص ۱۱۶.



از آن برتافتند (نه به دلیل رفیق نداشتن!) که اگر یکایک خوانندگان این کتاب، آن را کتابی ارزشمند می‌یافتند حتماً رفقایی هم پیدا می‌کردند.  
پس در همین دو سطر کوتاه، دو دروغ بزرگ وجود دارد و هنگامی که خودستایی و دروغگویی با هم بیامیزند، معجونی می‌سازند تماشایی و عبرت‌انگیز!

۵

سرانجام  
علی محمد باب

## علی محمد توبه می‌کند!

چنان که دانستیم علی محمد هر چند زمانی، ادعای خود را تغییر می‌داد و از مقامی بالاتر و مرتبه‌ای مهم‌تر برای خویش سخن می‌گفت و با همان روش «تأویل‌گرایی» سخنان پیشین را برای یارانش توجیه می‌نمود و آنان را در پی خود می‌کشید، ولی از آنجا که برخلاف پیامبران حق، مظهر شجاعت و اهل استقامت نبود گاهی از مدعای خود به کلی تنزل می‌نمود و در برابر قدرت و سطوت مخالفان، راه توبه و انابه پیش می‌گرفت. چنان که در رمضان سال ۱۲۶۱ چون به دستور والی فارس او را دستگیر کردند و در شیراز نزد امام جمعه آن شهر بردند تا اظهار ندامت کند علی محمد نه تنها از این کار خودداری نورزید بلکه حاضر شد بر فراز منبر رود و در حضور عموم مردم از دعاوی خویش تبرّی جوید! و این ماجرا در زمانی رخ داد که ادعای علی محمد مبنی بر «بایبگری» آشکار شده بود و او صریحاً خود را وکیل امام غائب شیعیان می‌شمرد. جا دارد در اینجا قلم را به دست یکی از مبلغان بهایی به نام اشراق خاوری بسپاریم و از خلال کتاب «مطالع الأنوار» بقیه ماجرا را بخوانیم. در این کتاب می‌نویسد:

«روز جمعه رسید وقتی که شیخ ابوتراب بالای منبر رفت، حضرت باب با جناب خال<sup>(۱)</sup> وارد شدند. چون امام جمعه آن حضرت را دید با کمال خوشرویی و احترام از حضرت درخواست نمود که بالای منبر تشریف آورده و بیاناتی بفرمایند. حضرت

---

۱- یعنی سیدعلی که دایی علی محمد باب بود.

باب به درخواست امام جمعه به پلهٔ اوّل منبر قدم گذاشتند و شروع به بیانی فرمودند. امام جمعه درخواست کرد که بالاتر بروید تا مردم همه آن حضرت را ببینند، دو پلهٔ دیگر هم بالا رفتند و ایستادند به طوری که در نظر مردمان پای منبر، سر حضرت باب مطابق سینهٔ شیخ ابوتراب قرار گرفته بود. حضرت باب شروع به خطبه‌ای کرده و فرمودند: الحمد لله الذی خلق السموات و الأرض بالحق. ناگهان سید شش‌پری که عصادار امام جمعه بود فریاد برآورد: این کلمات بی معنی را کنار بگذار و آنچه را باید بگویی، بگو. امام جمعه از جسارت سید شش‌پری خشمناک گردید و از بی‌شرمی او غضبناک شد و به او فرمود: سید ساکت باش، حیاکن، بی‌شرمی بس است. آنگاه از حضرت باب درخواست کرد که برای تسکین هیجان عمومی مردم، بیان خود را مختصر بفرماید. حضرت باب رو به جمعیت کرده فرمودند:

لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند...<sup>(۱)</sup>»

البته این تبرّی و توبه، ظاهری و صوری بود زیرا چیزی نگذشت که علی محمد دعاوی بالاتری را به میان آورد و خود را قائم موعود و پیامبر اُمم و مظهر ذات احدیّت بلکه عین ذات خدای سبحان شمرد! چنان که در «لوح هیکل‌الدین» آمده (و پیش از این گذشت) که دربارهٔ مقام خویش نوشت:

إِنَّ عَلِيَّ قَبْلَ نَبِيِّ ذَاتِ اللَّهِ وَ كَيِّنُونْتَهُ<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «همانا علی محمد، ذات خدا و هستی اوست!»

این ادّعاهای واهی موجب شد گروهی از شیخیان که به تأویل و توجیه روایات، خوگرفته بودند و در انتظار قائم موعود، روزشماری می‌نمودند به علی محمد گرویدند و هیاهو به راه انداختند که مهدی آخر زمان ظهور کرد! و در پی این حادثه، آشوب‌هایی در نواحی گوناگون کشور پدید آمد و دولت محمدشاه قاجار ناگزیر علی محمد را به زندان افکند و چون سروصدای طرفداران باب بلندتر شد، قرار

۱- مطالع الأنوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، اثر عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).  
 ۲- لوح هیکل‌الدین، ص ۵.

گذاشتند تا مجلس مناظره‌ای فراهم سازند و باب را از محبس بیرون آورده در آن مجلس حاضر کنند و پس از مناظره، تکلیف وی را معلوم نمایند.

### علی محمد در مجلس مناظره

در شعبان سال ۱۲۶۴ ه. ق. به دستور میرزا آغاسی وزیر وقت، علی محمد را از زندان چهریق به تبریز منتقل کردند و مجلسی با حضور ناصرالدین میرزا (که در آن هنگام ولیعهد بود) و چند تن از علما، ترتیب داده شد و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد در آنجا توبه پیشین خود را فراموش کرد و دوباره از مقام باییت بلکه مهدویت خویش سخن گفت و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسش کردند، از پاسخ فروماند و چنان که در کتاب «ظهور الحق» اثر مازندرانی (مبلغ بهایی) آمده است همین که از وی پرسیدند:

«از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الله القدوس السبوح الذي خلق السموات و الأرض كما خلق هذه العصا آية من آیاته. اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند، تاء سموات را به فتح خواند. گفتند: مکسور بخوان، آنگاه الأرض را مکسور خواند! امیر اصلان خان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و المساء<sup>(۱)</sup>!»

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را چوب‌زده تنبیه نمودند و او دوباره از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد و خطاب به ولیعهد، توبه‌نامه رسمی نوشت.

### صورت توبه‌نامه علی محمد

توبه‌نامه علی محمد را - که پس از مجلس مناظره تبریز آن را نگاشته است -

---

۱- ظهور الحق، اثر اسدالله مازندرانی، ج ۳، ص ۱۴ (تصویرنامه ناصرالدین میرزا به محمدشاه قاجار) و کشف الغطاء، اثر ابوالفضل گلپایگانی (و مهدی گلپایگانی) ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

مورخان دوره قاجار گزارش کرده‌اند ولی ما در اینجا آن را از کتاب «کشف‌الغطاء» اثر ابوالفضل گلپایگانی و مهدی گلپایگانی (دو تن از مبلغان مشهور بهایی) نقل می‌کنیم تا هیچگونه مایه شبهه در میان نماند. در این توبه‌نامه رسمی که علی محمد خطاب به ولیعهد نوشته چنین آورده است:

«فداک روحی. الحمد لله كما هو أهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده فحماً له ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان فرموده أشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه، وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جلّ ذکره و به نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقر بر کلّ ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و أستغفر الله ربّی و أتوب إليه من أن ینسب إليّ أمر. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجّه الله علیه السلام را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایت سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرافراز فرمایند. والسلام.»<sup>(۱)</sup>

در اینجا ممکن است خوانندگان به شگفتی افتند که چگونه بهائیان در کتب خود، به نگارش این توبه‌نامه از سوی علی محمد باب اعتراف کرده‌اند؟ این موضوع، ماجرای دارد که ذکر آن در این مقام بی‌مناسبت نیست.

در روزگاری که میرزا حسینعلی بهاء (بهاء الله) هنوز زنده بود و در عکا به سر

۱- کشف‌الغطاء، اثر ابوالفضل گلپایگانی (و مهدی گلپایگانی) ص ۲۰۴ و ۲۰۵، تحت عنوان: «صورت دستخط حضرت نقطه اولی به ناصرالدین‌شاه در اوقات ولیعهدی او در تبریز که بر علما جوابی نوشته‌اند.»



می برد و برادرش میرزا یحیی (صبح ازل) نیز در قبرس روزگار می گذرانید، خاورشناس نامدار انگلیسی ادوارد براون، سفری به قبرس و عکا رفته و با هر دو برادر ملاقات می کند و آنگاه در صدد برمی آید تا یکی از آثار بایبان را به چاپ رساند و از میان آثار ایشان، کتاب «نقطه الکاف» اثر میرزاجانی کاشانی را می پسندد و دیباچه ای بر آن می نگارد و در آنجا به اثبات می رساند که میرزا یحیی، جانشین منصوص باب بوده و برادرش میرزا حسینعلی، نمی تواند موعود بایبان باشد. اقدام خاورشناس مذکور، بهائیان را سخت نگران می سازد و از میان ایشان، ابوالفضل گلپایگانی مأمور می شود تا بر نوشتار ادوارد براون نقدی بنگارد و اذهان پریشان بهائیان را از نگرانی بیرون آورد و در پی این تصمیم، کتاب «کشف الغطاء» را تا صفحه ۱۳۲ می نویسد و اجل مهلتش نمی دهد. آنگاه مبلغی دیگر به نام مهدی گلپایگانی دست به کار می شود و کتاب را به اتمام می رساند. در کتاب مذکور برای آن که نشان داده شود فضائل بهاءالله بیش از علی محمد باب بوده (تا چه رسد به میرزا یحیی) ناگزیر «توبه نامه» او مطرح شده است و پیش از اعتراف بدین رسوایی، می نویسد:

«چون در این عریضه، انابه و استغفار کردن باب و التزام پابمهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب چنان به نظر می آید که صورت همان دستخط مبارک را نیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم و موازنه آن را با الواحی که از قلم جمال قدم (بهاءالله) در سجن اعظم (یعنی شهر عکا) به جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده به دقت نظر اولی البصائر واگذاریم.<sup>(۱)</sup>»

در اینجا ما، بهائیان منصف و حقیقت جو را مخاطب می سازیم و می گوئیم:

اولاً: شما که پایداری در راه عقیده را مهم ترین دلیل بر صدق مدعی می شمارید، در برابر این توبه نامه رسمی و «پابمهر» و سایر توبه های علی محمد باب، چه می فرمایید؟ آیا چنین مرد متزلزل و مذبذبی، می تواند فرستاده راستین خدا و مظهر خالق ارض و سما باشد؟!

۱- کشف الغطاء، ص ۲۰۴ (چاپ تاشکند، مطبعة کویر).

**ثانیاً:** کسی که هر چند گاه، از بیم وزیر و شاه دست از ادّعی خود برمی داشت و یا به قول شما به «مصلحت‌گرایی» و «تقیّه» روی می آورد و توبه دروغین می کرد، از کجا می توان اطمینان یافت که در اصل ادّعی خویش نیز مصلحت‌گرایی نمی کرده و دروغ نمی گفته است؟! با این که تقیّه او هم کارساز نبود و به قتل رسید!

**ثالثاً:** پاسخ این آیه قاطع و کلام ساطع خدا را چه می دهید که در وصف انبیای الهی می فرماید:

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا  
(الأحزاب: ۳۹).

یعنی: «آنان که پیام‌های خدا را می رسانند و از او می هراسند و از هیچ‌کس جز خدا باک ندارند و کافی است که خدا حسابرس خلق باشد.»

ممکن است کسانی در زندگانی دینی خود، در برابر مخالفان راه تقیّه را پیش گرفته باشند ولی بی تردید، ایشان از دسته انبیا علیهم السلام نبوده و نیستند و رسولان حق در رساندن فرمانهای الهی، هرگز تقیّه نمی کردند.

### قتل باب و شبهه جنون وی

پس از وفات محمدشاه قاجار و سلطنت ناصرالدین شاه، فتنه بایبان بالا می گیرد تا آنجا که گروهی از ایشان بر آن می شونند تا در یک روز جمعه، ناصرالدین شاه و میرزا تقی خان امیرکبیر و امام جمعه تهران را بکشند. اما این نقشه، کشف شده و سی و هشت تن از سران بایبان دستگیر می شوند. علی ترشیزی که از این ماجرا جان سالم به در برده بود، بار دیگر در سال ۱۲۶۸ ه. ق. طرح قتل شاه را می ریزد ولی طرح او نافرجام می ماند و به همراه عده‌ای، دستگیر شده و به قتل می رسد. در این هنگام، امیرکبیر در صدد برمی آید که علی محمد باب را از میان بردارد و در ملأعام مجازات کند و از این راه، شورش‌های بایبان را سرکوب نماید. امیرکبیر پیش از اقدام بدین کار از علمای امامیه فتوی می خواهد ولی برخی از ایشان به علت شبهه جنون و خبط دماغ باب، بر کشتن علی محمد رأی نمی دهند.

در صفحه ۲۰۵ کتاب «کشف الغطاء» نامه‌ای از سوی علمای شیعه، خطاب به علی محمد باب آمده که در خلال آن، به موضوع مذکور تصریح شده است. در آنجا از قول دو تن از مجتهدین تبریز می‌خوانیم که به علی محمد نوشته‌اند:

«سید علی محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون، در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال، ائده‌الله و سده و نصره و حضور جمعی از علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک، جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع بشود بلا تأمل، احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود.

حرره خادم الشریعة المطهرة

محل مهر میرزا علی اصغر شیخ الاسلام      محل مهر میرزا ابوالقاسم پسر شیخ الاسلام

باید دانست که شبهه جنون باب، بی‌مورد نبود و از دشمنی با او سر نزده است بلکه مورخان نوشته‌اند که علی محمد چندی در فصل تابستان، در هوای داغ بوشهر بالای بام خانه‌اش می‌رفت و در برابر آفتاب سوزان، از صبح تا شام به قصد تسخیر خورشید! اورادی را می‌خواند و این کار، مایه پریشانی فکر و معیوب شدن مغز وی را فراهم آورد. شگفت آن که مبلغان بهایی نیز از اعتراف بدین امر خودداری نورزیده‌اند جز آن که گفته‌اند مقصود علی محمد از این کار عجیب، آن بود که خورشید را واسطه قرار دهد تا پیام وی را به محبوبش (بهاء‌الله) برساند! چنان که اشراق خاوری در کتاب «مطالع الأنوار» که تلخیصی از تاریخ نبیل زرنندی است می‌نویسد:

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آن که هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت حرارت می‌تابید و لکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجه و بدون آن که اهمیتی به شدت گرما بدهند، به مناجات و نماز مشغول بودند. دنیا و هرچه

در آن موجود بود، همه را فراموش فرموده از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می پرداختند. پیوسته به طرف طهران توجه داشتند، به قرص آفتاب تابان با کمال فرح و سرور تحیت می گفتند و این معنی رمزی از طلوع شمس حقیقت بود که بر عالمیان پرتوافکن گردید. حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود، به او توجه کرده با لسان قلب با تیر اعظم به راز و نیاز می پرداختند گویی تیر اعظم را واسطه می ساختند که مراتب شوق و اشتیاق حضرتش را به حضرت محبوب مستور برساند. نظر به این معنی بود که هیکل مبارک به شمس متوجه بودند ولی مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند و تیر اعظم را ستایش می کنند.<sup>(۱)</sup>!

ما را کاری با این امر نیست که علی محمد باب با خورشید چه سخنی می گفته و چه پیامی بدان می داده است؟ بحث ما بر سر این است که اگر کسی در نهایت حرارت آفتاب، آن هم در تابستان بوشهر و در روزهای پیاپی، از ظهر تا شام مغز خود را در معرض اشعه سوزان خورشید قرار دهد، لااقل احتمال می توان داد که شخص مزبور دچار پریشانی فکر شود و چنانچه ملاحظه کنیم که آن شخص، پس از این احوال به ادعاهای بزرگ برخاسته و از باییت تا الوهیت پیش می تازد و به ویژه در میان سخنان خود، مثنی کلمات نامفهوم و لغات نامستعمل به کار می برد، احتمال پریشان فکری او در نظر ما قوت می گیرد. بنابراین، نظر مجتهدان شیعی که احتمال خبط دماغ در علی محمد باب می دادند، نظری غیر معقول نبود چنان که مورخان دوره قاجار نیز بر همین رأی رفته اند و از جمله زعیم الدوله می نویسند:

«میرزا علی محمد را دائیش با خود از شیراز به بوشهر برد. و او تا سن بیست سالگی نزد دائیش بود. در این اثنا به امور روحانی اشتغال پیدا کرد و اوقات خود را به عبادت و ریاضت مصروف داشت و می خواست روحانیت ستارگان را تسخیر کند! در همان اوقاتی که در بوشهر در سرای حاج عبدالله با دائیش بود، گاهی بالای پشت بام می رفت، سرش را برهنه می ساخت، از هنگام ظهر تا عصر زیر برق

آفتاب می ایستاد و اوراد و اذکار مخصوصی زمزمه و تلاوت می کرد. خوانندگان باید بدانند که هوای بوشهر زیاده از اندازه گرم است و حد متوسط حرارت آن به چهل و دو درجه می رسد. در جریان این ریاضت دشوار، در هوای گرم بوشهر، قوای جسمی او تحلیل رفته و نوعی نوبه عصبی بر او عارض شد. دائیش در کار او سرگردان ماند و هرچه او را پند و اندرز می داد سودی نمی داد. ابتدا او را از این اعمال طاقت فرسا منع می کرد ولی او از امر دائی خود سر می پیچید و با نواهی او مخالفت می کرد. سرانجام دائیش خشمگین شد و با مشورت برادران و فامیل خود، او را به کربلا و نجف فرستاد...<sup>(۱)</sup>».

در فصل بعد، گزیده‌ای از سخنان علی محمد را به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم تا بهتر بتوانند داوری کنند که نویسنده آن کلمات، از رسالت الهی بهره‌ور بوده یا او را مردی آشفته فکر و بیمارگونه و پرمدعا باید به شمار آورد؟ با این همه، برخی از علمای شیعه که احتمال دیوانگی درباره علی محمد را پذیرفته و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند، به قتل وی فتوی دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ه.ق. در تبریز تیرباران شد.

---

۱- مفتاح باب الأبواب، ترجمه فرید گلپایگانی، ص ۸۹، ۹۰، (چاپ سوم) انتشارات فراهانی.

۶

گزیده‌های از سخنان  
علی محمد باب



در این فصل، گزیده‌های از سخنان علی محمد شیرازی را می‌آوریم و آن را در سه بخش نشان می‌دهیم:

**نخست:** عربی‌نمایی‌های علی محمد را به نظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم و یادآور می‌شویم که بسیاری از واژه‌های سخنانش بی‌معنی و نامفهوم است و با قواعد صرفی سازگاری ندارد چنان‌که ترکیب کلمات وی نیز در پاره‌ای از مواضع با قواعد نحوی نمی‌سازد و این در حالی است که خود علی محمد در کتاب «بیان عربی» لازم شمرده تا پیروانش صرف و نحو را بیاموزند<sup>(۱)</sup> و اگر آنان این دستور را به کار بندند بی‌شک درمی‌یابند که کلمات باب به «فکاهیات» بیشتر می‌ماند تا به سخنان پیامبران.

**دوم:** سخنان پارسی علی محمد را برای آگاهی زبان‌شناسان می‌آوریم تا ملاحظه کنند که چه معجون غریبی در ادبیات ما راه یافته است.

**سوم:** به گزارش بخشی از احکام دینی و فروع مذهب علی محمد می‌پردازیم تا در این کتاب کمبودی از این بابت ملاحظه نشود.

---

۱- در صفحه ۵۶ از «بیان عربی» می‌خوانیم: من علوم یلزمکم فی دینکم مثل النحو و الصرف و الحروف و أعداد الحروف... یعنی: «(فراگرفتن) دانش‌هایی در دیتان بر شما لازم است، مانند نحو و صرف و علم حروف و اعداد حروف...!»

## عربی های آبی نکشیده!

بسم الله الاحی الاحی

سبحانک اللهم یا الهی لأشهدک و کل شیء علی انک انت الله لا اله الا انت وحدک  
لا شریک لک لک الملک و الملوک و لک العز و الجبروت و لک القدرة و اللاهوت و لک القوة و  
الیاقوت و لک السلطنة و الناسوت و لک البهنية و البهیوت و لک الجننة و الجلوت و لک  
الجملة و الجموت و لک العظمنة و العظموت و لک النورنة و النوروت و لک الرحمة و  
الرحموت و لک التمنة و التمموت و لک الرفعة و الرفعوت و لک الشرفنة و الشرفوت و لک  
الکبرنة و الکبروت و لک الکملنة و الکملوت و لک العزنة و العزروت و لک العلمنة و  
العلموت و لک القدرة و القدروت و لک ارضینة و الرضیوت و لک الحبنة و الحبیوت و لک  
السلطنة و السلطوت و لک العلمنة و العلموت و لک العلینة و العلیوت و لک الشمخنة و  
الشمخوت و لک البذخنة و البذخوت و لک المنعنة و المنعوت و لک المننة و المننوت و لک  
القدمنة و القدموت و لک الکرمنة و الکرموت و لک اللطفنة و اللطفوت و لک الجودنة و  
الجودوت و لک الحسننة و الحسنوت و لک الخولنة و الخولوت و لک الأسماء الحسنی  
بأسرهن.

کتاب پنج شأن، ص ۱۱۳

بسم الله الابهی الابهی

الحمد لله الذی قد اطرز ذاتیات الحمديات باطرز طرز طراز طرازیته و اشرق  
کینونیات الذاتیات باشرق شوراق شرق شراقیته و الاح ذاتیات السادجیات بطوالع

بدايع رفایع منایع مجد قدس مناعیته و اظهر انوار انیات المتلائحات بظهورات آیات قدس  
فردانیته فاستحمدہ حمداً ما حمده احد من قبل و لا يستحمدہ احد من بعد حمداً طلع و اضاء  
و شرق فانار و برق فاباه و اشرق و اضاء و تشعشع فارتفع و تسطع فامتنع حمد شراق  
ذوالاشراق و براق ذوالابتراق و شفاق ذوالاشتقاق و رفاق ذوالارتقاق و رفاق ذوالارتفاق  
و حقاق ذوالاحتقاق و سباق ذوالاستباق و لحاق ذوالالتحاق و لیاق ذوالالتیاق و فراق  
ذوالافتراق و صداق ذوالاصتداق و فلاق ذوالافتلاق و خلاق ذوالاختلاق و زهاق  
ذوالازتهاق و شقاق ذوالاشتقاق و ثناء طراز ذوالاطراز و غزاز ذوالاعتزاز و کناز  
ذوالاكتناز و نخار ذوالانتخار و فخار ذوالافتخار و سغار ذوالاستغار و نوار ذوالانتوار و  
فطار ذوالافتطار و طهار ذوالاطهار و جبار ذوالاجتبار و ظهار ذوالاظتهار و نصار  
ذوالانتصار و نظار ذوالانتظار و خبار ذوالاختبار و حبار ذوالاحتبار و غفار ذوالاغتفار و  
جهار ذوالاجتهار و سرار ذوالاسترار و برابر ذوالابترار.<sup>(۱)</sup>

کتاب پنج شأن، ص ۱۸۷ تا ۱۸۸

### بِسْمِ اللَّهِ الْأَجَلُّ الْأَجَلُّ

بالله الله الجلل الجلل الله لا اله الا هو الأجل الأجل الله لا اله الا هو الجلل الجلل الله لا اله الا  
هو المجتلل المجتلل الله لا اله الا هو المجلل المجلل الله لا اله الا هو الواحد الجلان و لله جليل  
جلال السموات و الارض و ما بينهما و الله جلال جال جليل و لله جليل جلان جلنه السموات  
و الارض و ما بينهما و الله جلان مجتلل متجال و لله جليل جلان اجتلال السموات و الارض و  
ما بينهما و الله جلان مجتلل متجال قل الله اجل فوق كل ذي اجلال لن يقدر ان يمتنع عن  
ملك سلطان اجلاله من احد لافى السموات و لافى الارض و لا ما بينهما انه كان جلالا جلالا  
جليلا قل الله اجل فوق كل ذي جلال لن يقدر ان يمتنع عن جليل جلانه من احد لافى

۱- اگر بابی‌ها و بهایی‌های عربی‌دان، برای واژه‌های نامربوطی که در این عبارات آمده (مانند: الجئلنة و الجمئلنة و التملنة و التملوت و الكملنة و الكملوت...) بر طبق موازین زبان عرب، معانی معقولی آوردند یا از خلال کلمات: ذوالاصتداق و ذوالازتهاق و ذوالاظتهار... مفهوم صحیحی اثبات کردند، نزد ما جایزه دارند!

السموات و لافی الارض و لا مابینهما انه كان جلالا جلالا جلیلا قل الله اجلل فوق كل ذی جاللة لن یقدر ان یمتنع عن جلیل جلان اجتلاله من احد لافی السموات و لافی الارض و لا مابینهما انه كان جلانا مجتلا جلیلا.

کتاب پنج شأن، ص ۲۱۳

ولستصعدن بالله الی الله ثم هنالك تسجدون رب المشارق و المغارب رب الشراقیون  
 رب المشارق و المغارب رب البراقیون<sup>(۱)</sup> رب المشارق و المغارب رب السباقیون رب  
 المشارق و المغارب رب اللحاقیون رب المشارق و المغارب رب الحقاقیون رب المشارق و  
 المغارب رب الرقاقیون رب المشارق و المغارب رب الدقاقیون رب المشارق و المغارب  
 رب الشفاقیون رب المشارق و المغارب رب الرفاقیون رب المشارق و المغارب رب  
 الشقاقیون رب المشارق و المغارب رب السماقیون رب المشارق و المغارب رب  
 الرتاقیون رب المشارق و المغارب رب الفتاقیون رب المشارق و المغارب رب الصداقیون  
 رب المشارق و المغارب رب الخلاقیون رب المشارق و المغارب رب الرزاقیون رب  
 المشارق و المغارب رب الزهاقیون رب المشارق و المغارب رب اللتاقیون رب المشارق و  
 المغارب رب الغفاقیون رب ما خلق و یخلق رب الالهیون رب ما خلق و یخلق رب الربانیون  
 رب ما خلق و یخلق رب الجلالیون رب ما خلق و یخلق رب الجمالیون رب ما خلق و یخلق  
 رب النواریون رب ما خلق و یخلق رب العظامیون رب ما خلق و یخلق رب التمامیون رب  
 ما خلق و یخلق رب الکمالیون رب ما خلق و یخلق رب الکباریون رب ما خلق و یخلق رب  
 العرازیون رب ما خلق و یخلق رب العلامیون رب ما خلق و یخلق رب القداریون رب ما  
 خلق و یخلق رب الرضائیون رب ما خلق و یخلق رب الشراقیون رب ما خلق و یخلق رب  
 السلاطیون رب ما خلق و یخلق رب الملاکیون رب ما خلق و یخلق رب العلانیون رب ما  
 خلق و یخلق محبوب البهائیون رب ما خلق و یخلق محبوب العلانیون رب ما خلق و یخلق  
 محبوب الصبائیون رب ما خلق و یخلق محبوب الثنائیون رب ما خلق و یخلق محبوب

۱- آیا انصافاً: رب البراقیون و اللحاقیون و الرقاقیون و الدقاقیون... معنی و مفهوم درستی دارد؟  
 آیا می توان گفت که گوینده این کلمات از عقل سالمی برخوردار بوده است؟!



القادم القيدوم بالله الله القدم القدم بالله الله الواحد ذى المقادم بالله الله  
 القدم ذى القدامين بالله الله القدم ذى القدمات بالله الله القدم  
 ذى الاقدام بالله الله القدم ذى الاقدام بالله الله القدم ذى القدوم بالله  
 الله القدم ذى القدومين بالله الله القدم ذى القدامين بالله الله القدم  
 ذى القديمين بالله الله القدم ذى المقاديم بالله الله القدم ذى المقادم بالله الله القدم  
 ذى المتقدمات بالله القدم ذى المتقدمات بالله الله القدم ذى المتقدمات بالله الله القدم  
 ذى المستقدمات بالله الله القدم ذى القدام بالله الله القدم ذى القدام.

الله لاله الآ هو الاقدم الله لاله الآ هو الواحد القدام الله لاله الآ هو المقدم المقدم الله لاله الآ  
 هو المقدم المقدم الله لاله الآ هو القادم القدام الله لاله الآ هو القادم القدام الله لاله الآ هو  
 القادم القدام الله لاله الآ هو القادم القدوم الله لاله الآ هو القادم القدوم الله لاله الآ هو القادم  
 القدوم الله لاله الآ هو القادم القدمان الله لاله الآ هو القادم المتقدم الله لاله الآ هو المتقدم  
 المتقدم الله لاله الآ هو القادم المتقاد الله لاله الآ هو المتقدم المتقدم الله لاله الآ هو القادم  
 القيدوم الله لاله الآ هو القدم القدم الله لاله الآ هو القدم القدم الله لاله الآ هو الواحد  
 ذى المقادم الله لاله الآ هو القدم ذى القدامين الله لاله الآ هو القدم ذى القدمات الله لاله الآ هو  
 القدم ذى القدمات الله لاله الآ هو القدم ذى الاقدام الله لاله الآ هو القدم ذى الاقدام الله لاله الآ  
 هو القدم ذى القدام الله لاله الآ هو القدم ذى القدوم الله لاله الآ هو القدم ذى القدومين الله  
 لاله الآ هو القدم ذى القدامين الله لاله الآ هو القدم ذى القدامين الله لاله الآ هو القدم  
 ذى القديمين الله لاله الآ هو القدم ذى المقاديم الله لاله الآ هو القدم ذى المقادم الله لاله الآ هو  
 القدم ذى المتقدمات<sup>(۱)</sup> الله لاله الآ هو القدم ذى المتقدمات الله لاله الآ هو القدم  
 ذى المتقدمات الله لاله الآ هو القدم ذى المستقدمات الله لاله الآ هو القدم ذى القدام الله لاله الآ هو

۱- با وجود آن که قرآن مجید می فرماید: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُّو الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي  
 أَسْمَائِهِ... (الأعراف: ۱۸۰) «نیکوترین نامها از آن خدا است پس او را با آن نامها بخوانید و کسانی را که  
 در نامهای خدا به انحراف می روند، ترک کنید...» آیا به راستی می توان بر خداوند سبحان،  
 ذی المتقدمات و ذی المقادیم و ذی المستقدمات...! نام نهاد و واژه های بی معنی را درباره او به کار  
 برد؟

القدم ذی القدام.

اننى انا الله لاله الا انا الاقدم الاقدم

اننى انا الله لاله الا انا الواحد القدام اننى انا الله لاله الا انا المقدم المقدم اننى انا الله  
لاله الا انا المقدم المقدم اننى انا الله لاله الا انا القدام القدام اننى انا الله لاله الا انا القدام  
القدم اننى انا الله لاله الا انا القدام القدام اننى انا الله لاله الا انا القدام اننى انا الله  
لاله الا انا القدام القدام اننى انا الله لاله الا انا القدام اننى انا الله لاله الا انا القدام  
القدمان اننى انا الله لاله الا انا القدام المتقدم اننى انا الله لاله الا انا القدام المتقدم اننى انا  
الله لاله الا انا القدام المتقاد اننى انا الله لاله الا انا القدام المستقدم اننى انا الله لاله الا انا  
القادم القيدوم اننى انا الله لاله الا انا القدام القدم اننى انا الله لاله الا انا القدام القدم اننى انا  
الله لاله الا انا الواحد ذى المقادم اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى القدامين اننى انا الله لاله الا  
انا القدم ذى القدماء اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى القادما اننى انا الله لاله الا انا القدم  
ذى الاقدام اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى الاقدام اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى القدام اننى  
انا الله لاله الا انا القدم ذى القدم اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى القدمين اننى انا الله  
لاله الا انا القدم ذى القدامين اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى القدامين اننى انا الله لاله الا انا  
القدم ذى القديمين اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى المقاديم اننى انا الله لاله الا انا القدم  
ذى المقادم اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى المتقدمات اننى انا الله لاله الا انا القدم  
ذى المقدمات اننى انا الله لاله الا انا القدم ذى القدام اننى انا الله لاله الا انا القدم  
ذى القدامين.

کتاب پنج شأن، ص ۳۲۷ تا ۳۳۰

اللهم انزل عليه فضالا فضيلا فى العالمين اللهم انزل عليه عدالا<sup>(۱)</sup> عديلا فى العالمين  
اللهم انزل علينا انتصارا منتصرا اللهم انزل علينا افتتاحا مفتتحا اللهم انزل علينا اقتدارا

---

۱- راستی فضال و عدال... چیست که علی محمد باب، نزول آنها را از خداوند درخواست نموده است؟!



مقتدرا اللهم انزل علينا اظتهارا مظتهرا اللهم انزل علينا اغتلابا مغتلبا اللهم انزل علينا استطلا مستطلا اللهم انزل علينا ابتها مبتها اللهم انزل علينا اجتلابا مجتلبا اللهم انزل علينا اعتظاما معتظما اللهم انزل علينا انتوارا منتورا اللهم انزل علينا ارتحاما مرتحما اللهم انزل علينا اکتبارا مکتبرا اللهم انزل علينا اعتزازا معتززا اللهم انزل علينا اعتلاما معتلما اللهم انزل علينا افتراجا مفترجا اللهم انزل علينا اختراجا مخترجا اللهم انزل علينا اشترافا مشترفا اللهم انزل علينا سلطانا مستطلا اللهم انزل علينا ملاکا مملکا اللهم انزل علينا حکاما محتکما اللهم انزل علينا اعتلاء معتليا اللهم انزل علينا ارتفاعا مرتفعا اللهم انزل علينا اقتلابا مقتلبا اللهم انزل علينا افتضالا مفضلا اللهم انزل علينا اعتدالا معتدلا اللهم انزل علينا اجتماعا مجتمعا اللهم ارفع ذکر ذک الحرف فی ملکوت السموات و الارض و ما بينهما انک انت خير المرفعين اللهم ارفع مقعد ذک من عندک انک انت ارفع الارفعين.

کتاب پنج شأن، ص ۱۱۱ تا ۱۱۲

### پارسی نویسی علی محمد!

الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی فی بیان ان البعث حق

ملخص این باب آن که کل را خداوند خلق فرموده به آنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیین که متعلق به حروف آنها است و دون آنها که متعلق به حروف آنها است و هر شیء که اطلاق مشیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث می گردد و بعث هر شیء بذكر مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ است در آن روز زیرا که خلق آن شیء هم در اول به ذکر او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مثلاً این فنجان و نعلبکی بلور که الان بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث می شود به کینونیت و ذاتیت و نفسانیت و انیت در وقتی که شجره حقیقت تنطق فرماید که این فنجان و نعلبکی بعینه او است در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود اون می شود چنانچه قبل وجود او به قول نقطه بیان بوده.

کتاب بیان فارسی، ص ۴۶

### الباب الخامس و العشر من الواحد الثانی فی بیان الكتاب و الله حق.

ملخص این باب آن که مراد از کتاب آن چیزی است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لایزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان کتابی است که مدلل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الا ما لانهاية ذکر می شود چه آنچه از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب می شود و آنچه من یظهره الله کتاب به خط خود نویسد کتابی است که به خط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا که کتاب او حق است. ای ارواح متعلقه به کلمه حق در کلماتی که نازل می فرماید از هر شأن که باشد سواء آن که آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که **لبن لم یتغیر** و تفاسیر آیات که خمر حمر و اجوبه و تفاسیر مناجات که **عسل مصفی** است در کتاب الله هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری می گردد و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می نماید و یقین می کند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند بر این که کتاب حق است ولی از محقق حق محتجب مانده و چه بسا که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله هست بل اعز است کتاب او از کل شیء بل یک حرف از کتاب او اعز است از کل شیء از استکبار مردم خائف از ایشان می شود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل جنت شوند و چه بسا از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل می فرماید ولی بر آن کسی که نازل می شود ملتفت نمی شود بلکه قلم حیا می کند که ذکر کند.

کتاب بیان فارسی، ص ۵۴ و ۵۵

### الباب السادس و العشر من الواحد الثانی فی بیان ان الجنة حق

ملخص این باب آن که تا امروز کسی غیر از مظاهری که خداوند مخصوص به خود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را و آنچه متعلق به ذکر جنت است در این عالم که مبدأ کل عوالم و منتهی الیه کل عوالم است که کل در مقام عرش حقیقت

باشد که اول متجلی به تجلی او است چنانچه در دعای عرفه این مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیباً فی ذاته كما صارت العوالم غیباً فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیت به حقیقت اولیه منحصر است به امیرالمؤمنین زیرا که آنچه در کلّ عوالم است مبدأ او از او شده و رجوع او به سوی او می شود مثلاً از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی به اول من آمن به او فتح ابواب بحق و دون آن شده تا آن که جوهر کل حق منتهی می شود به این ظهور و دون آن متحقق می شود به این ظهور چنانچه اگر کسی به جوهر نظر نظر کند می بیند که کل عوالم مبدأ آنها در مقام اراده بوده که او به مشیّت موجود می گردد و او به نفس ها و او است محیط بر کل عوالم به احاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد اقرار به علو رتبه او در نفس خود می کند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلاً در آفاق که ظاهر شد ظهور محمد (ص) به این که اول خلق است در انفس کل مؤمنین به او موقن می شوند که او اول خلق بوده و هست بعد از این که این مطلب محقق گشته شبهه ای از برای هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه مشیّت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری به ظهوری جنت اون ظهور بوده در آن ظهور تا آن که کل ظهورات منتهی شد به نقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس ممتنعه اعظم تر نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی مابین خود و او اعظم از رسول خدا نمی داند.

کتاب بیان فارسی، ص ۵۷

### الباب الثامن و العشر من الواحد الثاني فی بیان ان الساعة آتية لا ريب فيها

ملخص این باب آن که در هر ظهور مشیّتی ساعت به حقیقت اولیه او است الی آن که تنزل می نماید تا آن که هر ذکر حقی که منسوب به او شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لایق که اطلاق شود حتی آن که اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر آن الساعة آتية لا ريب فيها زیرا که مدل بر

علو او است و امروز ساعت نفس بیان است که می آید مردم را و حکم می کند بر ایشان **الي يوم القيمة** و مردی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحه از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است محقق می گردد و **و لتنتظرن ظهور الله فان الساعة لتاتينكم بغتة و ان على الله ربكم انتم تعرضون**.

کتاب بیان فارسی، ص ۷۲

**الباب الاول من الواحد الثالث في ان ما يذكر به اسم شيء ملكه و انه احق به من غيره**  
ملخص این باب آن که خداوند عالم کل شیء را خلق فرموده لمن یدل علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لایزال مدل علی الله بوده و هست کل شیء به او خلق شده و می شود او است قائم به نفس خود بالله و کل شیء قائم به او است و مایشیء من شیء الا به و لذا انه احق من کل شیء و ما سوای او ملک او هستند به تملیک ذات اقدس کل شیء را و او است احق از کل شیء بکل شیء از نفس کل شیء ثمره این علم آن که اگر نقطه حقیقت کل شیء را عطا فرماید به یک شیء احق بوده و هست چه فعلیت به هم رساند چه محض حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا (ص) در قبل کل ما علی الارض را تصرف می فرمود احق بود از ملاک او به او و این بوده تملک خداوند کل شیء را که کل می گویند له الخلق و الامر و همچنین اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کل شیء احق است از کینونیات ایشان به خود ایشان و حال آن که اجل و اعظم از این است که نظر فرماید به کل شیء زیرا که کل شیء ناظر به جود و فضل او بوده و هستند و او است غنی از کل شیء بنفسه و مفتقر الی الله هست بذاته و ثمره این باب آن که در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف به حق او باشند که لم و بم در حق او ذکر نمایند و احدی را نمی رسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیء نزد او نماید زیرا که او احق است از او به نفس او اگرچه نخواهد حکم فرمود الا به حکم بیان تا وقتی که بخواهد مجدد فرماید عهد خود را در اعناق کل شیء ولی اگر بفرماید به یک نفسی از آنهایی که به حکم بیان ارث می برند که یک قیراط میر همان

حکم الله هست در حق او در بیان و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله (ص) فرماید که آن امر که در قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است اگرچه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین به حق او سواء است این است استحقاق او ولکن استحقاق خلق، قلم حیا می کند که ذکر شود و کل به امر او صلوة جمعه می کنند و اگر بفرماید به یکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن یا آن که فلان نفس احق از تو است به این منصب قبول ننموده ولی به امر اول که او اظهار ایمان نموده چنانچه به بودن یکی مثل مسلمین به او راضی نشده و الا این قسم واقع نمی شد این است استحقاق خلق و آن است استحقاق او.

کتاب بیان فارسی، ص ۷۴ و ۷۵

## احکام عجیب در آیین باب!

جواز استمناء!

علی محمد در کتاب بیان می نویسد:

و قد عفی عنکم ما تشهدون فی الرؤیا او انتم بانفسکم عن انفسکم تستمنیون.

(بیان عربی، ص ۳۵)

یعنی: «آنچه در رؤیا می بینید (و موجب جنابت می شود) از شما عفو شده است

و نیز عفو شده که شما خود، از خویشتن منی بیرون آورید (استمناء کنید)»!

## سفارش درباره تخم مرغ!

در بیان عربی می خوانیم:

و لاتضربن البیضة علی شیء یضیع ما فیه قبل ان یطبخ، هذا ما قد جعل الله رزق  
نقطة الاولى فی ایام القیمة من عنده لعلکم تشکرون.

(بیان عربی، ص ۴۹)

یعنی: «تخم مرغ را پیش از آن که پخته شود بر چیزی نزنید که آنچه در تخم مرغ

ضامح

است مایع شود. این چیزی است که خداوند آن را در روزهای قیامت از نزد خود، بهره نقطه اولی (علی محمد باب) قرار داده شاید شما سپاسگزاری کنید!»!

### پرهیز نکردن از فضولات حیوان!

در بیان آمده است:

ثم السابع من بعد العشر، ما يخرج من الحيوان فلا تحذرن الا و انتم تحبون ان تلتفون<sup>(۱)</sup>.

(بیان عربی، ص ۲۸)

یعنی: «هفدهم آن که: از آنچه از حیوان (سگ و خوک و...) بیرون می آید پرهیز نکنید مگر این که لطافت را دوست داشته باشید!»!

### قبلة عبادت، خود علی محمد است!

در بیان می گوید:

قل انما القبلة من نظهره متى ينقلب ينقلب<sup>(۲)</sup> الى ان يستقر ثم من قبل مثل من بعد تعلمون.

(بیان عربی، ص ۳۴)

یعنی: «بگو همانا قبله، کسی است که او را ظاهر می سازیم. آن کس، به هر سو بگردد، قبله هم می گردد تا آن که قرار و آرام گیرد (بمیرد!) آنگاه، حکم گذشته را مانند حکم آینده بدانید!»!

### خرید و فروش دارو، مجاز نیست!

در بیان آورده است:

---

۱- در اینجا «ان تلتفوا» درست است و نون جمع در حالت نصب، باید حذف شود.  
۲- «تنقلب» به صیغه مؤنث باید گفته شود زیرا ضمیر مستتر در فعل، در اینجا به «القبلة» برمی گردد.

ثم الثامن انتم (!) الدواء ثم المسكرات و نوعها لاتملكون و لاتبيعون و لاتشترون و لاتستعملون الا بما كنتم تحبون ان تصنعون<sup>(۱)</sup>.

(بیان عربی، ص ۴۲)

یعنی: «هشتم آن که: شما انواع داروها و مسکرات را نباید مالک شوید و نباید آنها را بخرید و بفروشید و به کار بندید، مگر آنچه را دوست می دارید که بخواهید بکنید!»

### ۱۹ روز خدمت به علی محمد!

در بیان می نویسد:

ثم الخامس كتب على كل نفس ان تخدم النقطة تسعة عشر يوماً في ظهورها و يرفع عنكم اذا عفى قل ذلك خير الاعمال ان انتم تستطيعون ان تدركون<sup>(۲)</sup>.

(بیان عربی، ص ۴۱)

یعنی: «پنجم آن که: بر هر کس مقرر شده که نقطه اولی (علی محمد) را به هنگام ظهورش، مدت ۱۹ روز خدمت کند و این حکم در صورتی که خود او عفو کند، از شما برداشته شده است. بگو این کار، بهترین اعمال است اگر بتوانید آن را درک کنید!»

### بیش از یک کتاب نباید داشت!

در بیان آمده است:

قل السابع نهی عنكم في البيان ان لاتملكن فوق عدد الواحد من كتاب و ان تملكتم فليز منكم تسعة عشر مثقالاً من ذهب حداً في كتاب الله لعلمكم تتقون.

(بیان عربی، ص ۵۵)

یعنی: «بگو هفتم آن که در کتاب بیان نهی شده‌اید که البته نباید بیش از یک عدد کتاب داشته باشید و اگر داشتید، لازم است که ۱۹ مثقال طلا بپردازید که این حدی

۱- از «لاتملكون» که برای نهی آمده تا آخر عبارت، نون‌ها - به خاطر قواعد زبان - زائدند.

۲- نون جمع در اینجا (در حالت نصب) باید حذف شود.



است در کتاب خدا شاید پرهیز کنید!»!

### هر روز به مؤذن ۱۹ مثقال قند دهید!

در بیان آورده است:

و كتب عليكم ان تؤذنون<sup>(۱)</sup> في مكان يسمع من حولكم و اذا انقطع الصوت عن نفس  
فليلز منه ان يبلغن الى ما يؤذن في كل يوم و ليلة تسعة و عشر مثقالاً من القند الأبيض  
الأعلى لعلكم تراقبون انفسكم.

(بیان عربی، ص ۵۹)

یعنی: «بر شما مقرر شده است در جایگاهی که پیرامونتان صدا را می‌شنوند،  
اذان بگویند و اگر صدای کسی قطع شد (اذان نگفت) لازم است که در هر روز و شب  
۱۹ مثقال قند سپید اعلی به مؤذن برساند شاید که مراقب خودتان باشید!»!

### در هر دقیقه، پنج مثقال الماس!

در لوح هیکل می‌خوانیم:

و من لم یدرک لقاء من ینظره الله ثم رضائه بما یستطیع فلیلز منه فی کل دقیقه خمس  
مثقال من الالماس و یحبط عنه کل عمله ان یاخلق! یوم القيامة لتتقون.

(لوح هیکل الدین، ص ۱۹)

یعنی: «هر کس دیدار کسی را که خدا آشکارش می‌کند در نیابد و آنگاه به قدر  
توانایی خود، خشنودی او را به دست نیاورد، لازم است که در هر دقیقه‌ای پنج مثقال  
الماس بپردازد و همه اعمالش نابود می‌شود. ای خلق از روز قیامت بترسید!»!

### برگ درخت بخورید!

در لوح هیکل آمده است:

۱- نون جمع در اینجا باید حذف شود.

ان لاتسافرن الاله و انتم الى من يظهره الله و من يؤمن به لتسافرون. و انتم يأمرکم ورق الاشجار تأخذون و تأکلون و بأرجلكم فوق الارض تمشون.

(لوح هیکل الدین، ص ۲۵)

یعنی: «جز برای خدا مسافرت نکنید و به سوی کسی که خدا آشکارش می‌کند و نیز به سوی مؤمنان به او، سفر کنید و (خدا) به شما دستور می‌دهد که برگ درختان را بگیرید و بخورید و روی زمین با پای (پیاده) راه بروید!»

### پنج، برابر با یک!

در لوح هیکل الدین آمده است:

ان اعرفوا حق البیان فانه فيه ما لم یکن له عدل و لاکفو لاشبهه و لاقربین و لامثال انتم فی شئون الخمس تنظرون.

(لوح هیکل الدین، ص ۲۱)

یعنی: «حق کتاب بیان را بشناسید که در آن، چیزهایی وجود دارد که برای آنها نظیر و همتا و شبیه و قرین و همانند نیست، شما در این پنج مقام بنگرید!»  
مؤلف گوید: ما هر چه نگریستیم، آن پنج مقام را جز یک مقام - که با الفاظ گوناگون تکرار شده‌اند - ندیدیم!

### حرمت ملاقات با طبقات مردم

در بیان فارسی می‌نویسد:

«حرام شده در بیان، اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کل بر او ظاهرند بر کل است ملاحظه آن. علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کسب در حد سلسله خود تا آن که هیچ نفسی نبیند غیرجنس

خود را<sup>(۱)</sup>».

## بیان عربی و بیان فارسی

در بیان عربی می نویسد:

بیان عربی محبوب و بیان فارسی للذینهم لایستطیعون ما نزل الله یدرکون.

(بیان عربی، ص ۵۷)

یعنی: «کتاب بیان عربی، محبوب است و بیان فارسی برای کسانی است که نمی توانند آنچه را خدا (در بیان عربی) نازل کرده، ادراک کنند».

مؤلف گوید: با این قید که فهم بیان فارسی علی محمد، دشوارتر از بیان عربی او است زیرا بیان فارسی علاوه بر آن که از عربی های آب نکشیده انباشته شده است، بسیار مغلق و گنگ نوشته شده چنان که نمونه هایی از آن را ملاحظه فرمودید.

این نمونه ها از میان کلمات علی محمد باب برگزیده شد تا خوانندگان ارجمند، داوری کنند که آیا این شریعت نوین، می تواند ناسخ هر کتاب و آیینی باشد؟!!

جالب اینجا است که علی محمد در ستایش از سخنان خود، در آغاز «بیان عربی» می نویسد:

«بعینه، این واحد همان واحد قرآن است... فرق این است که هزار و دوست و هفتاد سال، کلمات ترقی نموده<sup>(۲)</sup>»!!

و باز در اثبات برتری آثار خود بر «قرآن مجید» در صفحه ۲۴۹ و ۲۵۰ از کتاب «بیان فارسی» می نویسد:

«حجتی که خداوند به نقطه بیان عطا فرموده تا امروز بر ید احدی از اولین ظاهر نشده. کسی در کتاب خود، آیات الله را نویسد و فرستد که به یک آیه آن، حجت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد به لسان آیات من عندالله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده، مخاطب غیر رسول الله نشده و بر کسی آن حضرت نازل نفرموده آیه به

نحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده به لسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده (!)... و حال آن که شبهه نیست که آیات بعد اعظم تر است (!) از آیات قبل بما لانهاية لها، بها، منها، اليها<sup>(۱)</sup>!

---

۱- آیا همین یک دلیل استوار و برهان پایدار، بر رسالت علی محمد کافی نیست که ایشان: «مصطلح لسان عرب» را به شکل «لسان اعراب مصطلحه»! تعبیر فرموده‌اند؟ به راستی که منکران این معجزه بیانی، انصاف ندارند!

# در احوال و آثار بهاء

۷

سوابق  
حسینعلی بہاء

## آموخته‌های حسینعلی

حسینعلی مازندرانی (ملقب به بهاءالله) در سال ۱۲۳۳ ه.ق. متولد شد. بنابراین وی دو سال از علی محمد شیرازی بزرگتر بود چنان که آیتی در کواکب الدرّیه می‌نویسد:

«دو سال فیما بین فاصله بوده و سنّ حضرت بهاءالله، از نقطهٔ اولیٰ بیشتر بوده<sup>(۱)</sup>». دیگر مورّخان بهایی نیز بر این امر اتفاق دارند.

پدر حسینعلی، عباس نام داشت و از اهالی نور مازندران شمرده می‌شد. بهائیان او را میرزای بزرگ می‌خوانند و به قول آیتی:

«در عهد سلطنت محمدشاه غازی، مقام انشاء درباری را احراز نموده از منشیان و مستوفیان معروف و از ارباب، قلم و انشاء قلمداد شده<sup>(۲)</sup>» بود.

حسینعلی در چنین خانواده‌ای پدید آمد و بسیار عادی به نظر می‌رسد که او را خواندن و نوشتن آموخته باشند زیرا رسم اعیان ایران بود که فرزندان خود را به تحصیل زبان فارسی و مقدمات عربی و غیره وامی‌داشتند. با این همه حسینعلی بهاء در کتاب «اقدس» ادّعا نموده است که:

إِنَّا مَادَخَلْنَا الْمَدَارِسَ وَ مَا طَالَعْنَا الْمُبَاحَثَ<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «ما به مدارس داخل نشده‌ایم و مباحث گوناگون را نخوانده‌ایم<sup>(۴)</sup>».

۱- الكواکب الدرّیه، ج ۱، ص ۲۵۹. ۲- الكواکب الدرّیه، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳- کتاب اقدس، اثر بهاء، ص ۲۹، چاپ بمبئی (مطبعة ناصری) سنه ۱۳۱۴.

۴- شگفتا اگر این سخن - چنان که بهاء ادّعا داشته - کلام الهی است چگونه خدای سبحان می‌گوید:



احمد یزدانی (مبلّغ بهایی) نیز در کتاب «نظر اجمالی در دیانت بهایی» می نویسد:  
 از سلاله نجبا و بزرگان و وزراء و اهل نور مازندران بوده‌اند و در عهد صباوت و شباب  
 به هیچ وجه تحصیل علم و تلمذ در مدرسه‌ای نفرمودند<sup>(۱)</sup>.  
 ولی مبلغان و مورخان دیگر بهایی به دلیل شواهد روشن، نتوانسته‌اند درس  
 خواندن حسینعلی بهاء را انکار کنند و ناچار بدان اعتراف نموده‌اند. در کتاب  
 «حضرت بهاءالله» اثر محمدعلی فیضی (مبلّغ بهایی) ضمن صفحه ۱۸ درباره  
 حسینعلی بهاء می نویسد:

«از قرار معلوم نوشتن و خواندن را نزد پدر و بستگان خود آموخته است!»

از همه ایشان صریحتر، میرزا اسدالله مازندرانی (ملقب به فاضل مازندرانی) است  
 که ضمن کتاب «اسرار الآثار خصوصی» درباره درس خواندن باب و بهاء می نویسد:  
 «چون تلمذ سیدباب به صغر سنّ در مکتب شیراز نزد معلّمی کامل به وضع و مقدار درخور  
 آن ایام، مُسلّم در تاریخ و حضور چندی در محضر درس حاجی سیدکاظم رشتی به کربلا در ایام  
 شباب نیز مصرّح در کلمات خودشان است و آثار خطّی به غایت زیبایشان در دسترس عموم  
 می باشد، مرادشان از اُمّیت (درس ناخواندگی) این است که تحصیلات علمیّه به ترتیب و  
 تدرّج از مقدمات به درجات عالیّه - مانند شیخ احسانی و سیدرشتی و علمای اصحابشان و غیر  
 هم از علما - نمودند... و نسبت به شخص بهاءالله نیز تقریباً همین نحو است و خطوط ایشان و  
 اخوانشان گواهی می دهد که زیبایی خطّ والد تقریباً به آنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی  
 مختصر و همان اندازه عرفان‌های شیخی که شخص نقطه (یعنی علی محمد باب) در آن بودند  
 هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقیین و رواقیین و امثالهم نزدیک تر است تا به  
 شیخیّین (شیخی ها) و لذا ایشان را شخص عارف مشرب، اما نه عالم می دانستند<sup>(۲)</sup>».

بنابراین، میرزا حسینعلی در خانه پدری، خواندن و نوشتن و مقدمات عربی را

→ ما به مدارس داخل نشده‌ایم! مگر انتظار می رفت که خدا به مدرسه رود؟ و چنانچه گفتار مذکور از  
 خود میرزا حسینعلی سرزده، پس ادعای وحی و نبوت کدام است؟!

۱- نظر اجمالی در دیانت بهایی، اثر احمد یزدانی، ص ۱۴، سال ۱۰۷ بدیع برابر با ۱۳۲۹ شمسی.

۲- اسرار الآثار خصوصی، تألیف اسدالله مازندرانی، ص ۱۹۱ تا ۱۹۳ (بدیع ۱۲۴).

آموخته بود و در اثر مجالست با حکیمان و صوفیانی که با پدرش مراوده داشتند، در حدّ خود توشه‌ای از کالای آنها اندوخته بود.

این حقیقت را خواهر وی (عزّیه خانم) که از مخالفان دعاوی حسینعلی به شمار می‌رفت، در خلال رساله‌ای به عنوان «تنبيه النائمین» گواهی نموده است و در آنجا خطاب به عباس عبدالبهاء (پسر حسینعلی) درباره پدرش می‌نویسد:

«جناب میرزا ابوی که از بدایت عمر که به حدّ بلوغ رسید به واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب، اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته آنی خود را از تحصیل مقدمات، فارغ نمی‌گذاشته. پس از تحصیل مقدمات عربیّت و ادبیّت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که به فواید این دو نائل آیند چنان که اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی‌شان و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود<sup>(۱)</sup>».

\* همنشینی حسینعلی با صوفیان و بهره‌گیری وی از مجالس عرفا، چیزی نیست که تنها خواهرش بدان گواهی داده باشد بلکه در تواریخ بهائیان نیز نشانه‌های روشن و صریحی از این امر را می‌توان ملاحظه کرد چنان که مؤلف «کواکب درّیه» به نقل از منشآت ابوالفضل گلپایگانی، حضور حسینعلی بهاء را در مجلس میرزا نظرعلی قزوینی که زبده عرفای آن روزگار بود، حکایت کرده است<sup>(۲)</sup>. و در کتاب «رسائل و رقائم» که مجموعه‌ای از نوشته‌های گلپایگانی را گرد آورده‌اند نیز بدین امر تصریح شده است<sup>(۳)</sup>.

بدینسان حسینعلی مازندرانی (که بعدها به بهاء‌الله ملقب شد) ایام شباب را سپری می‌کرد تا آن که در سن ۲۷ سالگی، ندای بایگري علی محمد شیرازی بدو رسید. به قول آیتی:

«چون سن مبارکش به بیست و هفت سالگی رسید، ندای نقطه اولی از شیراز بلند شد و به مجرّد استماع نداء، تصدیق فرمود و به تبلیغ دیگران و نصرت امر نقطه بیان قیامی شایان

۱- تنبيه النائمین، ص ۴. ۲- الكواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳- رسائل و رقائم، گرد آورده روح‌الله مهرانجامی، ص ۵۸.

فرمود... و باب مکاتبه بین باب و بهاء الله مفتوح شد<sup>(۱)</sup>».

بنابراین، آموخته‌های حسینعلی علاوه بر مقدمات فارسی و عربی و بخشی از حکمت و عرفان قدیم، مقداری از آموزش‌های علی محمد باب (باطنیگری و شیخیگری...) بود که در خلال مطالعه آثار باب و مکاتباتش با وی، از او فراگرفت و از این مجموعه، بهایی‌گری را بنیان نهاد و به دستیاری پسرش (عباس عبدالبهاء) آن را به میدان آورد. ولی جای شگفتی است که عباس افندی برای بزرگ‌نمایی کار پدرش، تحصیلات وی را به کلی انکار نموده و همنشینی او را با عرفا و حکما کتمان کرده است چنان که در کتاب «مفاوضات» می‌نویسد:

«جمال مبارک (حسینعلی بهاء) در چنین وقتی ظاهر شدند، پدرشان از وزرا بود نه از علما و در نزد جمیع اهالی ایران مُسَلَّم که در مدرسه، علمی نیاموختند و با علما و فضلا معاشرت نمودند. در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی به سر بردند و مؤانس و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف<sup>(۲)</sup>».

باید پرسید:

آیا بزرگان ایران، همگی از معارف دور و از علم و حکمت مهجور بوده‌اند؟  
آیا حضور بهاء‌الله در مجلس میرزا نظرعلی قزوینی، همنشینی با اهل عرفان شمرده نمی‌شود؟

آیا پدری که به قول عباس افندی، از وزرا بوده است، فرزندش را بی سواد و ناآگاه بار می‌آورد؟

آیا مطالعه آثار باب و مکاتبه با او، نشانه بی سواد و امی بودن میرزا حسینعلی بهاء به شمار می‌آید؟

آیا گواهی خواهر بهاء‌الله، و تأیید مبلغان بهایی (مانند مازندرانی و گلپایگانی) درباره تحصیلات بهاء، همگی دروغ است؟ و آیا این افراد از اهالی ایران نبوده‌اند و از سرزمین دیگری آمده و گواهی داده‌اند؟!

۱- الکواکب الدرّیّة، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، ص ۲۱، چاپ لیدن، سال ۱۹۰۸ م.

هر کس از راه پژوهش و تحقیق در آثار حسینعلی بهاء بنگرد آشکارا ملاحظه می‌کند که وی در پی عرفای گذشته می‌رفته و از کتب و اشعار و آثار ایشان اقتباس می‌کرده است چنان که کتاب «هفت وادی» را در سلیمانیه عراق (پیش از آن که ادعای خود را آشکار کند) نگاشته و در آن کتاب، از «منطق الطیر» اثر عطار نیشابوری تقلید نموده است چنان که در آغاز این رساله، پس از حمد و صلوات می‌نویسد:

«مراتب سیر سالکان را از مسکن خاکی به وطن الهی هفت رتبه معین نموده‌اند چنانچه بعضی هفت وادی و بعضی هفت شهر ذکر کرده‌اند...»<sup>(۱)</sup>.

هفت وادی، همان «مراتب سبعة سلوک» شمرده می‌شود که عرفا مکرر در کتب خود آنها را توضیح داده‌اند و به ویژه شیخ عطار به تفصیل از وادی‌های هفت‌گانه سخن گفته است. وادی‌های مزبور به ترتیب عبارتند از:

۱- وادی طلب.

۲- وادی عشق.

۳- وادی معرفت.

۴- وادی توحید.

۵- وادی استغنا.

۶- وادی حیرت.

۷- وادی فقر و فنا.

مولوی که در دیوان مثنوی گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت      ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

به منطق الطیر شیخ عطار و شرح وادی‌های هفت‌گانه در کتاب او اشاره می‌نماید.

میرزا حسینعلی، با دیوان مثنوی مولوی هم سر و کار داشته و پاره‌ای از اشعار آن

را برای مریدانش تفسیر می‌کرده است. در «مجموعه الواح بهاءالله» می‌خوانیم که

شخصی از حسینعلی بهاء، معنای این بیت مولوی را پرسید:

۱- آثار قلم اعلی، ج ۳، هفت وادی، ص ۹۵ و ۹۶.

چون که بیرنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنگ شد  
 در آنجا آمده که بهاء در پاسخ آن شخص (که نامش سلمان بود) چنین نوشت:  
 «ای سلمان، عرفا را در امثال این مقالات بیانات بسیار است. بعضی حق را بحر و خلق را  
 امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را می‌گویند از صور است و صور، حادث است و بعد از خلق  
 صور، جمیع به بحر راجع یعنی حقیقت بحرند<sup>(۱)</sup>. و در صور هم بعضی بیانات دیگر نموده‌اند که  
 ذکر آن در این مقام جائز نه... باری جمیع اشیاء را مظاهر تجلی ذاتی حق می‌دانند. و تجلی را هم  
 سه قسم ذکر نموده‌اند. ذاتی و صفاتی و فعلی. و قیام اشیاء را به حق، قیام ظهوری دانسته‌اند و اگر  
 این مطالب به تمامها ذکر شود سامعین را به شأنی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم  
 محروم مانند. و همچنین به کون اعیان ثابت در ذات قائل شده‌اند چنان که یکی از حکمای عارف  
 گفته: (حقائق الأشیاء کائنة فی ذاته تعالی بنحو اشرف ثم افاضها) چه که معطی شیء را فاقد  
 شیء ندانسته‌اند و می‌گویند محال است چنان که ابن عرب<sup>(۲)</sup> در این مطلب شرحی مبسوط  
 نوشته و حکمای عارفین و متأخرین به مثل صدر شیرازی و فیض و امثالهما در رضراض ساقیه  
 ابن عرب مشی نموده‌اند...»<sup>(۳)</sup>.

آیا با وجود این سخنان، می‌توان ادعا کرد که میرزا حسینعلی در مجالس اهل  
 عرفان شرکت نمی‌کرده و از کتب عارفان و حکیمانی همچون: ابن عربی و عطار و  
 مولوی و صدرالدین شیرازی و فیض کاشانی و دیگران به کلی بی‌خبر بوده است؟  
 آیا می‌توان پذیرفت که حسینعلی بهاء هیچ‌گاه درسی نیاموخته و چنان که پسرش  
 عباس افندی ادعا نموده است: همنشینان وی، تنها وزرای بی‌سواد و دور از هرگونه  
 معارف بوده‌اند؟

۱- این تمثیل عرفانی که میرزا حسینعلی از آن یاد کرده و در آثار صوفیان و عارفان برای اثبات  
 «وحدت وجود» دیده می‌شود، درست نیست زیرا موج بحر، از خود آن بر نمی‌خیزد بلکه در اثر فشار  
 هوا بر آب پدید می‌آید و علت، عین معلول و متحد با آن نیست بلکه غیر از معلول است یعنی فشار  
 هوا و موج دریا، دو امر مغایر با یکدیگرند.

۲- مقصود، ابن عربی طائی اندلسی، عارف مشهور است.

۳- مجموعه الواح بهاء الله (لوح سلمان)، ص ۱۳۸ تا ۱۴۶، چاپ قاهره، مطبعة سعادت، سنة ۱۳۲۸  
 هـ.ق.

شگفتا که خود حسینعلی اعتراف نموده در کودکی با کتاب‌های ملا محمّدباقر مجلسی سروکار داشته و از آنها درس می‌آموخته است ولی کاسه‌های داغ‌تر از آش! اعتراف وی را نمی‌پذیرند و هرچه را در آثار بهاء در این زمینه می‌خوانند، نادیده می‌گیرند.

در کتاب «مائدة آسمانی» که مبلّغ بهایی «اشراق خاوری» آن را از سخنان میرزا حسینعلی گردآورده است، از قول وی می‌نویسد:

«این مظلوم در طفولیت در کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده، غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود<sup>(۱)</sup>».

همچنین در کتاب «اقتدارات» اثر میرزا حسینعلی، نویسنده از مطالعه کتاب «ناسخ التواریخ» و «تفسیر قاضی بیضاوی» سخن می‌گوید!<sup>(۲)</sup>

### میرزا حسینعلی در بدشت

در سال ۱۲۶۴ ه. ق. که هنوز علی محمد باب زنده بود و در زندان ماکور روزگار می‌گذرانید، گروهی از پیروان وی - که غالباً شیخی مذهب بودند - در بدشت (دهی از بخش مرکزی شهرستان شاهرود) گرد آمدند تا درباره‌ی رهایی علی محمد باب از زندان با یکدیگر رایزنی کنند. حسینعلی مازندرانی نیز که قبلاً به بایبگری گراییده بود، در آن جمع حضور یافت و در همانجا بود که لقب «بهاءالله» را بدو دادند<sup>(۳)</sup>. تا آن زمان پیروان باب، احکام اسلام را نشکسته بودند و علی محمد شیرازی را مهدی موعود مسلمانان می‌پنداشتند. در آنجنانا گهان زنی جسور از میان ایشان که امّ سلّمه نام داشت (و در میان بایبان به قُرّة العین یا طاهره مشهور شد) به اقدام تازه‌ای دست زد و مایه حیرت دیگران را فراهم آورد. این زن که مدتی همسر ملا محمّد قزوینی بود و سه فرزند از او داشت، بر اثر اختلافاتی شویش را ترک نموده به کربلا رفت و سرانجام به

۱- مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۳۶، (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).

۲- اقتدارات، ص ۱۶ و ۲۸۴ به خط مشکین قلم، سنه ۱۳۱۰ ه. ق.

۳- الکواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۲۵۷ و مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرنندی)، ص ۲۹۵، سنه ۱۲۹ بدیع.

پیروان باب پیوست. وی در بدشت، خود آراسته و بدون حجاب در حضور دیگران ظاهر شد و به قول نبیل زرنندی (مورخ بهایی) روی به بایبان کرد و گفت:

«خوب فرصتی دارید، غنیمت بدانید. جشن بگیرید، امروز روز عید و جشن عمومی است، روزی است که قیود تقالید شکسته شده، همه برخیزند با هم مصافحه کنید<sup>(۱)</sup>!»

این حادثه، موجب شگفتی یاران باب شد و به قول صاحب «کواکب درّیة»:

«همه در میان اصحاب افتاد، بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قدّوس (محمدعلی بارفروشی) رفته شکایت نمودند. قدّوس به چرب‌زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم فاصل را موکول به ملاقات طاهره و استطلاعات از حقیقت فرمود<sup>(۲)</sup>».

نبیل زرنندی، موضوع را بهتر مجسم نموده و می‌نویسد:

«ناگهان حضرت طاهره بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمود. حاضرین که چنین دیدند گرفتار دهشت شدید گشتند، همه حیران و سرگردان ایستاده بودند زیرا آنچه را منتظر نبودند، می‌دیدند. اینها خیال می‌کردند که دیدن حضرت طاهره بدون حجاب، محال و ملاحظه‌اندام و مشاهده‌سایه آن حضرت جایز نیست زیرا معتقد بودند که حضرت طاهره، مظهر حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام است و آن بزرگوار را رمز عصمت و طهارت می‌شمردند... بعضی از حاضرین به قدری مضطرب شدند که وصف ندارد. عبدالخالق اصفهانی که از جمله حاضرین بود، از مشاهده آن حال با دست خود گلوی خویش را برید و از مقابل حضرت طاهره فرار کرد و فریادزنان دور شد. چند نفر دیگر نیز از این امتحان بیرون نیامدند و از امر تبّری کرده به عقیده سابق خود برگشتند<sup>(۳)</sup>».

البته این نمایش، ظاهر کار را نشان می‌داد و باطن امر، چیز دیگری (بسیار وسیع‌تر از بی‌حجابی) بود! حسینعلی بهاء و محمدعلی بارفروشی با طاهره قرار گذاشته بودند تا در میان بایبان اعلام دارند که احکام اسلامی نسخ شده است. آنها مدّعی بودند که دوران اسلام سپری گشته و آئین نوین (بایبگری) نیز به علت آن که شارعش در زندان به سر می‌برد، هنوز احکام خود را اعلام نکرده است (زیرا کتاب

۲- الكواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۱۳۰.

۱- مطالع الأنوار، ص ۲۹۸.

۳- مطالع الأنوار، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.



بیان تا آن زمان، تألیف نشده بود). بنابراین دوران «فقرت» فرا رسیده و پیروان باب، موظف نیستند حدود و قوانین دینی را رعایت کنند! واضح است که این ادعا به هرج و مرج و فساد می انجامید و ممکن بود مورد اعتراض بسیاری از بایبان فریب خورده قرار گیرد، از این رو نقشه‌ای کشیدند که طاهره موضوع مذکور را عنوان کند چرا که زنان، کمتر مورد تعرض شدید واقع می شوند و مقرر داشتند که بهاء و قدوس موقتاً خاموشی گیرند ولی به محض بروز اختلاف، به کمک طاهره بشتابند. نمایش مزبور که بازیکنان اصلی آن، بهاء و طاهره و قدوس بودند، در تواریخ بهائیان به روشنی گزارش شده است.

کواکب درّیه، ماجرای پشت پرده را چنین گزارش می کند:

«قرّة العین (طاهره) این مسئله را طرح کرد که به قانون اسلام، ارتداد زنان سبب قتل ایشان نیست بلکه باید ایشان را نصیحت و پند داد تا از ارتداد خود برگردند و به اسلام بگرایند لهذا من در غیاب قدوس این مطلب را (که قوانین اسلام نسخ شده است) گوشزد اصحاب می کنم، اگر مقبول افتاد، مقصد حاصل و الا قدوس سعی نماید که مرا نصیحت کند که از این بی عقلی دست بردارم و از کفری که شده برگردم و توبه نمایم. این رأی نزد خواص پسندیده افتاد و در مجلسی که قدوس به عنوان سردرد، حاضر نشده و بهاء الله هم تب و زکامی عارضشان شده بوده از حضور معاف بودند<sup>(۱)</sup>، قرّة العین (طاهره) پرده برداشت و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نمود<sup>(۲)</sup>. مهمه در میان اصحاب افتاد بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قدوس رفته شکایت نمودند. قدوس به چرب زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم فاصل را موکول به ملاقات طاهره و استطلاعات از حقیقت فرمود. و بعد از ملاقات، قرارداد اخیر این شد که قرّة العین این صحبت را تکرار کند و قدوس را به مباحثه بطلبد و قدوس در مباحثه مجاب

۱- در کتاب «تذکرة الوفاء» اثر عباس افندی (عبدالبهاء) می نویسد: «جمال مبارک را حکمة نقاهتی عارض یعنی نقاهت عین حکمت بود!» (تذکرة الوفاء، ص ۳۰۷، چاپ عباسیه در حیفا).

۲- حقیقت مقصود آن بود که قیامت پدید آمده و احکام شریعت نسخ شده است از این رو تکلیفی در میان نیست! چنان که در «تذکرة الوفاء» می نویسد: «طاهره بی پرده از باغ برون آمد و به خیمه مبارک شتافت ولی فریادکنان: این نقره ناقور است، این نفخه صور است، اعلام ظهور کلی شد. جمیع حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شد؟!» (تذکرة الوفاء، ص ۳۰۸).

و ملزم گردد لهذا روز دیگر چنین کردند و چنان شد که منظور بود. اما با وجود الزام و افحام قدّوس باز مهممه و دمدمه فرو نشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند. و بالأخره امر را از اقدام حضرت بهاءالله آرامشی حاصل شد زیرا ایشان قرآن مجید را طلبیده سوره (اذا وقعت) را گشودند و طوری تفسیر فرمودند که قلوب اکثری بیارمید<sup>(۱)</sup> و چنان دانستند که این وقایع بایست واقع شود<sup>(۲)</sup>!

پس از آن که سر و صداها آرام گرفت و کسانی که نمی توانستند فساد بی تکلیفی را تحمل کنند از بابیان جدا شدند، بنا به دستور بهاءالله صحنه غریب تری پدید آمد! یعنی طاهره و قدّوس در کجاوه‌ای خلوت نمودند و در حالی که دیگران به دنبال کجاوه پیاده راه می پیمودند آواز خوانان، آهنگ مازندران کردند.

نبیل زرنندی در این باره می نویسد:

«پس از خاتمه دوره بدشت، یاران به صوب مازندران توجه نمودند. حضرت بهاءالله کجاوه‌ای امر فرمودند تهیه شود. جناب قدّوس (محمدعلی بارفروشی) و طاهره سوار کجاوه شدند و به طرف مازندران رفتند. طاهره در بین راه اشعار به نظم می آورد و می فرمودند یاران که در دنبال کجاوه پیاده راه می پیمودند، به صدای بلند آن اشعار را بخوانند<sup>(۳)</sup>!»

نتیجه این کار چه بود و یاران باب چه طرفی از این نمایش بستند؟

نتیجه نمایش بهاء و طاهره و قدّوس این بود که گروهی از بابیان به تباہکاری روی آوردند و مردم غیور مازندران را بر ضدّ خود برانگیختند و به اعتراف نبیل زرنندی در «مطالع الأنوار»:

«حین توجه به مازندران چون به قریه نیالا رسیدند، جمعیتی به آنها حمله ور شدند و بلای

۱- سوره واقعه در شرح وقایع رستاخیز و احوال بهشتیان و دوزخیان آمده است و تصریح می کند که نعمت های بهشت، پاداش اعمالی است که در دنیا صورت پذیرفته (جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ / ۲۴) و رنج های دوزخ نیز کیفر خوشگذرانی های نامشروع و اصرار بر گناه بزرگی است که قبلاً انجام گرفته (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنِّثِ الْعَظِيمِ / ۴۵ و ۴۶) بنابراین از سقوط تکلیف در این جهان، خبری در سوره واقعه نیست و میرزا حسینعلی به شیوه «تفسیر به رأی» بابی ها را آرام ساخته است.

۲- الكواكب الدرّیة، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- مطالع الأنوار، ص ۲۹۹.

شدیدی از دست اعداء، بر آن عده بی پروا که از روی هوای نفس به کسر حدود پرداخته بودند، وارد شد<sup>(۱)</sup>».

آیا حسینعلی بهاء با این نیرنگ‌های فسادآلود، در خور آن بود که «مطلع امر خداوندی» شود، آن چنان که خود ادعا نموده است<sup>(۲)</sup>!

### بهاء و سفیر روسیه تزاری

پس از این که علی محمد باب به قتل رسید، شش تن از بایبان به قصد کشتن ناصرالدین شاه قاجار در «نیاوران» کمین کردند و یکی از آنان به سوی شاه تیر افکنده کتف وی را مجروح ساخت ولی شاه از این واقعه، جان به در برد و از آن شش تن، یکی کشته و بقیه دستگیر شدند. در پی این حادثه، بابی‌های سرشناس تهران فرار را برقرار ترجیح داده و به عراق گریختند. برخی از ایشان به جرم شرکت در توطئه قتل، دستگیر شدند که میرزا حسینعلی بهاء را از جمله آنان باید شمرد. چیزی که در اینجا مایه شگفتی می‌شود آن است که دولت روسیه به وسیله سفیر خود، از بهاء الله حمایت نموده و آزادی وی را از زندان شاهی با اصرار هر چه تمام‌تر، درخواست کرد! و این موضوع را نه تنها مورخان بهایی اذعان دارند بلکه خود حسینعلی بهاء نیز بدان تصریح کرده است!

در «کواکب درّیه» می‌خوانیم:

«این مسئله خالی از اهمیت نیست که تمام هم زندان‌ها و هم زنجیرهای آن یگانه آفاق (بهاء الله) طعمه شمشیر قهر و غضب سلطانی شدند و خود آن حضرت با همه شهرت و اهمیت از حبس مستخلص گشت و اگرچه شاید دست قنسول روس بر نجات آن حضرت مددی داده ولی

۱- مطالع الأنوار، ص ۳۰۰.

۲- در اینجا ذکر این نکته لازم است که نمایش مزبور، مورد موافقت علی محمد باب نیز قرار گرفت و به قول مورخان بهایی، چون بابی‌ها ماجرای بدشت را بر او گزارش نمودند و از «طاهره» شکایت کردند علی محمد در پاسخ ایشان گفت: «چه گویم من در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده!» (ظهور الحق، اثر مازندرانی، ج ۳، ص ۱۱۱).

هیمنه نطق و بیان و سکینه و قار آن بزرگوار هم دخالت داشت<sup>(۱)</sup>!

چنان که ملاحظه می شود، صاحب کواکب درّیه از کمک سفیر روسیه با واژه «شاید» یاد می کند ولی این موضوع در آثار بهائیان به صراحت آمده و جای لَعْل و لَیْت در آن نیست.

شوقی افندی (چهارمین رهبر بهائیت) در کتاب «قرن بدیع» می نویسد:

«وسائل استخلاص آن یوسف رحمانی (بهاء الله) از آن چاه ظلمانی از هر جهت فراهم گردید و ابواب سجن مفتوح شد از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی<sup>(۲)</sup> سفیر روس در ایران که به جمیع وسائل در آزادی حضرت بهاء الله بکوشید... موجبات استخلاص و نجات هیکل مبارک را از چنگال دشمنان لدود فراهم آورد<sup>(۳)</sup>!»

واضح تر از این، عبارتی است که شوقی در همان کتاب از خود بهاء الله نقل می کند، بدین مضمون:

«ایامی که این مظلوم در سجن، اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیه - ائده الله تبارک و تعالی - نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره ای از علمای مدینه (شهر تهران) در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالأخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر، استخلاص حاصل گردید. اعلی حضرت امپراطور دولت بهیه روس - ائده الله تبارک و تعالی - حفظ و رعایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید<sup>(۴)</sup>!»

باز حسینعلی بهاء در کتاب «مبین» به تأکید، از امپراطور روسیه تشکر کرده و می نویسد:

یا ملک الروس... قد نصرنی أحد سفرائک إذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال

۱- الكواکب الدرّیه، ج ۱، ص ۳۳۶.

2 - Prince Dolgorouki.

۳- قرن بدیع، قسمت دوم، اثر شوقی افندی، ترجمه نصرالله مودت، ص ۴۳ و ۴۴ (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع).

۴- قرن بدیع، قسمت دوم، ص ۷۶.

بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم أحد إلا هو، إیّاک أن تبدل هذا المقام العظیم<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «ای پادشاه روس... یکی از سفیران تو هنگامی که در زندان در زیر زنجیرها و بندها بودم مرا یاری کرد. به خاطر این کار، خدا برای تو مقامی ثبت کرده است که دانش هیچ کس بدان احاطه نمی یابد، مبادا این مقام بزرگ را تبدیل کنی!»  
در اینجا ناگزیر پرسشی پیش می آید که پی گیری از آن، ما را در شناخت بهتر حسینعلی مازندرانی یاری می دهد. پرسش مزبور این است:

در شرایطی که پادشاه کشوری مورد سوء قصد قرار گرفته و گروهی را به اتهام این کار زندانی کرده اند، به چه دلیل سفیر کشور بیگانه ای برای نجات یکی از متهمان، وساطت و پافشاری می کند و جز زندانی مزبور، همگی طعمه قهر سلطانی می شوند و تنها به همان یک زندانی اجازه می دهند که از کشور بیرون رود و به یاران فراری خود پیوندد؟!

بهایان ساده دل، این امر را نتیجه یک رابطه عادی می دانند که میان شوهرخواهر حسینعلی بهاء و پرنس دالگورکی پیدا شده بود!

عبدالحمید اشراق خاوری که از مبلغین مشهور بهایی است ضمن کتاب «أقذاح الفلاح» درباره این رابطه می نویسد:

«خواهر بهاء الله که زوجه منشی سفارت روس بود از شوهرش خواست که از سفیر روس درخواست کند اگر ممکن است وساطت بهاء الله نماید و برادر او را که بی گناه محبوس شده از زندان برهاند. میرزا مجید درخواست زوجه خود را پذیرفت و به طور خصوصی از سفیر روس درخواست مساعدت کرد. سفیر نظر به محبتی که به منشی خود داشت به میرزا آقاخان صدراعظم پیغام فرستاد و تحقیق و رسیدگی شروع شد و بی گناهی بهاء الله ثابت و پس از چهار ماه حبس، حسب الامر صدراعظم و موافقت شاه مقرر شد که بهاء الله آزاد شود ولی در تهران نماند و او را به بغداد نفی کردند و با اهل و عیال و بستگان در فصل زمستان و سرمای شدید آنها را به بغداد فرستادند و جمعی از سربازان و عوانان جاهل را همراه آنان کردند که ایشان را به بغداد

۱- کتاب مبین، اثر حسینعلی بهاء، ص ۵۸ (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع).

برسانند. خواهر بهاء‌الله از بیم آن که به برادر و همراهانش از ناحیه سربازان و عوانان ستمکار اذیتی برسد مجدداً از شوهر خود خواست که سفیر روس را وادار نماید تا جمعی از مأمورین روسی را همراه آنان نماید که تا بغداد با آن قافله همراه باشند، سفیر برحسب درخواست منشی خود چند مأمور روس همراه آنان فرستاد که ایشان را محافظت کنند و تا بغداد همراهی نمایند و مواظب باشند که از ناحیه سربازان متعصب ایرانی به آنان اذیتی نرسد. و بهاء‌الله در لوح آقا نجفی صریحاً به این مطلب اقرار فرموده قوله الأملی: (و چون مظلوم از سجن خارج، حسب الأمر حضرت پادشاه - حرسه الله تعالی - مع غلام دولت علیّه ایران و دولت بهیّه روس، به عراق عرب توجه نمودیم.) این بود جریان مطلب، هذا هو الحق و ما بعد الحق إلا الضلال. ملاحظه فرمودید که نه سیاستی در کار بود و نه چیز دیگری<sup>(۱)</sup>!

از این مبلغ بهایی باید پرسید که اگر کمک سفیر روس به بهاء‌الله تنها به دلیل دوستی با شوهرخواهرش بود، پس چرا میرزا حسینعلی از «اعلی حضرت امپراتور روسیه» تشکر کرده و به زبان وحی و رسالت، برای پادشاه آیه نازل نموده است؟! چرا از «دولت بهیّه روس» نام برده و از شخص سفیر سپاسگزاری ننموده است؟ چرا با وجود اثبات بی‌گناهی بهاء‌الله، او را به عراق تبعید کردند؟ چرا به هنگام تبعید وی، گروهی از سربازان روسی وی را مشایعت نمودند؟ آیا پاسخ همه این پرسش‌ها تنها همین است که شوهرخواهر او با سفیر دوست بوده است؟!!

بهایان ادعا دارند که پس از کشته شدن علی محمد شیرازی، برجسته‌ترین کس در میان بابیان، بهاء‌الله بود. مبلغان و مورخان بهایی می‌گویند که بهاء‌الله مدیریت و نظارت بر کار بابی‌ها را به عهده داشت و همه از او فرمان می‌بردند. با این حال چگونه ممکن است هنگام سوء قصد بابی‌ها به شاه، رئیس و رهبر ایشان یعنی بهاء‌الله به آسانی آزاد شود و با مشایعت گروهی از سربازان روسی به بغداد رود؟ آیا می‌توان باور کرد که این امر تنها بدان دلیل صورت پذیرفته که شوهرخواهر بهاء‌الله با سفیر روس دوستی داشته است؟!!

۱- أقداح الفلاح، اثر اشراق خاوری، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲.

باید اعتراف نمود که تحلیل این حادثه به صورتی که اشراق خاوری بیان داشته، حکایت از ساده‌اندیشی یا پرده‌پوشی او نسبت به واقعیت امر می‌کند. زیرا همه می‌دانند که یک سفیر رسمی ممکن نیست در هنگام سوء قصد به پادشاه کشوری، بدون اجازه دولت متبوع خود، به شفاعت از رهبر متهمان برخیزد و آن‌چنان در کارش پافشاری کند که رهبر مزبور را از زندان آزاد سازد. این عمل، ممکن نیست مگر آن که دولت متبوع سفیر - به دلیل منافع خود - به وی اجازه دهد و او را بدین کار مأمور سازد. هر کس اندک شعور سیاسی داشته باشد، این معنا را به خوبی درمی‌یابد.

نبیل زرنندی در کتاب «مطالع الأنوار» می‌نویسد:

«حکومت ایران بعد از مشورت، به حضرت بهاء‌الله امر کرد که تا یک‌ماه دیگر ایران را ترک نماید و به بغداد سفر کنند، قنصل روس چون این خبر شنید از حضرت بهاء‌الله تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهند نمود. حضرت بهاء‌الله قبول فرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند و در روز اول ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ ه. ق. به بغداد عزیمت فرمودند. مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنصل روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند<sup>(۱)</sup>».

به نظر ما، دفاع دولت روسیه از بهاء‌الله با مقاصد استعماری و آشوب‌طلبی‌های آن دولت پیوند داشته و بدون حسابگری سیاسی و بلاعوض یا قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ نبوده است! تا بهائیان منصف چگونه داوری کنند؟

### حسینعلی و برادرش صبح ازل

حسینعلی بهاء، برادری داشت به نام میرزا یحیی که بابی‌ها او را «صبح ازل» و «کلمة علیا» و «حضرت ثمره» لقب داده بودند. این برادر، از حسینعلی کوچکتر بود و برادر پدري او شمرده می‌شد. علی محمد باب به دلیل آیه‌بافی‌های میرزا یحیی (که از



باب تقلید می‌کرد) او را از میان پیروان خود برگزید و میرزا یحیی را مأمور ساخت تا در آینده، کتاب «بیان» را تکمیل کند<sup>(۱)</sup> از این رو وی رساله‌ای به عنوان «مقّم بیان» نگاشت که خواندن آن، شیوه نگارش باب و اغلاط او را یادآور می‌شود. باری، پیروان علی محمد پس از وی میرزا یحیی را به رهبری پذیرفتند و همچون خدای سبحان به پرستش او پرداختند! همان‌گونه که حسینعلی بهاء در کتاب «بدیع» نامه‌ای از میرزا مهدی گیلانی نقل کرده که در خلال آن به علی محمد اصفهانی می‌نویسد:

«خیلی خیلی عجیب است از شما که قریب بیست سال میرزا یحیی را به خدایی پرستیدید که خود مطلع در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده! به آمیرزا محمدعلی و میرزا ابوالحسن و دیگران و میرزا حسین و رزنه، چه جواب بگویم که فلانی‌ها هر روز به یکی می‌چسبند و یکی را حق می‌دانند و بعد باطل می‌نمایند. این از عدم تمیز آنها است به جهت آن که حق، باطل نمی‌شود و این تناقض است. دین اینها بوالهوسی است چنانچه میرزا ابوالحسن در طهران به من گفت حیف از شما، به چه دلیل اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر<sup>(۲)</sup>؟!»

خود حسینعلی نیز سال‌های متمادی ریاست برادرش را پذیرفت<sup>(۳)</sup> ولی پس از

۱- علی محمد برای کتاب بیان نوزده واحد و برای هر واحدی، نوزده باب (به عدد کُلّ شیء به حساب حروف ابجد = ۳۶۱) مقرر داشته بود (به بیان عربی، ص ۳ نگاه کنید) و از این مقدار، یازده واحد بیان عربی و نه واحد بیان فارسی را نگاشت و بقیه را به عهده میرزا یحیی سپرد و بدو نوشت: اذا انقطع عن ذلك العرش تتلوا من آیات ربك ما يلقى الله على فؤادك ذكراً من عند الله إنه هو المهيمن القيوم. (به آخر بیان فارسی، ص ۳۲۰ بنگرید). یعنی: «چون عرش از آن منقطع شد (پیوند عرش با علی محمد قطع گردید) آیات خدای خود را که بر قلب تو القاء می‌کند، برمی‌خوانی که تذکاری از سوی خدا بوده و او همان (خدای) گواه و کارگزار است».

۲- کتاب بدیع، اثر حسینعلی بهاء، ص ۳۳۳.

۳- ریاست میرزا یحیی پس از کشته شدن باب در میان بابی‌ها امری مسلم بود به گونه‌ای که پیروان حسینعلی بهاء نیز نتوانسته‌اند آن را انکار کنند. در جلد پنجم از کتاب «مصابیح هدایت» اثر مبلغ بهایی عزیزالله سلیمانی در شرح احوال زین‌الدین نجف‌آبادی (ملقب به زین‌المقربین) می‌خوانیم: «جناب زین پس از آن که به حضرت نقطه اولی مؤمن گشت چون دسترسی به آثار آن حضرت نداشت از اهل بیان جو یا شد که بعد از شهادت حضرت اعلیٰ به کدام کسی باید توجه نمود؟ در جواب گفته وی، ایشان

رهایی از زندان تهران و رفتن به بغداد، زمزمه استقلال را آغاز کرد و کوشید تا رهبری میرزا یحیی را انکار نماید و چون با اعتراض شدید عده‌ای از بابی‌ها روبرو شد، به حالت قهر از بغداد بیرون رفت و رهسپار سلیمانیه گشت و در میان گروه‌های صوفی مشرب آنجا با نام «درویش محمّد ایرانی» شهرت یافت چنان‌که در کواکب درّیه می‌خوانیم:

«اما آن حضرت (میرزا حسینعلی) پس از حرکت از بغداد یکسره به سلیمانیه تشریف برده با لباس درویشی بر سر تکیه شاه نقش‌بند نزول فرمود<sup>(۱)</sup>».

و محمّدعلی فیضی می‌نویسد:

«در آن محل (سلیمانیه) خود را به نام درویش محمّد ایرانی معروف ساختند<sup>(۲)</sup>».

در این سفر، میرزا حسینعلی با صوفیان سلیمانیه و اندیشه‌های ایشان آشنا شد و با شیخ عبدالرحمن کرکوکلی (مرشد صوفیان قادری) و شیخ عثمان نقشبندی (رئیس فرقه نقشبندیّه) و شیخ اسماعیل (رهبر طریقه خالدیه) طرح دوستی و مجالست ریخت چنان‌که اشراق خاوری (مبلّغ بهایی) صورت پاره‌ای از نامه‌های بهاء را به مشایخ مذکور در کتاب «رحیق مختوم» آورده است<sup>(۳)</sup>. در همین ایام بود که رساله «هفت وادی» را به شیوه صوفیانه نگاشت... تا سرانجام پس از مدّتی از سوی میرزا یحیی برادرش، به بغداد فراخوانده شد چنان‌که خود در کتاب «ایقان» می‌نویسد:

«سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم، عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر، چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت... باری تا آن که از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابدّاً تسلیم نمودم و راجع شدم<sup>(۴)</sup>».

→ اشاره به یحیی نموده و او را مرآت نامیده و مطابق حروف اسمش که به حساب ابجد (۳۸) می‌شود به ازل تسمیه‌اش فرموده‌اند.» (مصابیح هدایت، ج ۵، ص ۴۳۸، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سنه ۱۱۸).  
۱- الكواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲- کتاب «حضرت بهاءالله»، اثر فیضی، ص ۱۱۱.

۳- رحیق مختوم، ج ۱، از صص ۳۳۵-۳۴۲ (لجنة ملی نشر آثار امری، سنه ۱۰۳ تاریخ بدیع).

۴- کتاب ایقان، اثر حسینعلی بهاء، ص ۱۹۴، چاپ مصر (۱۳۵۲ هـ.ق).

مقصود از «مصدر امر» که حکم بازگشت حسینعلی بهاء را به بغداد صادر نمود، همان میرزا یحیی است که در اینجا میرزا حسینعلی با کمال احترام از او یاد می‌کند و در پی سخن مزبور، آرزو می‌نماید که در راه وی فدا شود و جان در یازد همان‌گونه که می‌نویسد:

«و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی، این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمه عُلّیا فدا شود و جان در یازد»<sup>(۱)</sup>!

مراد از «نقطه» علی محمد باب و از «کلمه عُلّیا» میرزا یحیی است و در «حرف مذکور مشهور» به خویش اشاره دارد.

تعجب اینجا است که میرزا حسینعلی با وجود چنین آرزویی، به محض آن که «کلمه عُلّیا» ادّعی تازه او را تکذیب کرد، به خود اجازه داد تا وی را تکفیر نماید و حتی او را «عجل» یعنی گوساله بنامد<sup>(۲)</sup>! آیا این تکفیر و توهین در حقیقت، انکار گزینش و سفارش علی محمد باب شمرده نمی‌شود و اساس بایبگری را - که پذیرفته بهاء بود - نفی نمی‌نماید؟

اگر صبح ازل مأمور نشده بود تا بیان را تکمیل کند پس باب، این مأموریت را برعهده چه کسی نهاد؟ و چرا دیگری به تکمیل ابواب بیان پرداخت؟ و چنانچه میرزا یحیی بدین کار فرمان یافته بود، در این صورت چگونه میرزا حسینعلی او را گوساله و گاو خوانده<sup>(۳)</sup> و کافرکیش شمرده است؟ بهایی‌گری دچار تناقضات و مشکلات بزرگی است که وجدان‌های بیدار و آگاه، آنها را درمی‌یابند.

۱- کتاب ایقان، ص ۱۹۵.

۲- نک: کتاب «رحیق مختوم» اثر اشراق خاوری، ج ۱، ص ۵۵۳.

۳- چنان که در کتاب «بدیع» خطاب به یکی از پیروان ازل می‌نویسد: «تعبدون البقر و لاتعرفون!» یعنی: «شما گاو را می‌پرستید و او را نمی‌شناسید!» (کتاب بدیع، ص ۱۷۲).

۸

ادّعاهاى  
حسینعلی بهاء

## منم من يُظهِرُهُ اللهُ!

حسینعلی بهاء پس از بازگشت به بغداد، به دستور صبح ازل بر کار نخستین خود گماشته شد و اداره امور بایان مهاجر را بر عهده گرفت ولی او هرگز بدین سمت قانع نبود و از این رو در پی آن برآمد که مقصود نهانی خود را ابراز دارد و خویشتن را همان «مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ» که در کتاب باب ذکرش رفته بود، معرفی نماید و امور بابی ها را یکسره در قبضه گیرد. بنابراین هفت سال پس از بازگشت مجدد به بغداد، در باغ نجیب پاشا ادعای خود را آشکار ساخت<sup>(۱)</sup> و ولوله‌ای در میان بایان انداخت. نخستین کسی که به شدت بر او تاخت و ادعایش را باطل شمرد میرزا یحیی ازل، برادرش بود که نزد بهائیان «أَوَّلُ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ اللهِ» نامیده شد<sup>(۲)</sup>!

البته این ستیز و انکار، بی دلیل نبود. گروهی از بایان که ادعای حسینعلی را واهی می شمردند دلایلی داشتند و در رد او رسائلی نگاشتند که پاره‌ای از آنها را در اینجا یاد می‌کنیم:

۱- رساله علی محمد اصفهانی که با این مطلع آغاز شده است: «بِسْمِ رَبِّنَا الْحَيِّ الْوَحِيدِ. بِرِ سَالِكَانِ مَسْلُكِ حَقِيقَتِ وَ سَائِرَانِ بِيْدَايِ طَرِيقَتِ مَخْفِي نِيْسَتِ...» مؤلف این رساله، نسخه‌ای از آن را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ ه. ق. از تألیفش فراغت یافته بود برای حسینعلی بهاء فرستاد و اندکی پس از آن، به دست بهائیان در بغداد کشته شد!

۱- الكواكب الدرّیّة، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- یعنی: نخستین کسی که از خدا روی گرداند (نک: رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۹۶).

۲- رساله ملارجبعلی قهیر که با این عبارت آغاز شده است: «هو العلیّ العالیّ الأعلیّ. جوهر تسیح و ساذج تقدیس، سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست...» مؤلف این رساله نیز دو سال پس از قتل «علی محمد اصفهانی» به دست پیروان حسینعلی بهاء در کربلا به قتل رسید.

۳- تذکرة الغافلین، اثر محمدجعفر نراقی که در خلال آن پاره‌ای از نامه‌های میرزا حسینعلی را نیز نقل نموده است. نویسنده این رساله به سال ۱۲۸۶ در اتبار دولتی تهران مسموم شده و وفات یافت.

۴- نامه‌هایی که سیدمحمد اصفهانی ملقب به «أبا وحید» در ردّ دعوی میرزا حسینعلی بهاء و رفتار و کردار او نوشته و میرزا مصطفی کاتب بابی، آنها را به صورت یک مجلد درآورد. این نامه‌ها حاوی مطالب جالبی درباره بهایی‌گری است و نویسنده آنها نیز به دست بهائیان در عکا به قتل رسید.

۵- رساله «تنبيه النائمين» اثر عزّیه خانم، خواهر بزرگ میرزا حسینعلی، این رساله، بیش از رسائل دیگر شهرت یافت و سبب تألیفش آن بود که عباس افندی پسر میرزا حسینعلی، نامه‌ای به عمّه خود نگاشت و او را به پیروی از پدرش دعوت نمود. این نامه (که در جلد دوم مکاتیب عبدالبهاء<sup>(۱)</sup> آمده) به وسیله عزّیه خانم به تفصیل پاسخ داده شد.

رساله «تنبيه النائمين» در معرفی میرزا حسینعلی بهاء و شرح سوابق و لواحق رفتار او اهمیت به سزایی دارد.

خلاصه ادله گروه مزبور در ردّ ادعای حسینعلی به قرار ذیل است:

۱- علی محمد باب در کتاب «بیان فارسی» تصریح نموده که حکم نجاست از نطفه انسان در آیین بابی برداشته می شود مبادا در ذهن کسی خطور کند که نطفه «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» و یاران خاص او، ناپاک است و در این باره می نویسد:

«ملخص این باب آن که چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود... کُل را

۱- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، از صفحه ۱۶۲ تا ۱۸۶، چاپ مصر، به کوشش فرج الله کردی.

خداوند در ظلّ او مستظل فرموده و اذن طهارت داده... و ثمره آن این که کسی در حقّ آن تیر اعظم و ادّلی او، دون خطور طهارت نکند<sup>(۱)</sup>».

اما هنگامی که «اذن طهارت نطفه» صادر شد، میرزا حسینعلی در حدود ۳۲ سال داشته و سال‌ها از انعقاد نطفه وی می‌گذشته است! بنابراین، او نمی‌توانسته پیامبر موعود باب یا «من یظهره الله» باشد.

۲- علی محمد باب در کتاب «بیان فارسی» سفارش نموده که پیروانش کودکان را توییح نکنند و بعد از بلوغ آنها، بیش از پنج ضربه بر آنان نزنند مبادا «من یظهره الله» در میان ایشان باشد و دردمند و اندهناک گردد. چنان که نوشته است:

«نهی شده کُل را که طفل قبل از آن که به خمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حُزنی واقع سازند و بعد از بلوغ آن، زیاده از پنج ضربه خفیف تجاوز نکنند... ثمره این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کُل از بحر جود او متوجّد می‌گردند (یعنی من یظهره الله) حُزنی وارد نیاید<sup>(۲)</sup>».

اما به هنگام صدور این دستور، حسینعلی مازندرانی (بهاء) دوران کودکی و نوجوانی را طی کرده و حتی از خود علی محمد باب، دو سال بزرگتر بود. پس چگونه می‌توانست «من یظهره الله» باشد؟!

۳- علی محمد باب توقیعی نگاشته و دستور داده است که آن را در «مکتب‌خانه‌ها» بیاویزند تا مگر «من یظهره الله» آن را بخواند. صورت توقیع مزبور چنین است:

در مکتب‌خانه من یظهره الله منقور فرمایند

هو الأبهی. الله لا إله إلا هو العزيز المحبوب له ما فی السموات و ما فی الأرض و ما بینهما و هو المهیمن القیوم و انه لکتاب من الله المهیمن القیوم الی الله العزيز المحبوب علی أنّ البیان و من فیه هدیه منی إلیک موقناً علی أن لا إله إلا انت<sup>(۳)</sup>... الی آخره.

۱- بیان فارسی، ص ۱۷۶.

۲- بیان فارسی، ص ۲۱۷.

۳- تنبیه النائمین، ص ۵۹.



یعنی: «اوست نیکوتر. خدا است که معبودی جز او نبوده و چیره و دوست داشتنی است. هرچه در آسمان‌ها و در زمین و میان آن دو وجود دارد، از آن اوست و او گواه و کارگزار (عالم) است. و این کتابی است از سوی خدای گواه و کارگزار به سوی خدای چیره و دوست داشتنی (با این پیام) که کتاب بیان و هرچه در آن است، هدیه‌ای از طرف من، به تو می‌باشد در حالی که من یقین دارم که هیچ معبودی جز تو نیست...!»!

اما علی محمد باب هنگامی این سخنان را نگاشته که میرزا حسینعلی، مردی ریش و سیل‌دار بوده و به ادعای خودش، حتی در کودکی هم به مکتب‌خانه نرفته است. پس ادعای «من یظهره اللهی» از سوی او، دروغی آشکار شمرده می‌شود.

۴- علی محمد باب در کتاب بیان فارسی و عربی، احکامی را مقرر داشته که پادشاهان بابی باید آن را اجرا کنند. مثلاً در «بیان فارسی» می‌نویسد:

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيَّ كُلِّ مَلِكٍ يَبْعَثُ فِي دِينِ الْبَيَانِ أَنْ لَا يَجْعَلَ أَحَدٌ<sup>(۱)</sup> عَلَيَّ أَرْضَهُ مِمَّنْ لَمْ يَدْنِ بِذَلِكَ الدِّينِ...»<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «خداوند بر هر پادشاهی که در آیین بیان برانگیخته می‌شود واجب کرده تا کسی را که به آیین مزبور عقیده ندارد، در سرزمین خود باقی نگذارد...»<sup>(۳)</sup>!

و در کتاب «بیان عربی» می‌نویسد:

«مَنْ يَبْعَثُ فِي ذَلِكَ الدِّينِ مِنَ الْمَلِكِ يَبْنِي<sup>(۴)</sup> بَيْتًا لِلَّهِ عَلَى ابْوَابِ خَمْسَةِ ثَمَّ تَسْعِينَ...»<sup>(۵)</sup>.

یعنی: «کسی که در این دین به پادشاهی برانگیخته شود، خانه‌ای برای خدا بنا کند که دارای پنج در باشد سپس نود در...».

اما پیش از آن که آیین بیان، قوت بگیرد و پادشاهان بابی ظهور کنند، میرزا

۱- در اینجا «احد» غلط است و «أحداً» باید می‌نوشت زیرا که واژه مذکور در این مقام، مفعول به است.

۲- بیان فارسی، ص ۲۶۲.

۳- در اینجا علی محمد باب ادعای خدایی خود را به من یظهره الله نیز نسبت می‌دهد و نامه‌ای از خدا به سوی خدا می‌نویسد!

۴- «یبنی» باید بنویسد چون حرف عله هنگامی که فعل مجزوم می‌گردد، از آخر آن حذف می‌شود.

۵- بیان عربی، ص ۳۰.

حسینعلی مازندرانی پیدا شده و قوانین مذکور را نسخ کرده است. در این صورت احکام مورد بحث، برای چه کسانی صادر شده و به چه درد می خورده است؟! ۵- علی محمد باب، وصیت نموده که میرزا یحیی (ازل) کتاب بیان را تکمیل کند و قلب او را مستعد الهام خداوند شمرده و خطاب به وی نوشته است:

إذا انقطع عن ذلك العرش تفلوا من آيات ربك مايلقى الله على فواك ذكراً من عند الله إنه هو المهيمن القيوم<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «چون عرش از آن منقطع شد (پیوند عرش با علی محمد قطع گردید) آیات خدای خود را که بر قلب تو القاء می کند، بر می خوانی که تذکاری از سوی خدا بوده و او همان (خدای) گواه و کارگزار است».

از سوی دیگر میرزا یحیی، نخستین کسی است که حسینعلی بهاء را تکذیب نمود، پس چگونه میرزا حسینعلی می تواند موعود کتاب بیان باشد با آن که تکمیل کننده کتاب بیان، او را کاذب شمرده است؟! ۱

اینها چند نمونه از ادله کسانی است که دعوی «من يظهره اللهی» را از سوی حسینعلی بهاء، تکذیب کردند و در حقیقت ثابت نمودند که بهایی گری باطل اندر باطل است.

اینک باید ملاحظه نمود که میرزا حسینعلی در برابر این نویسندگان، چه واکنشی نشان داده است؟

جای شگفتی است که نویسندگان مذکور (به جز عزّیه خانم) پس از آن که مخالفت خود را با بهاء ابراز داشتند همگی به قتل رسیدند! و نمی توان باور کرد که میرزا حسینعلی از این کشتارها به کلی بی خبر یا ناراضی بوده است به ویژه که پسرش عبدالبهاء (عبّاس افندی) در رساله خود به عمّه اش عزّیه خانم می نویسد:

«(پدرم) با وجود این که وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف، زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق<sup>(۲)</sup> را همیشه خائف و هراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و

۱- نک: آخر بیان فارسی، ص ۳۳۰.

۲- یعنی آن دسته از بابی ها که از حسینعلی روی برگرداندند.

اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرأت مذمت نمی نمود و جسارت بر شناعت نمی کرد<sup>(۱)</sup>!

آیا این اعتراف نشان نمی دهد که میرزا حسینعلی بهاء، به گونه ای نهانی نقشی را ایفا می کرده که «حسن صباح» در قلع و قمع مخالفان خود به عهده گرفته بود؟! در اینجا جالب است که ملاحظه کنیم «عزیه خانم» چه پاسخی به این بخش از سخن عباس افندی داده و به مصداق اهل البیت ادرنی بما فی البیت چه اطلاعاتی را در اختیار دیگران نهاده است؟ وی می نویسد:

«... با آن ادعای حسینی کردن<sup>(۲)</sup>، اشرار شمر کردار را به دور خود جمع نمودند. از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد قطع کردند. از هر سری که جز تولای ایشان صدایی برآمد، کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد، بریدند و در هر دلی که در او، سوای محبت ایشان بود، شکافتند. اصحاب طبقه اول (از پیروان باب) که اسامیشان مذکور شد، از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند. سید اسماعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشانی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سیداحمد را به پیشدو، کارش را ساختند. میرزا رضا خالوی حاجی سیدمحمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص، جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنان که بعضی از مؤمنین دین بیان، عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می خواندند و می خندیدند:

اگر حسینعلی، مظهر حسین علی است      هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!  
و می گفتند که ما هر چه شنیده بودیم حسین، مظلوم بوده است نه ظالم<sup>(۳)</sup>!

۱- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲- حسینعلی بهاء ادعا داشته که با ظهور او، امام حسین بن علی علیه السلام به دنیا رجعت کرده است و عزیه خانم در اینجا، به ادعای مزبور اشاره می کند.

۳- تنبیه النائمین، ص ۱۵ و ۱۶.

از آنچه گذشت، اهل فراست می‌توانند دریابند که حسینعلی مازندرانی نیز همچون علی محمد شیرازی، مخالفان خود را مهدور الدّم می‌شمرد و ولی برخلاف علی محمد، این امر را کتمان می‌کرده است. با این همه گاهی لهیب کینه و خشم، از جان وی بیرون می‌زده چنان که در «لوح احمد»<sup>(۱)</sup> گفته است:

كن كشعلة النار لأعدائي!

یعنی: «با دشمنان من، همچون شعله آتش باش!»

و همین دستور، مریدان او را به کشتار مخالفان برمی‌انگیخته هر چند بهائیان ادعا می‌کنند که: «جمال أبهني»<sup>(۲)</sup> هیچ‌گاه کسی را مأمور قتل دیگران نکرده است! باید دانست که میرزا حسینعلی علاوه بر آن که در آثار خود به تلویح، حکم قتل مخالفانش را صادر نموده ضمناً دست و پای هم کرده است تا به برخی از ایرادهای آنان به گمان خودش پاسخ دهد ولی تلاش او به جایی نرسیده و مثل معروف را به یاد می‌آورد که «اگر برای دفاع از امر غلطی هزار دلیل آورده شود، غلط‌ها به هزارویک می‌رسند!» در اینجا مناسب است برخی از مدافعات حسینعلی بهاء را در برابر مخالفانش ملاحظه کنیم:

بهاء الله در کتاب «اشراقات» چنین می‌نویسد:

«یکی از اولیا - علیه بهاء الله - که از کأس استقامت نوشیده و ماسوی الله نزدش معدوم بوده، در ارض صاد با هادی دولت‌آبادی ملاقات نموده و آن غافل، ذکر نموده ماء نطفه را نقطه اولی حکم به طهارتش کرده‌اند لأجل حرمت نطفة من يظهره الله و در آن ایام، جمال قدم (میرزا حسینعلی) بیست و پنج ساله بودند و مقصودش از این کلمه، ردّ ظهور الله و نفی او و اثبات اوام خود بوده. اولاً آن که این کلمه از بیان است، می‌فرماید: در آن یوم، بیان نفع نمی‌بخشد و به آن تمسک ننمایید... ثانیاً بگوای غافل، نطفة من يظهره الله - روح ما سواه فداه - طاهر بوده و هست

۱- لوح احمد از الواح مشهور حسینعلی بهاء است و به مناسبت خطاب به احمد نامی، آن را لوح احمد نامیده‌اند. شوق افندی (نواده بهاء) این لوح را به انگلیسی ترجمه کرده است.

۲- جمال أبهني و جمال قدم از القاب حسینعلی بهاء (نزد بهائیان) است.

و آن نقطه مبارکه به ذکر احدی محتاج نه<sup>(۱)</sup>!

چنان که می بینید بهاء الله در صدد برآمده تا دو پاسخ به ایراد هادی دولت آبادی بدهد ولی در هر دو جواب، به مغالطه دست زده است زیرا اولاً: آنچه گوید که خود علی محمد باب تصریح نموده در ظهور من یظهره الله، کتاب بیان قابل تمسک نیست، این سخن مربوط به قوانین و احکام کتاب بیان است که قرار بوده با ظهور بعدی، منسوخ گردد نه تمام محتویات آن از قبیل عقاید، بشارات و غیره. وگرنه لازم می آید که بشارات های مکرر به اصل من یظهره الله و فضائل او هم در کتاب بیان، قابل تمسک نباشد پس چرا میرزا حسینعلی در آثارش بارها از آنها یاد می کند؟! ثانیاً: چنانچه طهارت نطفه من یظهره الله محتاج به حکم کسی نبود، لازم می آید که سخنان باب در این مورد لغو و گزاره باشد و چنین ادعائی پذیرفته بهاء نیست زیرا او سخنان باب را در کتاب بیان، سخنان خدا می شمرد. این است که در پایان کلامش کوشیده تا برای صدور حکم مذکور، علتی بتراشد و دفع اشکال کند از این رو می نویسد:

«باری مقصود آن حضرت (علی محمد) از ذکر این اذکار، اشتغال به ذکر آن محبوب بوده<sup>(۲)</sup>!»  
یعنی علی محمد، ذکر طهارت نطفه را از آن رو به میان آورده که از محبوب خود (من یظهره الله) یاد کرده باشد. ولی پرواضح است که این پاسخ، مشکل را حل نمی کند زیرا اشتغال به ذکر محبوب، به صدور حکم درباره طهارت «نطفه!» نیاز نداشت و علی محمد باب می توانست به صورت دیگری از موعود خود سخن گوید چنان که در موارد گوناگون از من یظهره الله یاد کرده است.

میرزا حسینعلی علاوه بر آنچه در کتاب اشراقات آورده، در کتاب «بدیع» نیز به طرفداران میرزا یحیی پرداخته و ایرادهای آنان را با پرخاشگری و ناسزاگویی پاسخ داده است. مثلاً در باره «میرزا مهدی گیلانی» که گفته بود: چگونه می شود بدون آن که آئین باب به کمال رسد و وعده های او محقق شود، شخص تازه ای ظهور کند و آئین وی را نسخ نماید؟ نوشته است:

۱- کتاب اشراقات، اثر میرزا حسینعلی بهاء، ص ۲۴ و ۲۵.

۲- اشراقات، ص ۲۶.

«قل یا أيتها الحمير<sup>(۱)</sup> حق آنچه بفرماید، حق است و به کلمات مشرکین باطل نشود بلکه آنچه الیوم بطلانش أظهر من الشمس است آنفس خود معرضین بوده و خواهد بود. قل خذ زمامک یا ایها المکار و یا ایها المتوهم الذی ما شهدت عين الدهر مثلك. نمی دانم به کدام نفس آن نفوس را شبیه نمایم چه که در اعراض، شبه و کفو و مانند ندارند. بگو به آن مشرک ملقی که ای غافل، حق را باطل مدان و کلمات حق را باطل مشمر...<sup>(۲)</sup>»!

خلاصه، پس از چند صفحه تندگویی و پرخاش نمودن به مخالفان، به میرزا مهدی چنین پاسخ می دهد که: «تکمیل دوره، به نفس خود ظهور بوده و خواهد بود<sup>(۳)</sup>»! یعنی تمام وعده های باب، به شخص بهاء منتهی می شود و نفس ظهور وی، کمال آئین باب است. البته این قبیل پاسخ ها، افراد منصف و کاوشگر را قانع نمی کند زیرا وعده های باب مبنی بر ظهور پادشاهان بابی و غیره، پیش از ظهور من یظهره الله باید صورت پذیرد تا دوره باب به کمال رسد.

### من ذات خداوندی هستم!!

در خلال تندگویی بهاء به هادی دولت آبادی در کتاب «اشراقات» ملاحظه کردیم که وی از ظهور خود به «ظهور الله» تعبیر نموده است. این تعبیر، گاهی صورت غریب و حتی مضحکی پیدا می کند چنان که در آثار ذیل دیده می شود:

۱- حسینعلی مازندرانی (بهاء) در کتاب «مبین» ادعای خدایی را به جایی رسانده که می نویسد:

«قل لا یرئ فی هیکلی إلا هیکل الله و لافی جمالی إلا جماله و لافی کینونتی إلا کینونته و لافی ذاتی إلا ذاته و لافی حرکتی إلا حرکته و لافی سکونی إلا سکونه و لافی قلمی إلا قلمه العزیز المحمود<sup>(۴)</sup>».

یعنی: «بگو در هیکل من جز هیکل خدا دیده نمی شود و نه در زیبایی من جز

۱- حمیر، جمع حمار به معنی «خران» است! ۲- کتاب بدیع، اثر حسینعلی بهاء، ص ۱۷۴.

۳- بدیع، ص ۱۷۶.

۴- کتاب مبین حسینعلی بهاء، ص ۱۷ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع).

زیبایی او، و نه در هستی من جز هستی او، و نه در ذات من جز ذات او، و نه در حرکت من جز حرکت او، و نه در سکون من جز سکون او، و نه در قلم من جز قلم چیره و ستوده او دیده نمی شود!»

۲- بهاء الله، شهر «عکا»<sup>(۱)</sup> را که در آنجا به تبعید می گذرانید «زندان اعظم» خوانده و در کتاب «مبین»، خود را خدای زندانی! می شمرد و می نویسد:  
«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَسْجُونُ الْفَرِيدُ»<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «هیچ خدایی جز من که (در عکا) زندانی شده و یگانه ام وجود ندارد!»  
باز در کتاب «مبین» می نویسد:

«قَدْ افْتَخِرَ هَوَاءُ السَّجْنِ بِمَا صَعِدَ إِلَيْهِ نَفْسَ اللَّهِ لَوْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ»<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «هوای زندان به خاطر این که نفس خدا به سوی آن بالا رفته، افتخار نموده است اگر شما از اهل معرفت باشید!»

۳- همچنین میرزا حسینعلی در کتاب مزبور می نویسد:

«إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ مَنَعُوهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَحْبَاءِهِ إِنْ هَذَا إِلَّا ظَلَمَ مَبِينٌ»<sup>(۴)</sup>.

یعنی: «کسی که جهان را برای خود خلق کرده است نگذاشتند تا به یکی از دوستان خود نگاه کند، این جز ستمی آشکار نیست!»

و نیز در همان کتاب می نویسد:

«إِنَّ الَّذِي عَمَّرَ الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ قَدْ سَكَنَ فِي أَخْرَبِ الْبِلَادِ بِمَا اِكْتَسَبَ»<sup>(۵)</sup> أَيْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>(۶)</sup>.

یعنی: «کسی که جهان را برای خود آباد کرده است، در اثر کارهای ستمگران در ویران ترین شهرها (عکا) ساکن شده است!»

باید بررسی کرد که این ادعاها از کجا سرچشمه گرفته و گوینده اش از چه کسی

۱- عکا نام شهری در فلسطین است که یونانیان آن را «بتولیمایس» می نامیدند و در اوائل دوره اسلامی، به دست مسلمانان افتاد.

۲- مبین، ص ۲۲۹.

۳- مبین، ص ۳۹۶.

۴- به کار بردن واژه «اكتسب» در اینجا غلط است و باید «اكتسبت» آورده شود زیرا فاعل آن به صورت جمع (آیدی) آمده چنان که در قرآن کریم می خوانیم: بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (الروم: ۴۱)

۵- مبین، ص ۲۲۹.



تقلید نموده و مقصود وی از این سخنان چه بوده است؟

خود حسینعلی بهاء اعتراف نموده که در ادعای الوهیت از علی محمد باب پیروی کرده است همان‌گونه که در کتاب «بدیع» می‌نویسد:

«إِنَّهُ يَقُولُ حِينَئِذٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا كَمَا قَالَ النُّقْطَةُ مِنْ قَبْلِ (۱)».

یعنی: «او (حسینعلی بهاء) در این هنگام می‌گوید همانا من خدا هستم، جز من خدایی نیست همان‌طور که پیش از این، نقطه اولی (علی محمد باب) چنین سخنی گفت».

ولی ما می‌دانیم که پیشگامان باب و بهاء در این ادعا، برخی از صوفیان و قلندران بوده‌اند که دعوی «أَنَا الْحَقُّ» (۲) و «لَيْسَ فِي جُبَّتِي إِلَّا اللَّهُ» (۳) و «سُبْحَانِي مَا أَعْظَمَ شَانِي» (۴) داشتند چنان که شرح دعاوی ایشان در کتب صوفیه به ویژه در «تذكرة الأولياء» اثر شیخ عطار آمده است (۵).

صوفیان مزبور مدعی بودند که در مقام «فناي نفس» و «بقاء بالله» حق دارند چنان سخنانی را بر زبان آورند زیرا در آن حال، وجودشان به کلی فانی و مضمحل در خدا می‌شود و به مقام «مظهریت تامه» می‌رسند و در آن حال، به قول عطار: حِكَايَةُ عَنِ اللَّهِ سخن می‌گویند! میرزا حسینعلی هم عیناً از صوفیان تقلید نموده و اصطلاحات ایشان را دستاویز قرار داده و به بهانه فنا و بقا، دعوی خدایی به راه انداخته است چنان که در لوح مخصوص و بلند بالایی که برای «آقا نجفی اصفهانی» فرستاده، می‌نویسد:

«آن جناب یا غیر گفته: سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ است و بابی‌ها به ربوبیت و الوهیت (در باره غیر خدا) قائلند. یا شیخ! این مقام، مقام فناي از نفس و بقاء بالله است و این کلمه (ادعای الوهیت) اگر ذکر شود مُدِلُّ بر نیستی

۱- کتاب بدیع، ص ۱۵۴.

۲- این سخن، منسوب به حسین بن منصور ملقب به حلاج است.

۳- یعنی: «در جامه پشمینه من جز خدا کسی نیست»!

۴- این سخن، منسوب به بایزید بسطامی است.

۵- نک: تذكرة الأولياء، ص ۱۶۶ و ۵۸۹، چاپ تهران (انتشارات زوار).

بَحْتِ بَاتِ اسْت. این مقام لأَمَلِكْ لِنَفْسِي نَفْعاً و لَاضِراً و لَامُوتاً و لَاحْيَاةً و لَانْتِشُوراً اسْت. یا شیخ! علمای عصر در تجلیات سِدْرَةُ بِيَانِ لِابْنِ عِمْرَانَ در طور عرفان چه می‌گویند؟ آن حضرت، کلمه را از سِدْرَةِ اِصْغَاءِ نموده و قبول فرمود<sup>(۱)</sup>.

بنابراین روشن شد که باب و بهاء تحت تأثیر صوفیگری به ادعای خدایی برخاسته‌اند و مخصوصاً میرزا حسینعلی که مدت‌ها در میان صوفیان تهران و سلیمانیه به سر برده، به مرور زمان این درس را آموخته است. با این همه چون شاگرد زیرکی نبوده از یک نکته اساسی و باریک غفلت ورزیده و آن این است که در طریقت تصوّف کسی که به مقام فنا برسد دیگر به هیچ وجه مقام «خَلْقِيَّت» را در خود نمی‌بیند بلکه یکسره صفات جمال و جلال خالق را در آینه نفسش مشاهده می‌کند و به شیشه‌ای بلورین می‌ماند که چون از خود رنگی ندارد، جز درخشش خورشید چیزی را نشان نمی‌دهد. چنین کسی که مظهر جمال و جلال حق شده، دیگر نمی‌تواند بگوید که من خدای زندانیم! و دشمنانم مرا از دیدن دوستانم محروم کرده‌اند و یا در ویران‌ترین شهرها گرفتارم ساخته‌اند! زیرا که این امور از احوال در ماندگان عالم خلق است نه از اوصاف جمال و جلال ذات حق. موسی بن عمران علیه السلام نیز که از شجره مبارکه ندائی شنید، آن نداء همان‌گونه که در قرآن مجید آمده: اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ (القصص: ۳۰) و اِنَّهٗ اَنَا الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ (النمل: ۹) بود یعنی ندائی که از ربوبیت و عزّت و حکمت خداوند حکایت می‌کرد نه از این امر که: من خدای زندانی و محروم و مظلوم هستم چنان که میرزا حسینعلی گفته است. صوفیان نیز در مقام فنا، از «اَنَا الْحَقُّ» و «سُبْحَانِیْ مَا اَعْظَمَ شَانِیْ» دم زده‌اند، نه از «اَنَا الْمَسْجُونُ» و «اَنَا الْمَحْرُومُ»!

پس جناب بهاء، درس صوفیگری را هم به درستی نخوانده و از اسرار آن آگاه نشده است. هر چند این درس از پایه و بنیاد باطل شمرده می‌شود و میرزا حسینعلی نمی‌باید راه تقلید از آن را می‌پیمود زیرا که اساساً هیچ مخلوقی - هر چند پاک و

۱- لوح شیخ محمد تقی اصفهانی (معروف به نجفی) ص ۳۱ و ۳۲ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، سنه ۱۱۹ بدیع).

مهدب باشد - نمی تواند مظهر کامل ذات حق و نمایانگر حقیقت او به شمار آید، چرا که مخلوقات، همواره نیازمند و فقیرند و موجود فقیر چگونه می تواند مرآت ذات غنی شود؟ آفریدگانی که ذاتاً قابل فنا و نیستی اند چطور می توانند مظهر ذات باقی باشند؟ ممکناتی که محاط در علم و قدرت واجب الوجودند، از چه راه می توانند کنه مجهول و ذات محیط او را نشان دهند؟ کسانی هم (چون صدرالدین شیرزای و دیگران) که به تجلی ذات حق، قائل شده اند گفته اند:

فُكِّلَ مِنْهَا يَنَالُ مَنْ تَجَلَّى ذَاتِهِ بِقَدْرِ وَعَائِهِ الْوُجُودِي (۱).

یعنی: «هر یک از آفریدگان به اندازه گنجایش وجودی خود از تجلی ذات او بهره می گیرد».

به قول شاعر:

بَرَدَ آبُ زَيْنِ بَحْرِ فَيُورِزُهُ أَيُّ بَغْنَجَائِشِ خَوِيشِ هَر كُوزُهُ أَيُّ

آری، هر مخلوقی چنان که در شأن اوست خدا را می نماید نه چنان که در شأن خداست! فَنِعْمَ مَا قَالَ الْحَافِظُ:

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک پس ادعای مظهریت تامه، خواب و خیالی بیش نیست و در خور اعتنا نمی باشد. ماجرای تکلم خداوند با موسی (ع) در بیابان سینا نیز کمترین پیوندی با مظهریت تامه برای صحرا و درخت ندارد! صحرا و درخت، ظرفی برای ظهور کلام خدا بودند تا موسی (ع) آن را بشنود، نه مرآت ذات حق و صفات ذاتی پروردگار.

کلام ربّانی و آیه قرآنی هم که میرزا حسینعلی آن را تقطیع نموده و در لوح خود آورده است، هرگز مجوز ادعای خدایی شمرده نمی شود. در آن آیه شریفه می فرماید:

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (الأعراف: ۱۸۸).

یعنی: «بگو (ای پیامبر) من مالک سود و زیانی برای خود نیستم مگر آنچه را که خدا خواسته باشد و اگر غیب می دانستم خیر بسیار فراهم می آوردم و زیانی به من نمی رسید، من تنها بیم دهنده و نویدرسان هستم برای گروهی که ایمان می آورند».

پرواضح است که این آیه، درباره نفی مالکیت از پیامبر اسلام و اظهار بندگی او آمده است، نه برای ادعای خدایی! و جز با مرتبه عبودیت و رسالت با هیچ مقامی نمی سازد. اساساً خود را ستودن و کار را به دعوی خداوندی کشیدن، شیوه پیامبرنمایان متکبر است نه سیره پیامبران راستین و فروتن که همگی می گفتند:

إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (ابراهیم: ۱۱).

یعنی: «ما جز بشری همانند شما نیستیم اما خدا به هر کس از بندگانش که بخواهد (با وحی خود) منت می نهد و ما را نرسد که هیچ معجزه‌ای آوریم مگر به اذن خدا و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند».

شگفت آور است که حسینعلی مازندرانی برعکس پیامبران متواضع حق، دیدار خود را عین دیدار خدا شمرده و در «لوح» ارسالی برای شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی می نویسد که مراد از لقای خداوند، دیدار اوست که «قائم مقام خدا» شمرده می شود چنان که گوید:

مقصود از لقا (الله) لقاء نفسی است که قائم مقام اوست ما بین عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نیست<sup>(۱)</sup>!

با آن که در قرآن مجید لقاء الله، به «ملاقات یا حساب خدا» تفسیر شده یعنی آدمی در محکمه عدل الهی حضور پیدا کند و به حساب اعمالش رسیدگی شود. چنان که در سوره حاقه از قول اهل لقاء می فرماید:

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ (الحاقه: ۲۰).

یعنی: «همانا من به ملاقات با حسابم (در پیشگاه خدا) امیدوار بودم».

اما حسینعلی بهاء که می‌پنداشته در هیکل او جز خدا کسی نیست! (لایثری فی هیکلی إلهیکل الله<sup>(۱)</sup>) لقای خداوند و بهشت الهی را همان دیدار خود می‌شمارد و در کتاب «مبین» می‌نویسد:

قال أين الجنة و النار؟ قل الأولى لقائی و الأخری نفسک أيتها المشرك المرتاب<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «پرسید که بهشت و آتش کجا است؟ بگو: اولی، دیدار من است و دیگری، نفس تو است ای مشرکی که درباره من شک روا می‌داری!»

### من فعال مايشاء هستم!

باری، حسینعلی مازندرانی چون عَلم الوهیت برافراشت، گمان کرد که حق دارد بنا به میل و اراده شخصی، هر حکمی را درباره دیگران صادر نماید و هر تکلیفی را بر آنان بار کند. از همین رو در آغاز کتاب «اقدس» که کتاب قانون یا «آیین‌نامه بهایی‌گری» شمرده می‌شود، می‌نویسد که مقام وی، مقام نفس خدا در عالم امر و خلق است (الذی کان مقام نفسه فی عالم الأمر و الخلق<sup>(۳)</sup>) و در کتاب «اشراقات» نسبت به ظهور خود می‌گوید: «حق جل جلاله با عَلمِ یَفْعَلُ ما یَشَاء آمده<sup>(۴)</sup>!» و بدین دستاویز، خویشتن را «قبله‌گاه» مریدانش شمرده و دستور داده است که چون نماز می‌گزارند، رو به سوی وی آورند چنان که گفته است:

و إذا أردتم الصلوة وتوا وجوهكم شطری الأقدس المقام المقدس... و عند غروب شمس الحقيقة و التبیان، المقرّ الذی قدرناه لكم<sup>(۵)</sup>.

یعنی: «چون خواستید که نماز بگذارید، روی خود را به سوی مقام اقدس و مقدّس من بگردانید... و به هنگام غروب خورشید حقیقت و بیان (یعنی در زمان مرگ من) روی به جایگاهی آورید که برایتان قرار داده‌ایم.»

۱- کتاب مبین، ص ۱۷. ۲- کتاب مبین، ص ۲۳۲.

۳- کتاب اقدس، اثر حسینعلی بهاء، ص ۲، چاپ بمبئی سنه ۱۳۱۴.

۴- کتاب اشراقات، اثر حسینعلی بهاء، ص ۱۷.

۵- کتاب اقدس، ص ۳ و ۴.

البته معلوم نیست حسینعلی بهاء چگونه انتظار داشته که پیروانش در زمان حیات وی، روی به طرف او گردانند و حسینعلی را قبله گاه نماز قرار دهند؟ زیرا موجود متحرک را نتوان قبله گاه نماز ساخت و وسیله‌ای که هر لحظه جایگاه دقیق او را نشان دهد هم در دست نیست. ولی حسینعلی این مشکل را حل نموده و گفته است که اگر من، «آب زلال» را چون «باده ناب» دانستم و یا «آسمان» را همچون «زمین» شمردم، هیچ کس حق اعتراض ندارد و باید بدون دلیل بپذیرد! چنان که در کتاب «اشراقات» می‌نویسد:

لو يحكم على الماء حكم الخمر و على السماء حكم الأرض و على النور حكم النار، حق لا ريب فيه و ليس لأحد أن يعترض عليه أو يقول لِمَ و بِمَ<sup>(۱)</sup>؟

یعنی: «اگر (بهاء) درباره آب، حکم باده را صادر کند و درباره آسمان چون زمین حکم نماید و درباره نور مانند آتش فتویٰ دهد، همگی درست است و شک در آن نیست و هیچ کس را نرسد که بر آن اعتراض کند یا چون و چرا نماید!»

### مقام خاتمیت، مرا از ادعا باز نمی‌دارد

در اینجا میرزا حسینعلی با مشکل دیگری روبرو شده و بر خود لازم دانسته تا آن را حل کند. این مشکل اساسی آن است که مسلمانان به حکم قرآن مجید، پیامبر اسلام را «خاتم پیامبران» می‌دانند و شریعتی را که وی آورده، نسخ ناپذیر می‌شمرند چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (الأحزاب: ۴۰).

یعنی: «محمد، پدر هیچ یک از رجال شما نیست ولی فرستاده خدا و بازپسین پیامبران است و خدا به هر چیزی داناست».

واضح است که این موضوع مانعی برای شریعت‌سازی میرزا حسینعلی در میان

مسلمانان پیش می‌آورد، پس باید راه چاره‌ای می‌اندیشید و پاسخی به آن می‌داد. مبلغان بهایی معمولاً واژه «خاتم» را در آیه مذکور به معنای «مهر» یا «انگشتری» حمل می‌کنند و ادعا دارند که پیامبر اسلام (ص) به منزله انگشتر پیامبران یعنی زینت آنها بوده است، نه آخرین ایشان! و توجه ندارند که انگشتری را از آن‌رو «خاتم» گفته‌اند که در روزگار کهن، ذیل نامه‌ها را با آن مهر می‌زدند و به پایان می‌بردند. پس در این نام‌گذاری، باز هم اعتبار بازپسین بودن در نظر گرفته شده که با معنای اصلی لغت موافقت دارد. شاهد این ادعا، کتاب قدیمی و معتبر «مقایس اللغه» اثر □ واژه‌شناس بزرگ عرب، احمد بن فارس (متوفی به سال ۳۹۵ ه. ق.) است که در ذیل لغت «ختم» می‌نویسد:

هُوَ بُلُوغٌ آخِرِ الشَّيْءِ، يُقَالُ خَتَمْتُ الْعَمَلَ وَخَتَمْتُ الْقَارِئَ السُّورَةَ. فَأَمَّا الْخَتْمُ وَهُوَ الطَّبْعُ عَلَى شَيْءٍ فَذَلِكَ مِنَ الْبَابِ أَيْضاً، لِأَنَّ الطَّبْعَ عَلَى الشَّيْءِ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْدَ بُلُوغِ آخِرِهِ فِي الْإِحْرَازِ وَالْخَاتَمُ مُشْتَقٌّ مِنْهُ لِأَنَّ بِهِ يُخْتَمُ... وَالنَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنَّهُ آخِرُهُمْ<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «ختم به معنای رسیدن به آخر هر چیز است. گفته می‌شود: ختمتُ العمل یعنی کار را به پایان رساندم و ختمتُ القارئ السورة یعنی خواننده قرآن، سوره را به پایان برد. اما ختم به معنای مهر نهادن بر چیزی نیز از همین باب است زیرا مهر نهادن را جز بعد از رسیدن به پایان هر نامه و حفظ آن، به کار نمی‌برند و خاتم نیز از ختم مشتق شده است از آن‌رو که به وسیله خاتم، امور پایان می‌پذیرد و پیامبر ما - صلی الله علیه و سلم - خاتم پیامبران شمرده می‌شود چرا که وی آخر ایشان است».

بنابراین در صورتی که «خاتم» را در آیه شریفه به معنای حقیقی لغت حمل نکنند بلکه آن را مجاز بشمرند و به مهر و انگشتری تشبیه نمایند، باز هم ناگزیر باید آن را چون انگشتر و مهری به تصور آورند که آخر کار را نشان می‌دهد یعنی نامه‌های پیامبران و پیام ایشان بدو پایان می‌گیرد.



اما میرزا حسینعلی بهاء در آثار خود، راه دیگری را پیموده و خاتم النبیین را - برعکس مبلغان بهایی - در معنای حقیقی آن به کار برده است جز آن که بنا بر عادت معمولش، در این باره نیز به عرفان بافی روی آورده و تأویل‌گرایی نموده است و چنان که قبلاً گفتیم این تلاش عقیم و راه نامستقیم را از آن رو پیش گرفته که سدّ شریعت‌سازی را از پیش پای خود بردارد و فعّال مایشاء بودن یا خدایی خویش را کاملاً نشان دهد. از این رو در کتاب «ایقان» می‌نویسد:

«چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر «خاتم النبیین» متحجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند... بعد از آن که بر آن جمال ازلی (پیامبر اکرم اسلام ص) صادق می‌آید با این که فرمودند: منم آدم اوّل، همین قسم صادق می‌آید که بفرمایند، منم آدم آخر. و همچنان که بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند، همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود»<sup>(۱)</sup>!

در اینجا چنان که ملاحظه می‌شود میرزا حسینعلی، خاتم النبیین را به معنای انگشتی پیامبران، تفسیر ننموده بلکه به همان معنای اصلی لغت یعنی آخرین پیامبر (به قول خودش: آدم آخر) حمل کرده است جز آن که ادّعا دارد همان‌گونه که پیامبر اسلام (ص) فرموده: منم بدء انبیاء و آدم اوّل (یعنی نخستین پیامبر) می‌تواند ادّعا کند که: منم آدم آخر یا آخرین پیامبر!

بطلان این سخن واضح است زیرا در قرآن کریم تصریح شده که محمّد، خاتم النبیین است ولی در سراسر قرآن کلمه‌ای از این مقوله وجود ندارد که پیامبر اسلام، بدء انبیاء یا نخستین پیامبر است تا بتوانیم ادّعا کنیم که خاتم النبیین تعبیری مجازی به شمار می‌رود نه حقیقی.<sup>(۲)</sup> بلکه برعکس، در قرآن مجید به تصریح آمده که محمّد،

۱- کتاب ایقان، اثر حسینعلی بهاء، چاپ مصر، ص ۱۲۶.

۲- بهاء در آثارش اعتراف نموده که تعبیر «خاتم النبیین» از محکّمات قرآن مجید است و اگر کسی ظاهر آن را قبول کند هرگز نمی‌پذیرد که همواره پیامبرانی خواهند آمد (چنان که او ادّعا می‌کند) و در این باره می‌نویسد: «ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکّمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب، هرگز اقرار ننماید بر این که نبی از اوّل الأوّل بوده و الی آخر

نو در آمد پیامبران نیست یعنی نخستین پیامبری نمی باشد که به سوی خلق فرستاده شده و هدایت آنان را بر عهده گرفته است چنان که در سوره احقاف می فرماید:

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ... (الأحقاف: ۹).

یعنی: «بگو که من، نو در آمد پیامبران نیستم».

در کتب حدیث هم به هیچ وجه اثری از این ادعا دیده نمی شود که پیامبر اسلام (ص) فرموده باشد: منم آدم اوّل یا منم بدء انبیاء. ولی آثار فراوانی وجود دارد که پیامبر اسلام (ص) فرموده است:

أنا آخِرُ الأنبياء<sup>(۱)</sup> (من آخرین پیامبرم).

أنا خاتم النبیین لانیّی بعدی<sup>(۲)</sup> (من بازسین پیامبرانم، پیامبری پس از من نیست).

إن الرسالة و النبوة قد انقطعت فلا رسول بعدی و لانیّی<sup>(۳)</sup> (همانا رسالت و پیامبری

قطع شده و هیچ رسول و پیامبری پس از من نیست).

و امثال این آثار که در کتب شیعه و سنی با اسناد فراوان گزارش شده است. بنابراین، راه حل حسینعلی بهاء به بن بست می رسد و قرآن کریم و پیامبر گرامی اسلام (ص) به او اجازه تشریح نمی دهند به ویژه که وی در یکی از الواحش سخنی گفته که راه را کاملاً بر خود بسته است. در آنجا نسبت به پیامبر عظیم الشأن اسلام (ص) می نویسد:

و الصلوة و السلام علی سید العالم و ربّی الأمم الّذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و أصحابه دائماً أبداً سرمداً<sup>(۴)</sup>.

یعنی: «درود بر سرور جهان و ربّی امت ها که رسالت و نبوت بدو پایان گرفت و بر خاندان و یارانش درود همیشگی و پاینده و جاودان باد».

---

→ الآخر خواهد آمد.» (مائدة آسمانی، گردآوری عبدالحمید اشراق خاوری، ج ۷، ص ۳۰، از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۹، چاپ استانبول.

۲- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۹۹، چاپ استانبول.

۳- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۳، چاپ استانبول.

۴- نک: کتاب «اشراقات» و الواح ضمیمه آن در صفحه ۲۹۳.

با این اعتراف صریح، هر منصفی به شگفتی می‌افتد که حسینعلی بهاء دیگر چگونه به خود اجازه داده تا دین‌سازی کند و از نسخ قرآن و شریعت اسلام دم زند و احکام و شرایع جدیدی بیاورد؟!

مبلغان بهایی به این مشکل حل ناشدنی چنین پاسخ داده‌اند که حضرت بهاء‌الله در رساله «جواهر الأسرار» و در کتاب «ایقان» فرموده‌اند که قرآن مجید پس از ذکر «خاتم النبیین» از لقای خداوند در روز قیامت یاد کرده است ضمناً جمال مبارک (یعنی بهاء) لقای خداوند و قیامت موعود را با دیدار و قیام خود تطبیق فرموده‌اند! بنابراین هر چند نبوت و رسالت به حضرت محمد (ص) پایان پذیرفته است ولی دوره بهاء‌الله، دوران قیامت کبری و لقای الهی است که پس از اتمام عصر نبوت می‌آید<sup>(۱)</sup>. مبلغ بهایی عبدالحمید اشراق خاوری، ضمن کتاب «أقداح الفلاح» در این باره می‌گوید:

«حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان معنی خاتم النبیین را به اوضح بیان ذکر فرموده‌اند و در الواح مبارکه از حضرت رسول (ص) این‌طور تعبیر فرموده که: *بِهِ انْتَهَتْ النَّبُوءَةُ وَ الرَّسَالَةُ*، و تشریح فرموده‌اند که مقصود از ختم نبوت و رسالت به حضرت محمد (ص) همانا مژده و بشارت لقاءالله در قیامت است که یوم‌الله ظاهر می‌شود و مظهر امرالله (یعنی باب و سپس بهاء) بر سریر خلافت الهیه مستقر می‌گردد<sup>(۲)</sup>».

باید گفت: آری، قرآن مجید پس از دوران نبوت پیامبر اسلام (ص) جز از ظهور قیامت و لقای خداوند خبری نداده است ولی همان‌گونه که میرزا حسینعلی و

۱- چنان که میرزا حسینعلی در رساله «جواهر الأسرار» می‌نویسد: ان الله تبارک و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوة فی شأن حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه کما نزل فی ملکوت العزّه: «ولکنه رسول الله و خاتم النبیین» وعد العباد بلقائه یوم القيامة (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۴۹، رساله جواهر الأسرار، از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع) یعنی: «خداوند تبارک و تعالی، مقام نبوت را در شأن دوست و برگزیده و بهترین بندگانش به پایان رسانید چنان که از بارگاه سلطنت و عزت (این آیه) نازل شد: [لیکن او فرستاده خدا و بازپسین پیامبران است] آنگاه بندگانش را به ملاقات خود در روز قیامت وعده داد».

۲- اقداح الفلاح، ج ۲، اثر اشراق خاوری، ص ۱۴۲ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع).

پیروانش اعتراف نموده‌اند، قیامت موعود و لقای الهی هنگامی فراخواهد رسید که نبوت و رسالت پایان پذیرفته باشد یعنی دیگر شرایع دینی و تکالیف مذهبی حکومت نکنند. بنابراین باب و بهاء چگونه به تألیف کتاب «بیان» و «اقدس» پرداخته و دوباره، پای حلال و حرام و شریعت و احکام را به میان کشیده‌اند؟ آیا این کوسه ریش پهن، معنا و مفهوم درستی دارد؟!

حقیقت نیز همین است که قرآن مجید قیامت موعود و لقای معبود را ملازم با روز حساب و پاداش شمرده است، نه روز تشریح قوانین جدید و تکالیف تازه. چنان که هر پژوهشگر منصفی از مطالعه قرآن کریم بدین نتیجه روشن می‌رسد و نیز به وضوح درمی‌یابد که ملاقات خدا در قرآن به ملاقات با حساب الهی تفسیر شده است چنان که می‌فرماید، *إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ*. (الحاقه: ۲۰ تا ۲۲) و بهترین شیوه تفسیر، آن است که قرآن را با خود قرآن توضیح دهند.

۹

دلایل  
حسینعلی بهاء

## دلیل‌سازی در بغداد و عکا!

میرزا حسینعلی بهاء پس از آن که در بغداد ادّعی من یظهره اللهی نمود و با مخالفت شدید برادرش میرزا یحیی و گروهی از بایبان برخورد کرد، در سال ۱۲۸۰ ه. ق. از بغداد به اسلامبول تبعید گشت و از آنجا به ادرنه و سپس به عکا فرستاده شد. علت این نفی و تبعید دو چیز بود. یکی اختلاف سخت و خصومت آمیزی که میان پیروان حسینعلی و یاران یحیی پدید آمد و موجب کشتاری چند شد و دیگر، مخالفت‌های تندی که بهاء و پیروانش با علمای ایران (ساکن عراق) از خود نشان دادند. به طوری که این فتنه در نامه میرزا سعیدخان - وزیر خارجه ناصرالدین شاه - منعکس شده و در آنجا (بنا به گزارش یکی از منابع بهایی) نوشته است:

«... او (حسینعلی بهاء) هیچوقت در خفیه از فساد و اضلال سفها و مستضعفین جهال خالی نبوده و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم دست می‌زد، مثل مقدمه جناب فضائل نصاب، آقای آخوند ملا آقا دربندی که زخم‌های منکر به قصد کشتن به او زدند و تقدیر در بقای چند رفته و مساعدت نمود و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد...»<sup>(۱)</sup>.

در همین نامه دستور داده شد که سفیر ایران از دولت عثمانی بخواهد تا حسینعلی نوری را از عراق به محلّ دیگری تبعید کند تا ایرانیان از فتنه و فساد او در امان مانند چنان‌که می‌نویسد:

«... هر چه زودتر قرار بدهند که این مفسد و چند نفر خواص او را از بغداد به جای دیگر از

---

۱- نک: کتاب «حضرت بهاءالله» اثر محمد علی فیضی، ص ۱۴۸، چاپ مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.

داخلهٔ مملکت عثمانی که دسترس به حدود ما نداشته باشد جلب و توقیف نمایند که راه فتنه و فساد آنها مسدود شود<sup>(۱)</sup>».

در پی این درخواست، دولت عثمانی میرزا یحیی را به جزیرهٔ قبرس و میرزا حسینعلی را به عکا فرستاد و ازلی‌ها را از بهایی‌ها جدا کرد. بدین ترتیب حسینعلی بهاء در شهر عکا (زندان اعظم!) ساکن شد و مجال پیدا کرد تا علاوه بر نوشته‌های گذشته، آثار دیگری را نیز در آنجا به نگارش درآورد و به اطراف و اکناف ارسال دارد. اینک باید بینیم که وی روی هم‌رفته در بغداد و عکا چه سخنانی گفته و چه دلایلی در اثبات ادعاهای خود آورده است؟

### معجزه‌ای در بین نیست!

یکی از آثاری که حسینعلی بهاء در بغداد نگاشته «صحیفهٔ شطیّه» نام دارد. عبدالحمید اشراق خاوری (مبلغ بهایی) در کتاب «رحیق مختوم» صورت رسالهٔ مذکور را آورده و دربارهٔ آن می‌نویسد:

«چون نسخهٔ صحیفهٔ شطیّه بسیار قلیل است حسب الوعده در این مقام آن لوح مبارک را مدرّج می‌سازد<sup>(۲)</sup>».

در آغاز این صحیفه، میرزا حسینعلی اعتراف می‌کند که هیچ معجزه‌ای ندارد و آنچه در این باره به او نسبت می‌دهند، دروغ و ساختگی است چنان‌که گوید:

«آنچه از ظهورات معجزات که ذکر شد، آنچه نسبت به این حقیر است کذب افتراء المکذّبون<sup>(۳)</sup>» (یعنی دروغی است که تکذیب‌کنندگان آن را به من نسبت داده‌اند).

اما معجزات انبیای گذشته را تصدیق می‌نماید و حتی به منکران آنها پاسخ می‌دهد و می‌نویسد:

«بلی اگر گفته شود که معجزات که منسوب به انبیای قبل شده اگر صدق بود حال هم باید

۱- نک: کتاب «حضرت بهاءالله» ص ۱۵۱.

۲- رحیق مختوم، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، ج ۱، ص ۲۸۴، (چاپ لجنهٔ ملی نشر آثار امری، سنه ۱۰۳ تاریخ بدیع).

۳- رحیق مختوم، ج ۱، ص ۲۸۵.



ظاهر شود. این مطلب هم حرفی نیست که عقول منیره و افئده زکیه متمسک به او شوند. بسیاری می شود که امور از قبل واقع شده و حال نشده یا بالعکس... مثلاً هر سی سنه عما عدّ ایتامکم تعدون و تحصون ثمّ تحسبون (یعنی: هر سی سال از آنچه شما در شمار روزگارتان می شمارید و شمارش می کنید و سپس حساب می کنید!) در بعضی بلاد طاعون ظاهر می شود. آیا مدّت تأخیر آن می توان انکار نمود که چنین چیزی محقق نبوده و الاً باید حال هم ظاهر شود؟<sup>(۱)</sup>!

در اینجا از ارزش این دفاعیه بحثی نمی کنیم! ولی می پرسیم که جناب بهاء با اعتراف به معجزات انبیا، چرا خود معجزه‌ای نیاورده است تا ادعای خویش را به اثبات رساند؟

البته میرزا حسینعلی این پرسش را بلافاصله مطرح ساخته و به گمان خود پاسخی قانع کننده بدان داده است چنان که می نویسد:

«و اگر گفته شود که چرا حال، امری از امورات قدرت محضه و شئونات صرفه ظاهر نمی شود تا سبب علو ارواح عالی تر و سموّ أنفاس مقدسه شود؟ بلی هذا حق بمثل ما أنتم فی البیان تنطقون و لله المثل الأعلى إن أنتم تعلمون (یعنی: آری این، درست است مانند آنچه درباره بیان می گوید و مثل والا تر از آن خداست اگر شما بدانید!). نظرنما به جریان این شط که مشهود است در حین طغیان و ازدیاد حرکت می کند و جاری است، آنچه می کند در اقتدار خود ثابت است، آنچه از اطراف از نفوس ضعیفه فریاد کنند که سدّ معظم خرق شد یا سدّ فلان محل باطل گشت یا فلان بیت خراب شد و فلان قصر منهدم گشت هیچ اعتنا ندارد و در کمال قهر و غلبه و قدرت و سلطنت، سایر و ساری است و در جمیع مراتب به تساوی حرکت می نماید مثلاً عمارت از هر که باشد چه از سلطان و چه از مسکین نزد سطوة او یک حکم دارد مگر آن عماراتی که استقلالی در استحکام خود دارند کذلک نضرب لکم الأمثال لعلکم بما أنتم فیه توقنون (یعنی: اینچنین برایتان مثل ها می زنیم شاید بدانچه در آن هستید یقین کنید!)<sup>(۲)</sup>».

ممکن است خوانندگان گرامی بپرسند که: این پرسش و پاسخ چه ربطی به یکدیگر دارند و مقصود بهاء از این تمثیل غریب چیست؟

جواب آن است که میرزا حسینعلی در اینجا می‌خواهد بگوید: همان‌گونه که شطّ دجله در بغداد بی‌اعتناء به این و آن، راه خود را می‌سپارد و در اندیشه نیست که به هنگام طغیان، کجا ویران می‌شود و چه کسی به هلاکت می‌رسد؟ خدای سبحان نیز هر چه بخواهد می‌کند و کسی را نرسد که در کار او چون و چرا روا دارد. پس درباره این که خداوند در گذشته انبیای خود را با معجزات می‌فرستاد و اینک رسولی بدون معجزه ارسال داشته، اعتراض نباید نمود و اگر هم اعتراضی پیش آید - مانند اعتراض به سیل و طوفان - به جایی نمی‌رسد!

الحق که تمثیل جناب میرزا بسیار نارسا و بی‌ربط است زیرا انسان در برابر سیل (جز حفظ خود و دیگران) وظیفه‌ای ندارد و لازم نیست تا به «حکمت قضا و اسرار قدر» در این مورد واقف شود ولی موظّف است که انبیای الهی را بشناسد و از صحّت دعوت ایشان آگاه شود تا بتواند دعوت آنان را بپذیرد و دستوراتشان را به کار گیرد. از این رو خدای متعال، پیامبرانش را با معجزات می‌فرستد تا بر راستگویی آنها رهنمایی فرموده باشد و این سنت همیشگی خدا است که تبدیل و تحویل نمی‌پذیرد.<sup>(۱)</sup>

پس این که حسینعلی می‌خواهد با توسّل به سیل بغداد! دلیل تراشی نماید و عذر آورد که به چه جهت معجزه‌ای ندارد، عذر وی پذیرفته خردمندان نیست و مشکل معجزه نداشتن او را حل نمی‌کند. گیرم که تمثیل بهاء صحیح هم باشد و برخی از پیامبران نیز بدون معجزه به سوی خلق فرستاده شده باشند، باز این امر دلیل نمی‌شود تا حسینعلی بدون معجزه به ادّعا برخیزد زیرا که ادّعای وی از مرتبه نبوت و رسالت بالاتر رفته و به مظهریت تامّه خداوند و اتّحاد با مقام احدیّت رسیده است آن‌چنان که در «قصیده و زقائیه» اش می‌گوید:

۱- چنان که پیامبر اسلام (ص) نیز به معجزات گوناگونی چون: نزول فرشتگان در بدر برای یاری مؤمنان (الأنفال: ۹ تا ۱۲) و پیشگویی‌های راستین (القمر: ۴۵ الروم ۱ و ۲ و غیره) و ایجاد طوفان در برابر کافران (الأنفال: ۱۷) و جز اینها مستظهر و مؤید بود. (نک: کتاب خیانت در گزارش تاریخ، از همین نویسنده، ج ۱، صص ۱۰-۲۰۷ ۲۷-۲۲۵ و ج ۲ ص ۳۶۰).

كَلِّ الْأَلُوهُ مِنْ رَشْحِ أَمْرِي تَأْلَهْت      كَلِّ الرَّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حَكْمِي تَرَبَّيْتُ (۱)

یعنی: «همه خدایان از ترشح فرمان من به خدایی رسیده‌اند و همه پروردگاران از تراوش حکم من به ربوبیت دست یافته‌اند!»

چنین کسی که به همه مدعیان خدایی فخر می‌فروشد و خود را مظهر تامه حق و متحد با وجود مطلق می‌شمرد چگونه نمی‌توانسته به اراده مبارکه، معجزه‌ای بنماید و دیدگان حسرت‌کشیده پیروانش را روشن سازد؟!

عجب آنکه عباس عبدالبهاء (پسر میرزا حسینعلی) چون با این مشکل حل‌ناشدنی روبرو شده است ناگزیر به دست و پا افتاده تا از قول این و آن، برای پدرش معجزه‌ای روایت نماید و رفع نقیصه کند از این رو در کتاب «مفروضات» می‌نویسد:

«إلی الآن در شرق در جمیع جهات کسانی هستند که به مظهریت جمال مبارک (بهاءالله) مؤمن نیستند اما اعتقاد ولایت دارند و معجزات روایت کنند» (۲)!

آیا جناب عباس افندی، خبر نداشته است که خود بهاءالله در رساله «شطحیه» تصریح کرده که چنین راویانی (اگر هم وجود داشته باشند) دروغگو و کذابند؟!

### یگانه حجّت بهاء، آیه‌سازی‌های مغلوط اوست!

میرزا حسینعلی، یگانه برهان ساطع و حجّت قاطع خود را کلمات موزونی شمرده که به فارسی و عربی در کتاب‌هایش آورده است (هرچند کلمات مذکور دارای اغلاط لفظی و معنوی فراوان‌اند) به نظر او، آهنگین بودن، نشانه خدایی بودن سخنان به‌شمار می‌آید به‌گونه‌ای که به صاحب سخن اجازه می‌دهد تا بر جایگاه اعلای الوهیت بالا رود! به هر صورت بهاءالله، تنها حجّت الهی خویش را همان سخنان می‌پندارد. شاهد موضوع آن است که وی در کتاب «بدیع» نامه‌ای از میرزا مهدی گیلانی نقل می‌کند که در ردّ ادّعای او نگاشته است، در آنجا میرزا مهدی

۱- نک: کتاب آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۲۱۱، از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.

۲- نک: مفروضات عبدالبهاء، ص ۲۶، چاپ لیدن، ۱۹۰۸ م.

می نویسد:

«اگر مدعی این مقام (من یظهره اللّهی) حجتی غیر از آیات دارند، بفرمایند و اگر آیات است، میرزا یحیی علاوه از نصّ صریح و براهین قاطعه، در مقابل ایستاده ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر دارد و مجلّدات کثیره در دست دارد»<sup>(۱)</sup>!

میرزا حسینعلی در پاسخ گیلانی پس از مقداری سرزنش و تقبیح از قبیل این که: «فوالله به کلماتی تکلم نموده که انسان شرم می‌دارد که ملاحظه نماید، چه زود میزان الله را تغییر داده‌اید و حرمة الله را ضایع نموده‌اید و چه زود به تحریف کلماتش مشغول گشته‌اید»<sup>(۲)</sup>... سرانجام به سؤال میرزا مهدی چنین پاسخ می‌دهد:

«نوشته که صاحب این ظهور، غیر از آیات اگر چیزی دارد بیاورد و این تصریحاً مخالف است با آنچه نقطه بیان (علی محمد باب) - روح ماسواه فداه - در کل بیان نازل فرموده... نقطه بیان در کل تصریحاً فرموده که حجت ظهور بعد، غیر آیات نبوده و نخواهد بود»<sup>(۳)</sup>!

بنابراین، میرزا حسینعلی برای اثبات خدایی خود جز آیه سازی و بهتر بگویم جز سجع پردازی، دلیلی نداشته است اما شگفت آنکه پسر شش ساله او نیز می‌توانسته همانند سخنان پدر را بیاورد! از این رو مهدی گیلانی در نامه خود اعتراض می‌کند و می‌نویسد:

«عجب تر از این، خودشان ادعای آن دارند که عبارات من، آیه است و رسولان ایشان می‌گویند اطفال هفت ساله ایشان هم آیه می‌گویند و پسر کوچک ایشان هم آیه می‌گوید»<sup>(۴)</sup>! سپس بهاء الله در پاسخ گیلانی می‌نویسد:

«بلی طفلی از اطفال بیت در سن شش سالگی به آیات الله تکلم نموده و آن طفل حاضر است... او را در طفولیت به آیات ناطق فرموده‌ایم تا دلیل باشد بر این ظهور عزّ رحمانی»<sup>(۵)</sup>! گویا میرزا حسینعلی خبر نداشته (یا تغافل نموده) که نزول آیات رحمانی موکول به وحی الهی است و مقام وحی از راه آموزش و پرورش میسر نمی‌شود یعنی کودکان

۲- کتاب بدیع، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۴- کتاب بدیع، ص ۲۷۰.

۱- کتاب بدیع، ص ۲۶۱.

۳- کتاب بدیع، ص ۲۶۲.

۵- کتاب بدیع، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

را نتوان چنان تربیت کرد که از خود آیات رحمانی بسازند! برای دریافت کلمات خدا گزینش الهی و حکم پروردگار لازم است چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (الأعراف: ۱۴۴).

«(خدا) فرمود: ای موسی با پیام‌ها و کلامم تو را بر مردم برگزیدم پس آنچه را که به تو داده‌ام بگیر و از سپاسگزاران باش.»

البته اهل فراست و ادراک، از همین سخن میرزا حسینعلی به اسرار وحی ایشان پی خواهند برد ولی ما بدین مختصر بسنده نمی‌کنیم و شمه‌ای از آیات میرزا را می‌آوریم و به تحلیل و نقد آنها می‌پردازیم تا چهره حقیقت برای خوانندگان گرامی بیشتر نمایان شود.

### معجزه آسمانی یا ابتدال در نثر نویسی؟!

میرزا حسینعلی، نوشته‌های خود را معجزه جاودانی و مائده آسمانی می‌پنداشت (چنانکه مجموعه‌ای از آثارش را به همین نام به چاپ رسانده‌اند) و در کتاب «اقدس» به خود بالیده و گوید: *قد اضطرب النظم من هذا النظم الأعظم*.<sup>(۱)</sup> یعنی: «هر نظمی از این نظم بزرگتر، به پریشانی افتاده است» و عجب آنکه نه تنها نثر عربی خود را معجزه‌ای بی‌نظیر می‌پنداشت بلکه عبارات پارسی خویش را نیز دلیل بر مقام خدایش می‌شمرد و به مخالفان خود پیام می‌داد که اگر از عربی‌های من چیزی سر در نیاوردید، به عبارات فارسیم بنگرید تا راز اعجاز را دریابید چنانکه در کتاب «اقتدارات» می‌نویسد:

«بگو ای اهل بیان، اگر آیات عربیه را ادراک نمی‌نمایید، در کلمات پارسیه حق و دوش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحق عذاب لانهایه ننمایید.»<sup>(۲)</sup>

۱- کتاب اقدس، اثر حسینعلی بهاء، ص ۴۸ چاپ بمبئی، سنه ۱۳۱۴

۲- کتاب «اقتدارات» اثر حسینعلی بهاء، ص ۵۷. (خوانندگان محترم توجه دارند که بهاء در این باره از

بنابراین، جا دارد بخشی از این معجزه شگفت! را برای پارسی‌زبانان در اینجا بیاوریم تا ملاحظه کنند که نثر سعدی و مناجات خواجه عبدالله انصاری و منشآت قائم مقام فراهانی با چه هم‌آوردی پرتوانی روبرو شده‌اند؟!

بهاء، در همان کتاب «اقتدارات» نامه‌ای به محمد کریم خان کرمانی (رهبر شیخیه) نوشته که نمونه‌ای از نثر نویسی او را به زبان مادریش نشان می‌دهد، در آنجا چنین می‌گوید:

«... بر کلمات أحبباء الله اعتراض کرده و می‌کنی، در غفلت به مقامی رسیده‌ای که بر کلمات نقطه اولی - روح ماسواه فداه الذی بشر الناس بهذا الظهور - هم اعتراض نموده‌ای و در کتب (!) در ردّ الله و أحبائه نوشته‌ای و بذلک حبطت أعمالک و ما کنت من الشاعرین. تو و امثال تو گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم، غلط است و مخالف است به قواعد قوم، هنوز آنقدر ادراک ننموده که کلمات منزله الهیه، میزان کل است و دون او، میزان او نمی‌شود و هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط. دوازده سنه در بغداد توقف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از علما و منصفین عباد جمع شوند تا حق از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود. باری آیات نقطه اولی - روح ماسواه فداه - مخالف نبوده، تو از قواعد قوم بی‌خبری از آن گذشته در آیات ظهور اعظم چه می‌گویی؟ ... اگر احزان وارده و امراض جسدیه مانع نبود الواحی در علوم الهیه مرقوم می‌شد و شهادت می‌دادی که قواعد الهیه محیط است بر قواعد بریه<sup>(۱)</sup>!»

این چند سطر از نوشته‌های میرزا حسینعلی، خوانندگان را با شیوه نگارش وی تا اندازه‌ای آشنا می‌سازد (و البته برای آشنایی بیشتر، بخشی دیگر را نیز خواهیم آورد). معلوم نیست که بهاء در عبارات خود چه لطف تعبیر و قدرت تصویری یافته که عقیده داشته است هر مقاله‌ای در برابر این نثر جاودانه! به زانو درمی‌آید و هر نظمی در رویارویی با این معجزه زمانه، به پریشانی می‌افتد.

→ علی محمدباب تقلید کرده و همان‌گونه که پیش از این گفتیم باب نیز علاوه بر نثر عربی خود، فارسی نویسی‌های الکن خویش را معجزه‌ای جاودانه می‌شمرد).

۱- کتاب «اقتدارات»، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

البته برخی از اشخاص، عاشق خود و شیفته تراوش‌های خویش‌اند به طوری که همه زشتی‌های وجودشان را در نهایت جمال و غایت کمال می‌بینند و این تعبیر بلیغ قرآنی در حق ایشان صادق است که: **زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَأَاهُ حَسَنًا**<sup>(۱)</sup> (فاطر: ۸). میرزا حسینعلی هم یکی از آن «خودشیفتگان» بوده است و گرنه از کثری‌ها و کاستی‌های نثر خود آگاهی می‌یافت. ما اگر نقایص ظاهری را در سخنان بهاء نادیده بگیریم، از ذکر مغالطات وی در همین چند سطر نمی‌توانیم بگذریم.

**اولاً:** کسی که همه معجزات را از خود نفی می‌کند و تنها «معجزة کلامی» را ملاک خدایی بودن سخنانش می‌شمرد، حق ندارد برخلاف قواعد زبان سخن گوید زیرا تنها دلیل وی برای اثبات ادعایش، از دیدگاه زبان‌شناسی غلط از آب درمی‌آید و دلیل دیگری هم ندارد تا ثابت کند که کلام من، به حکم آنکه «کلمات منزلة الهیه» اند، بر قواعد زبان حاکمیت دارند. بنابراین اجازه ندارد قواعد جاری زبان را که ملاک فهمیدن و فهماندن شمرده می‌شود نادیده بگیرد و مثلاً «صفت» را به جای «مضاف‌الیه» بیاورد! (چنان که در سخنان باب و بهاء بارها آمده است).

**ثانیاً:** آنچه می‌نویسد که: آیات نقطه اولی (علی محمد باب) مخالف با قواعد نیست. ادعایی است که صدها گواه و نمونه، آن را رد می‌کند و ما پیش از این شواهدی از اغلاط علی محمد آوردیم و خوانندگان ارجمند تعبیرات ناهنجار «خط الشکسته» و «ولو کان چاپاً!» و خطاهای گوناگون دستوری را در سخنان باب از یاد نبرده‌اند.

**ثالثاً:** این که گوید: اگر احزان وارده و امراض جسدیه مانع نبود، الواحی در علوم الهیه مرقوم می‌شد و شهادت می‌دادی که قواعد الهیه محیط است بر قواعد بریه! از نوع وعده سر خرمن به شمار می‌آید و معلوم نیست پیش از تندرستی آن جناب و اثبات مدعا، چه باید کرد؟ به علاوه با ادعای دیگر ایشان که سخنان ما سازگار با قواعد بریه است، مخالفت دارد. ضمناً معلوم می‌شود که الواح مبارکه! تابع مزاج بهاءالله بوده‌اند، نه تابع وحی خدا! وگرنه، امراض جسدیه مانع نزول الواح

۱- یعنی: «کار ناپسندش در نظر وی آراسته شد و آن را نیکو پنداشت».



نمی شدند! <sup>(۱)</sup> البته این اعتراف، خود نشان دهنده «منشأ وحی» در کیش بهایی شمرده می شود (دریاب نکته ام را، گر قدر نکته دانی).

نمونه دیگر از سخنان پارسی بهاء در کتاب «اقتدارات» چنان است که می نویسد:

«در حَسَنِ بَجَسْتَانِ مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی - روح ماسواه فداء - شبهاتی بر او دارد، چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود و از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آنکه آن حضرت در جمیع کتب منزله، حروف حی را به اوصاف لاتحصی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و به نفس خود عارف و مشاهده می نمایم که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستم! نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده غافل از آنکه زارع، مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان <sup>(۲)</sup> بالتبع سقایه می شود. جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن، و عدّه معدودات - حسن و أمثال او - بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و این مقام، باقی تا اقبال باقی و اِلّا به أسفل مقرر راجع <sup>(۳)</sup>!»

در اینجا نیز شیوه نگارش بهاء را ملاحظه می کنید که اولاً: سخنان پارسی او غرق در تعبیرات عربی است، آن هم تعبیراتی که ضرورت و لطفی در آن دیده نمی شود ثانیاً: در بسیاری از موارد، افعال را از آخر جمله حذف می کند (مانند: بین یدی حاضر - شبهاتی بر او وارد - به أسفل مقرر راجع). ثالثاً: در سخنانش از مبالغه و مغالطه دریغ نمی ورزد چنانکه در همین چند سطر به حسن بَجَسْتَانِ پاسخی سفسطه آمیز می دهد که: علی محمد باب اگر شما را از حروف حی <sup>(۴)</sup> به شمار آورد و

۱- این اعتراف را در سخنان بهاء مکرر می بینیم، به عنوان نمونه در «لوح سلمان» نیز می نویسد: «ای سلمان! احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده، ضرر به مقامی می رسیده مقرر عزّی را که اگر جمیع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند و اِلّی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعم گردند، ابدأ حرفی را نه.»! (مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۸، چاپ قاهره مطبعة سعادت سنه ۱۳۳۸ هـ.ق).

۲- واژه زوان چنانکه در فرهنگ نفیسی (ج ۳، ص ۱۷۸۸، چاپ تهران) آمده: «دانه ای تلخ است که در گندم زارها روید و با گندم آمیزد.»

۳- کتاب «اقتدارات»، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۴- مقصود از حروف حی، هیجده تن اند که در آغاز دعوت علی محمد، به وی گرویدند.

در ستایشستان راه مبالغه پیمود، مقصودش جز ستودن نخستین کسی که بدو گروید (یعنی حسین بشرویی) نبوده است و دیگران چون دانه‌های تلخی به‌شمار می‌آیند که با خوشه گندم می‌آمیزند و به طفیل آن، آب می‌خورند. این سخن ادعایی ناروا و قیاسی بیجا است زیرا که علی محمدباب در آثارش از حروف حی تمجید فراوان نموده تا بدان‌جا که شرط ایمان را «درود فرستادن» بر آنان می‌شمرد چنان‌که در واحد اول از «بیان عربی» بدان تصریح کرده است<sup>(۱)</sup>. و در «بیان فارسی» نیز می‌نویسد که هیجده تن مزبور پیش از آفرینش جهان، از جان او آفریده شده‌اند و خداوند نشانه معرفت آنها را در همه اشیا نهاده است! چنان‌که می‌نویسد:

«خداوند واحد احد، از برای او (علی محمد باب) به ظهور نفس او، هیجده نفس که خلق شده‌اند قبل کل شیء، از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینوتیت کل شیء مستقر فرموده<sup>(۲)</sup>!»

آیا انصافاً این عده را در آئین بابی می‌توان همچون دانه‌های تلخی به‌شمار آورد که به همراه گندم می‌رویند؟! و آیا چون یکی از این گروه خود را دارای چنان مقامی ندانسته و به اعتراض برخاسته، جز این می‌توان بدو پاسخ داد که علی محمد باب به خطا رفته و درباره تو به گزافه و مبالغه پرداخته است؟

از نثر معجزه آسای بهاءالله که صرف نظر کنیم، نظم وی نیز درخور توجه است. بهائیان که اشعار میرزا حسینعلی را الهام‌آمیز می‌پندارند نمی‌دانم با این ابیات کثر قافیه و بدقیافه! چه می‌کنند؟

ای صبا از پیش جانان یکزمان خوش بران تا کوی آن زورائیان  
 پس بگوش کی مدینه کردگار چون بماندی چون که رفت از برت یار!<sup>(۳)</sup>  
 آیا کسی که به گمان خود به الهام خداوند و به مدد حق شعر می‌سروده، نمی‌توانسته به جای «چون که رفت از برت، یار» مثلاً بگوید: «چون برفت از دست،

۱- بیان عربی، واحد اول، ص ۴. ۲- بیان فارسی، ص ۲.

۳- در کتاب بدیع، ص ۳۰۳ می‌نویسد: «در وقتی که جمال ابهی (میرزا حسینعلی) در مدینه کبیر وارد شدند چند فردی فرموده‌اند، بعضی از آن در این مقام ذکر می‌شود» سپس اشعار مذکور را آورده است.

یار» ۱۹

باز میرزا حسینعلی گوید:

گر خیال جان همی هستت به دل اینجا میا  
ور نثار جان و سر داری بیا و هم بیارا!  
رسم ره این است گر وصل بهاء داری طلب  
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میارا!  
اشراق خاوری در کتاب «گنج شایگان» پس از ذکر دو بیت اخیر، می نویسد: «نزول  
این اثر مبارک به سال ۱۲۷۱-۱۲۷۰ هـ ق بوده است»<sup>(۱)</sup>.

در این ابیات نیز همان گونه که ملاحظه می شود «میا» با «بیار» قافیه شده اند و قیافه  
بدی به خود گرفته اند!

«لوح هله هله»! نیز از آثار منظوم میرزا حسینعلی بهاء شمرده می شود و به نظر  
بهایان، از نبوغ این پیامبر مازندرانی یا خدای قرن بیستم حکایت می کند. صورت  
لوح مزبور چنین است:

حور بقا از فردوس	علا آمد	هله	هله	هله	یا	بشارت!
با چنگ و نوا هم با کاسه حمرا	آمد	هله	هله	هله	یا	بشارت!
با غمزه جانی با مزه فانی	بارقص و نوا آمد	هله	هله	هله	یا	بشارت
با گیسوی مشکین با لعل نمکین	از نزد خدا آمد	هله	هله	هله	یا	بشارت
دو طیف زابرویش صد تیر زمزگانش	بهر دل ما آمد	هله	هله	هله	یا	بشارت
جانها به رهش دلها به برش	جمله فنا آمد	هله	هله	هله	یا	بشارت

تا آنجا که گوید:

جانها به وصالش دلها به نثارش کان ربّ علا آمد هله هله هله یا بشارت<sup>(۲)</sup>

معلوم نشد که ربّ علا (با وجود ادعای خدایی) چرا با غمزه و مزه آمده؟ آن هم  
با مزه فانی (ونه باقی!) که البته دور از ساحت قدس ربوبی است. جا دارد که بهایان  
علاقمند به شعر و ادب، این فکاهیّات را با نثر و نظم ادبای بزرگ ایران مقایسه کنند تا

۱- «گنج شایگان»، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۲ (انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات  
امری، ۱۲۴ بدیع).  
۲- نک: کتاب «گنج شایگان» ص ۳۳ تا ۳۵.

به ابتدال آنها پی ببرند و گردن خود را از طوق بندگی میرزابهاء، آزاد سازند<sup>(۱)</sup> **يَا أَيُّهَا قَوْمِي يَعْلَمُونَ<sup>(۲)</sup>!** (یس: ۲۹).

متأسفانه عربی بافی‌های بهاء نیز کم از پارسی‌نویسی وی نیست و با آنکه ندای (قد اضطرب النظم بهذا النظم الأعظم) در داده نظم وی در بسیاری از موارد از حیث لفظ، مغلوط و از حیث معنی نامربوط شمرده می‌شود مانند آنکه به تقلید از شیوه علی محمد باب، عبارتی از قرآن مجید را با اندک تغییری می‌آورد و به همراه اغلاطی چند، آن را بازگو می‌کند و این کار را معجزه آسمانی می‌شمرد! چنان‌که در سوره شریفه یوسف به مناسبتی آمده است که: **و فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ** (یوسف: ۷۶) یعنی: «بالتر از هر دانایی، داناتری است». میرزا حسینعلی این جمله زیبای قرآنی را مایه کار و دستاویز تکرار قرار داده و در کتاب «بدیع» می‌نویسد:

«قد كان فوق كل ذي علم عالماً عالماً عليمٌ.

و فوق كل ذي قدرة قد كان قدراً مقتدراً قديرٌ.

و فوق كل ذي عظمة قد كان عظماً متعظماً عظيمٌ.

و فوق كل ذي رفعة قد كان رفاعاً مرتفعاً رفيعٌ.

و فوق كل ذي حكم قد كان حكماً حاكماً حكيماً.

و فوق كل ذي جود قد كان جواداً جاوداً جويدٌ.

و فوق كل ذي أمر قد كان أمراً أميراً أميرٌ.

و فوق كل ذي فضل قد كان فضلاً فاضلاً فضيلاً»<sup>(۳)</sup>

یعنی: «بالتر از هر دانایی، پر دانش‌تر و داناتر و دانشمندتری است. و بالاتر از هر توانایی، پرتوان‌تر و تواناتر و توانمندتری است ... الی آخره»!

در این سخنان تصنعی اولاً: صفات «عالماً عالماً عليمٌ» چنان‌که ملاحظه می‌شود به

۱- نثر دلکش و زیبای سعدی و مناجات‌های پرمغز و آهنگین خواجه عبدالله در دسترس همه هست و در مقام مقایسه با سخنان باب و بهاء انصافاً به آب زلال در برابر تیره آب گل‌آلود می‌ماند تا بهائیان منصف چگونه داوری کنند؟!  
۲- ای کاش قوم من، می‌دانستند!

۳- کتاب «بدیع»، ص ۶۱ و ۶۲.

لحاظ اعراب، با یکدیگر هماهنگی ندارند (همچون بقیه صفات که در هر جمله آمده‌اند) و این، غلط واضحی است که هر کس آن را درمی‌یابد. ثانیاً: واژه‌هایی نظیر: رفاعاً، عزازاً، جویده، جاوداً... ساختگی و بیگانه از زبان عرب‌اند و در محاورات یا مکاتبات عربی هرگز به کار نمی‌روند ثالثاً: در تکرار الفاظی همچون: علام و عالم و علیم و قدار و مقتدر و قدیر... که مفید نکته تازه‌ای در جمله نیستند چه لطفی نهفته است و چه معنی دارد که کسی بگوید: بالاتر از هر دانایی، پردانش‌تر و داناتر و دانشمندتری است؟! این صفات چه تفاوتی بلحاظ مقصود اصلی، با هم دارند که حسینعلی بهاء از ایجاز زیبای قرآنی صرف‌نظر نموده و به تکرار و تکلف و غلط‌گویی روی آورده است؟<sup>(۱)</sup> از همه اینها گذشته، کدام «اعجاز» در عبارات وی دیده می‌شود که ارباب فصاحت و خداوندان بلاغت در برابر آن عاجز و مبهوت شده‌اند و به قول وی: هر نظمی در برابرش به پریشانی افتاده است؟! آیا نمی‌توان به سبک و سیاق سخنان بهاء مثلاً گفت:

قدکان فوق کلّ ذی کرم کراماً کارماً کریم.

قدکان فوق کلّ ذی شرف شرافاً شارقاً شریف.

قدکان فوق کلّ ذی رحمة رخاماً راحماً رحیم.

قدکان فوق کلّ ذی حلم حلاماً حالماً حلیم.

و امثال این سخنان پریشان ...؟!!

البته بهائیان نمی‌خواهند اغلاط دستوری و ادبی میرزا حسینعلی را بپذیرند و هر واژه مجعول و عبارت بیرون از قاعده‌ای را که از او سر زده باشد، بی‌چون و چرا می‌پذیرند ولی من در اینجا از بُعد دیگری به موضوع می‌نگرم. به نظر من تعبیرات

۱- شنیدنی است که بهاء سخنان مشوش خود را بالاتر از سخنان باب و سخنان پریشان باب را صد هزار مرتبه بالاتر از آیات قرآن کریم شمرده است! چنان‌که می‌نویسد: «اگر الیوم کلّ من فی السموات و الارض حروفات بیانیّه شوند که به صد هزار مرتبه از حروفات فرقانیّه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن، در این امر توقّف نمایند از معرضین عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب!» (کتاب قرن بدیع، اثر شوقی افندی، ترجمه نصرالله مودّت، ص ۲۷، از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع).

عربی بهاء الله آشکارا نشان می دهند که از سوی یک پارسی زبان صادر شده اند، نه از سوی خداوند جهان. به عنوان نمونه، در زبان عربی واژه «معاشره» چون معنای متعدی دارد (نه لازم) از این رو بدون واسطه به مفعول خود می پیوندد. عرب می گوید: عَاشِرُوا فُلَانًا و هرگز نمی گوید: عَاشِرُوا مَعَ فُلَانٍ! در قرآن کریم هم آمده: عَاشِرُوا هُنَّ بِالْمَعْرُوفِ<sup>(۱)</sup> (النساء: ۱۹) و فرموده است: عَاشِرُوا مَعَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ! ولی در زبان پارسی، واژه معاشرت به همراه کلمه «با» به مفعول خود می پیوندد و مثلاً می گویند: «با دانشمندان و نیکان معاشرت کنید.» میرزا حسینعلی از آنجا که پارسی زبان بوده نتوانسته از این عادت زبانی بگریزد و در کتاب «اقدس» نوشته است:

لتعاشروا مع الأديان و تبلغوا أمر ربكم<sup>(۲)</sup>

«باید با (پیروان) ادیان معاشرت کنید و امر خداوندتان را بدانها برسانید.»

باز در همان کتاب می نویسد:

عاشروا مع الأديان...<sup>(۳)</sup>

«با (پیروان) ادیان معاشرت کنید.»

در اینجا چنانکه می بینید میرزا، نتوانسته از آوردن کلمه «مع=با» در جملات عربی خودداری ورزد و این کار نشان می دهد که سخنان مزبور، از ذهنی پارسی سرزده به گونه ای که در برابر هر واژه ای از زبان مادری خود، لفظی عربی نهاده است بدون آنکه ساختار متفاوت جمله را در عربی رعایت کند. بنابراین، سخنان کتاب اقدس، کلمات الهی نیست چه عادت به پارسی نویسی در نویسندگانش نمایان است. باید توجه داشت که ما در اینجا صرفاً بر مبنای نکته گیری نحوی بحث نمی کنیم تا بهائیان ادعا نمایند که خداوند در سخن گفتن، تابع قواعد زبان نیست! ما از راه تفاوت تعبیر در دو زبان مختلف می خواهیم نشان دهیم که سخنان بهاء از یک ذهن ایرانی صادر شده است و این روش، به صورت علمی از موضوع بحث می کند و سزاوار

۱- یعنی: با ایشان (زنان) خوشرفتاری کنید.

۲- کتاب «اقدس» ص ۲۲، چاپ بمبئی، سال ۱۳۱۴.

۳- کتاب «اقدس»، ص ۳۹.

نیست که در برابر آن تعصب ورزید.

نظیر همین مسئله را در باب «اسم مفعول» در خلال زبان‌های عربی و پارسی می‌توان یافت. می‌دانیم که در زبان عربی معمولاً از افعال لازم، اسم مفعول نمی‌سازند مثلاً از: «نزل ينزل» واژه «نازل» ساخته می‌شود ولی «منزول» به‌کار نمی‌رود چنان‌که از: «طار يطير» واژه «طائر» را می‌سازند ولی «مطيور» در عربی معمول نیست یا از «طلع يطلع» واژه «طالع» مشتق می‌گردد ولی «مطلوع» نداریم. اما در پارسی برای همه افعال (لازم و متعدی) می‌توان «صفت مفعولی» ساخت مانند: «فرود آمده»، «پریده»، «برآمده» از مصدر «فرود آمدن» و «پریدن» و «برآمدن» که همگی، مصادر لازم‌اند. اینک اگر یک پارسی زبان بخواهد به زبان عربی سخن گوید در صورتی که از ساختار زبان عرب به‌درستی آگاه نباشد ممکن است به عادت زبان مادری‌اش، برای افعال لازم نیز به‌جای صفت مفعولی (که در پارسی به‌کار می‌رود) اسم مفعول عربی به‌کار برد چنان‌که میرزا حسینعلی بهاء در «سورة النصر» می‌نویسد:

إصغوا كلمة التي كانت من سماء القرب منزولاً<sup>(۱)</sup>!

«به سخنی که از آسمان قرب فرود آمده گوش دهید»

باز می‌نویسد:

كانوا بجناحين العزّ في هواء الصبر مطيوراً<sup>(۲)</sup>!

«به دو بال عزّت در هوای شکیبایی پریده‌اند».

و همچنین می‌نویسد:

كان الأمر عن أفق القدس مطلوعاً<sup>(۳)</sup>!

«این امر از افق قدس برآمده است»

در اینجا واژه‌های «منزولاً» و «مطيوراً» و «مطلوعاً» نادرست است و تحت تأثیر

۱- نک: کتاب «حضرت بهاء‌الله» اثر محمد علی فیضی، ص ۱۶۱، از انتشارات مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.

۲- نک: «حضرت بهاء‌الله» ص ۱۶۱.

۳- نک: «حضرت بهاء‌الله» ص ۱۶۲.



زبان پارسی ساخته شده و نشان می دهد که نویسندۀ آن ایرانی بوده است نه آفرینندۀ جهان! (علاوه بر اغلاط دیگری که در جمله های مذکور دیده می شود مانند: **بجناحین العزّ**<sup>(۱)</sup> و غیره).

### دلایل دیگر بهاءالله

میرزا حسینعلی با آنکه بارها اعتراف نموده که برای اثبات ادعای خود، حجّتی جز سخنانش ندارد ولی گاهی به امور دیگری نیز متوسّل می شود و آنها را نشانه حقیقت خویش می شمارد! مبلغان بهایی نیز در پی رهبرشان، همین راه متناقض را پیموده و به دلایلی دست آویخته اند که شگفت انگیز است. در اینجا مناسبت دارد به پاره ای از أدلّه مزبور نظر افکنده شاهد این ماجرا باشیم.

یکی از حجّت های میرزا حسینعلی که آن را در اثبات حقیقت خود آورده «خودکشی» مردی از مریدان او در بغداد است! میرزا، این عمل را حجّت بر اهل آسمان ها و زمین می پندارد و در این باره در کتاب «بدیع» چنین می نویسد:

«سید مذکور (سید اسمعیل) بعد از ورود حضرت ابّهی (یعنی بهاءالله) غذای روحانی طلب نموده، فرمودند: بیا و در مقابل بنشین. بعد از جلوس بیاناتی فرمودند فوالله سکر خمر معانی کلمات الهیه چنان جذبش نمود که از خود و کونین غافل گشت ... و مدّتی به این حالت بوده تا آنکه در یومی اشعار در مدح الله گفته و به اصحاب داده و الآن موجود، اگر نفسی ملاحظه نماید از اشتغال کینونت آن ساذج قدس مطلع می شود تا آنکه یومی از ایام در اوّل فجر برخواسته<sup>(۲)</sup> (!) و به بیت آمحمدرضا هم رفته و دیدنی نمود و به مقرّ قربانگاه دوست شتافت منقطعاً عن کلّ من فی السّموات و الأرضین و در آن حین، توجه جمیع ملائکه عالمین در حولش بوده و با او به قربانگاه توجه نمودند تا آنکه در خارج مدینه (مدینه السلام یا بغداد) قرب شط مقابل بیت به دست خود حنجر مبارک خود را قطع نمود ... و بعد در مدینه این امر شهرت نمود به شأنی که کلّ استماع نمودند و تفنگچی باشی با جمعی از عرب و عجم توجه به آن مقرّ اطهر نموده مشاهده

۱- نون تثنیه در حال اضافه، باید حذف شود.

۲- البته «برخواست» در این مقام صحیح است نه «برخواست»!

نمودند که آن هیكل مقدّس خوابیده و تیغ در دستش و به این حالت جان فدا نموده ... در هیچ عصری چنین امری واقع نشده. حال ملاحظه کن که اسم این نفس مبارک، اسمعیل بوده و لکن این اسمعیل از قربانگاه دوست زنده برنگشت و جان در رهش ایثار نمود فوالله این فعل، حجّت است برکّل من فی السّموات و الأرض! (۱)

عجبا! خودکشی که در همه ادیان الهی و شرایع آسمانی تحریم شده، در بهایی‌گری حجّت بر اهل آسمان‌ها و زمین شمرده می‌شود. اگر سیّد اسمعیل مذکور، مجذوب بیانات حسینعلی بهاء شده بود، لازم می‌آمد که از خداوند عمر افزون‌تری درخواست کند تا از بیانات مرادش بیشتر بهره گیرد نه آنکه با انتحار، مفارقت از بهاء را طلب نماید. پس خودکشی او جز حماقت، تفسیری ندارد! و نیز چنانچه این کار ابلهانه دلیل بر حقانیت کسی به‌شمار آید لازم می‌آید که حسن صباح اسماعیلی، امام راستین و حجّت بر اهل آسمان و زمین باشد زیرا فدائیان اسماعیلی به یک اشاره حسن، خنجر مبارک! را در شکم خویش فرو می‌بردند یا از دیواره بلند قلعه الموت، خود را به پایین سرنگون می‌کردند تا ایمان و اخلاصشان را نشان دهند. با آنکه حسینعلی بهاء، فرقه اسماعیلیّه را به کلی باطل می‌شمارد و امامت اسماعیل بن جعفر (فرزند امام صادق) را منکر است و در کتاب «اقتدارات» می‌نویسد که امام صادق (ع) پس از نصب اسماعیل به امامت، وی را عزل نمود چنان‌که گوید:

«بگو در حضرت اسمعیل بن حضرت صادق (ع) چه می‌گویی؟ این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیّه به او متمسک و متشبّث‌اند. آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت، بعد عزلش نمود و این سبب اضطراب اصحاب شد!» (۲)

گاهی هم میرزا حسینعلی بهاء، به «اسم خود» متوسّل می‌شود و استدلال می‌نماید که علی محمد باب در آثارش نام مرا یاد کرده است و همین امر، دلالت بر حقانیت من می‌کند چنانچه می‌نویسد:

«تصریح به این اسم هم فرموده‌اند بقوله عزّ وجلّ: من أوّل ما تطلع شمس البهء إلى

۱- کتاب «بدیع» اثر حسینعلی بهاء، صص ۲۷۰-۲۷۲.

۲- کتاب «اقتدارات» اثر حسینعلی بهاء، ص ۶.

أن یغرب<sup>(۱)</sup> خیر فی کتاب الله إلی آخر بیانه جلّ و عزّ که أحدى شبهه ننماید»<sup>(۲)</sup>!

این دلیل علیل نیز سست‌تر از بیت عنکبوت است! زیرا نام «بهاء» را میرزا حسینعلی پس از آنکه به علی محمد گراییده و آثار او را خوانده، برخویشتن نهاده است چنان‌که در «مطالع الأنوار» در خلال حوادث «بدشت» می‌خوانیم:

«حضرت بهاء‌الله هر روز لوحی به میرزا سلیمان نوری می‌دادند که در جمع أحبّاء بخواند، هر یک از أصحاب در بدشت به اسم تازه‌ای موسوم شدند. از جمله خود هیکل مبارک، به اسم بهاء و آخرین حروف حیّ به نام قدّوس و جناب قرّة العین به طاهره مشتهر گشتند... باری در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه الغاء می‌شد، یاران نمی‌دانستند که این تغییرات از طرف کیست؟ و این اسامی به اشخاص، از طرف چه شخصی داده می‌شود؟ هر یک را گمان به کسی می‌رفت، معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاء‌الله عارف بودند و می‌دانستند که آن حضرت است که مصدر جمیع این تغییرات است»<sup>(۳)</sup>.

ناگفته نماند که دلیل میرزا حسینعلی را بابی‌ها یعنی پیروان میرزایحیی نیز رد کرده‌اند چنان‌که مهدی گیلانی در این باره می‌نویسد:

«عرض دیگر آنکه (اگر) تعریفات حضرت باب به جهت شخص معین بهاء است، به جهت مسمّای بعینه است و یا به جهت اسم بهاء؟ اگر به جهت مسمّای بعینه و شخص بخصوصی است، این اوّل حرف است و محتاج به دلیل است. بیان فرموده که در کجای بیان و به چه عبارت است؟ و اگر به جهت اسم بهاء است، این اسم از اسماء‌الله است. تعریفات اسم الله اختصاص به اسم بهاء ندارد، اسم جلال و جمال را نیز تعریف فرموده و هکذا کُلّ اسماء‌الله را، پس هر میرزا جلال و میرزا جمال باید ادّعای این امر نماید»<sup>(۴)</sup>!

میرزا حسینعلی در پاسخ به این ایراد، قافیه را تنگ دیده و تقریباً استدلال خود را

۱- یغرب نادرست است و به جای آن تغرب باید گفته شود زیرا که ضمیر این فعل به «الشمس» برمی‌گردد و شمس، مؤنث مجازی است.

۲- مائده آسمانی، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، ج ۷، ص ۳۲ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).

۳- مطالع الأنوار، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۴- به نقل از کتاب «بدیع» اثر میرزا حسینعلی بهاء، ص ۱۹۸.

پس می‌گیرد چنان‌که به میرزا مهدی گیلانی جواب می‌دهد:

«اگر ذکری از این ظهور در بیان نباشد به زعم تو و مرشدینت، و لفظ بهاء هم در کتاب نازل نگشته باشد، چه ضرر به ظهور دارد؟... بلی این سؤال شما در وقتی جایز که صاحب ظهور بفرماید *بینه من اسم من است - فتعالی من ذلک - بینه*، نفس ظهور بوده و خواهد بود<sup>(۱)</sup>! بنا بر این، خودکشی سید اسماعیل و ذکر کلمه بهاء در کتاب بیان، نه مسلمان را قانع می‌سازد و نه بابی‌ها را ملزم می‌کند و از دیدگاه هیچ فرقه‌ای نشانه پیغمبری و خدایی شمرده نمی‌شود. از این رو مبلغان بهایی در اندیشه یافتن دلیل تازه‌ای افتادند و ظاهراً میرزا ابوالفضل گلپایگانی، این امر بی‌ثمر را به عهده گرفته و در کتاب «فرائد» دلیلی در اثبات حقیقت میرزا حسینعلی ساخته و پرداخته است. گلپایگانی نام برهان خود را «دلیل تقریر» نهاده<sup>(۲)</sup> و در این باره می‌نویسد:

«اگر فرض نمایم که شخصی اعم از این که این شخص به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین، زردشت باشد یا به اعتقاد زردشتیان، حضرت موسی و عیسی و یا حضرت رسول علیهم‌السلام هر که باشد، اگر العیاذ بالله به کذب ادعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریح نماید و به حق جلّ جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی گردد و در عالم دوام یابد، آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب چگونه مجاهد تواند تمیز داد؟ و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت؟ و به اندک تأمل معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابداً تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد<sup>(۳)</sup>!»

جای شگفتی دارد که بشنوید این برهان گلپایگانی را خود بهاء‌الله رد کرده است! یعنی در کتاب «اشراقات» سخنی گفته که بنیان دلیل مذکور را بر می‌اندازد! شرح ماجرا چنین است که مردی بنام غلام احمد قادیانی در هندوستان به ادعای مهدویت و

۱- کتاب «بدیع»، ص ۲۱۷.

۲- برخی از مبلغان بهایی آن را «دلیل نفوذ امر» نامیده‌اند.

۳- کتاب «الفرائد» اثر ابوالفضل گلپایگانی، ص ۷۶ و ۷۷، چاپ ازبکستان (بمطبعة هندیّة، بشارع المهدی بالأزبکیّة)

نبوت برخاست. این مرد، سخنانی ابراز داشت و کتاب‌هایی نوشت و هزاران تن را به آیین خود جلب نمود و هم‌اکنون نیز پیروانش در شبه قاره هند و اروپا و دیگر مناطق، به تبلیغ و دعوت سرگرمند. بنابر «دلیل تقریر» لازم است که این مرد در ادعای خود، صادق باشد زیرا کلام خویشان را به حق جلّ جلاله منسوب داشته و سخنانش نیز ماندگار و نافذ شده است. اما میرزا حسینعلی بهاء او را مدعی دروغین دانسته است و می‌نویسد:

«نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی‌حین، قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند. قائم حقیقی (علی محمد باب) به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود، شهیدش نمودند»<sup>(۱)</sup>!

البته عدد «صد هزار نفس» در زمان بهاء تخمین زده شده و امروز، جمعیت قادیانی‌ها (پیروان غلام احمد) خیلی بیشتر از این تعداد است. بنابراین معلوم می‌شود که کثرت جمعیت و بقای یک فرقه، دلیل بر حقیقت ایشان نیست و تقریر میرزا ابولفضل، پایه و مایه‌ای نداشته و ره به‌جایی نمی‌برد. علاوه بر این، میرزا حسینعلی در کتاب «ایقان» (یا رساله خالویه) می‌نویسد:

«از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود»<sup>(۲)</sup>

بنابر دلیل تقریر، لازم می‌آید که نوح علیه‌السلام از جمله انبیا نباشد زیرا پس از چند قرن دعوت و تبلیغ پیامش، مورد پذیرش خلق قرار نگرفت و کلامش در مردم نفوذ نکرد با آنکه میرزا حسینعلی به نبوت نوح (ع) تصریح می‌کند. پس دلیل گلپایگانی، دلیل علیل و از جمله اباطیل است.

باری، بهائیان نباید فراموش کنند که میرزا حسینعلی به وضوح اعتراف نموده که جز عبارت پردازی‌هایش، حجّتی ندارد چنان‌که در کتاب «بدیع» می‌نویسد:

«هرگز جمال ابهی جز آیات منزله که از سماء احدیت نازل است حجّت و میزان امر

۱- کتاب «اشراقات» اثر میرزا حسینعلی بهاء، ص ۷ و ۸.

۲- کتاب «ایقان» اثر حسینعلی بهاء، ص ۵، چاپ مصر.

نفرموده‌اند<sup>(۱)</sup>».

پس نباید زحمت معجزه‌سازی یا دلیل‌تراشی را به خود هموار کرد و «اجتهاد» در برابر «نص» نمود. از سوی دیگر باید توجه داشت که «آیات الهی» با «عرفان بافی» تفاوت دارد، سخنان بهاء و ادعاهای پرطمطراق او، به گفته‌های صوفیان پرمدعا نزدیک‌تر است تا به سخنان انبیای فروتن خدا. و این داوری - خدای ناکرده - زاده دشمنی و تعصب نیست، فضیلتی بهایی هم بر این امر اذعان دارند چنان‌که «فاضل مازندرانی» در کتاب «ظهور الحق» تصریح می‌کند که:

«لحن آثارشان (آثار بهاء الله) به مذاق اشراقیین و رواقیین و أمثالهم نزدیک‌تر است<sup>(۲)</sup>!»

بهایان حقیقت‌جو اگر بر هر صفحه‌ای از قرآن کریم نظر افکنند، ملاحظه می‌کنند که پیامبر اسلام (ص) تنها به عنوان «بنده و پیام‌رسان خدا» و «مخاطب وحی» در آنجا مطرح شده و مدار سخن، بر محور خداپرستی و تعظیم و تقدیس پروردگار و دعوت مردم به بندگی او استوار است ولی در سخنان باب و بهاء چیزی که بیش از همه مطرح می‌شود، خود آنان هستند. آنها به منزله صفات خدا بلکه ذات احدیت، جلوه‌گر شده‌اند و مردم را به خضوع و بندگی در برابر خویش دعوت کرده‌اند و بهانه ایشان آن است که مظهر ذات و آینه تمام‌نمای جلال و جمال پروردگارند چنان‌که بهاء در نخستین عبارت از کتاب «اقدس» مقام خود را مقام نفس خدا در عالم امر و خلق معرفی می‌کند (الذی کان مقام نفسه فی عالم الأمر و الخلق)<sup>(۳)</sup>. و این ادعای گران از آنچه پیامبران گفته‌اند فرسنگها فاصله دارد و یکی از راه‌های شناخت پیامبران راستین و تمییز آنها از مدعیان مغرور و خودبین، همین راه است. جا دارد خوانندگان ارجمند به این چند آیه از قرآن کریم که سرشار از صداقت و روحانیت است توجه داشته باشند و آنها را با خودستایی‌های باب و بهاء مقایسه کنند:

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا.

۱- کتاب «بدیع» اثر حسینعلی بهاء، ص ۲۱۸.

۲- أسرار الآثار خصوصی، تألیف اسدالله مازندرانی (ملقب به فاضل) ص ۱۹۳، بدیع ۱۲۴.

۳- نک: کتاب «اقدس»، ص ۲، چاپ بمبئی، سنه ۱۳۱۴.

قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا.

إِلَّا بِلَاغٍ مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ... (سوره ۷۲، آیات ۲۰ تا ۲۳).

«بگو: من، تنها خداوند را می‌خوانم و کسی را شریک او نمی‌شمارم.

بگو: من مالک آن نیستم که به شما زبانی رسانم و نه به اجبار هدایتی کنم.

بگو: هیچ‌کس مرا در برابر خدا پناه نخواهد داد و هیچ‌گاه غیر از او پناهگاهی نخواهم

یافت.

جز رساندن دعوت خدا و پیامهای او (مأموریتی ندارم)....».

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ،

و لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ،

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ،

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ. (سوره ۶، آیه ۵۰).

«بگو: به شما نمی‌گویم که گنجهای خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم،

و به شما نمی‌گویم که من فرشته هستم،

جز آنچه به سوی من وحی می‌شود، چیزی را پیروی نمی‌کنم،

بگو آیا نابینا و بینا برابرنند؟ پس چرا اندیشه نمی‌کنید؟».



۱۰

کژگویی های  
حسینعلی بهاء

## حکّ و اصلاح وحی!

سخنانی که حسینعلی بهاء به عنوان «آیات منزله» به نواحی گوناگون می فرستاد، گاهی با یکدیگر اختلاف و تفاوت داشت و به علاوه، دارای اغلاط صرفی و نحوی فراوانی بود و از این رو مورد نقد و اعتراض قرار می گرفت. ناچار میرزا حسینعلی و پسرش عباس، در عتقا به حکّ و اصلاح آنها می پرداختند و وحی خدایی را - به ادّعی خودشان - تکمیل و اصلاح می کردند! این موضوع، هر چند شگفت آور به نظر می رسد ولی عجیب تر آن است که عباس افندی خود بدین امر اعتراف نموده و بنابر آنچه میرزا اسدالله مازندرانی (مبلّغ بهایی) در کتاب «اسرار الآثار» آورده، می نویسد:

«سؤال: آیات منزله بعضی با هم فرق دارد!

جواب: بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیه - من دون مطابقه و مقابله - به اطراف رفته لذا حسب الأمر به ملاحظه آن که معرضین را مجال اعتراض نماید مکرّر در ساحت اقدس (یعنی در حضور بهاء) قرائت شد و قواعد قوم (یعنی احکام صرفی و نحوی) در آن اجراء گشت<sup>(۱)</sup>!

معلوم می شود بهاء الله به هنگام ساختن آیات منزله، چندان حوصله نداشته تا قواعد قوم را رعایت کند و عبارات خود را بدون غلط از قالب درآورد. ولی پس از انتشار سخنانش با دشواری روبرو شده و ناگزیر خود و پسرش در اندیشه اصلاح

---

۱- اسرار الآثار (ر - ق)، تألیف اسدالله مازندرانی، ص ۹۳ (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).

آیات منزله برآمده‌اند! و این امر چندان هم درخور ملامت نیست زیرا فراگرفتن ادبیات مرسوم عربی برای جناب بهاء‌الله کاری بس مشکل و طاقت‌فرسا به شمار می‌آمد چنان که در یکی از الواحش می‌نویسد:

«إن البیان أبعدنی و علم المعانی أنزلنی... و الصرف صرفنی عن الراحة و النحو محاعن القلب سروری و بهجتی<sup>(۱)</sup>».

یعنی: «همانا علم بیان مرا (از مقصود) دور کرد و علم معانی مرا (از جایگاهم) پایین آورد... و علم صرف مرا از آسودگی بازداشت و علم نحو، شادی و خوشی را از دلم محو کرد!»

### مس، پس از هفتاد سال طلا می‌شود!

حسینعلی بهاء در آثار خود گاهی از «علوم طبیعی» سخن به میان می‌آورد ولی به اندازه‌ای کژگویی می‌کند که آدمی را به حیرت (و عبرت) می‌افکند. از جمله در کتاب «ایقان» (یا رساله خالویه) می‌نویسد که نحاس یعنی مس، اگر از خطر یبوست در امان ماند، پس از گذشت هفتاد سال، خود به خود به ذهب یعنی طلا تبدیل می‌گردد! بهاء‌الله اضافه می‌کند که به نظر برخی، اساساً مس سرخ و طلای ناب از جنس یکدیگرند با این تفاوت که یکی به یبوست مبتلا شده! و دیگری از این عارضه مصون مانده است چنان که در کتاب مذکور می‌نویسد:

«در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سنه، به مقام ذہبی می‌رسد، اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب می‌دانند که به واسطه غلبه یبوست مریض شده و به مقام خود نرسیده<sup>(۲)</sup>!»

در این مسئله، داوری را به عهده شیمی‌دان‌های بهایی می‌سپاریم که به خوبی آگاهند اساساً مس (Cu) با جرم اتمی ۶۳/۵ و طلا (Au) با جرم اتمی ۱۹۷ تا چه اندازه از یکدیگر فاصله دارند و می‌دانند که هرگز ماده مسی در معدن طبیعی خود،

۱- مجموعه الواح مبارکه، اثر بهاء‌الله، ص ۵، چاپ قاهره (۹ ذی‌القعدة، سنه ۱۳۳۸).

۲- کتاب «ایقان»، اثر حسینعلی بهاء، ص ۱۲۲، چاپ مصر (طبع بمعرفة فرج الله زکی).

به طلا تبدیل نخواهد شد هر چند عارضهٔ یبوست به مزاجش راه نیابد!

### فیثاغورث و حضرت سلیمان

بهاءالله نه تنها در علوم طبیعی، اعجازاً! نموده بلکه در علم تاریخ نیز گوی سبقت از همگان ربوده و سخنانی بس غریب، سروده است. به عنوان نمونه، وی از فیلسوف نامدار یونانی یعنی فیثاغورث، به عنوان همعصر و شاگرد حضرت سلیمان (ع) یاد می‌کند با آن که سلیمان علیه‌السلام قریب چهارصد سال پیش از فیثاغورث زندگی می‌کرده است چنان که محققان تاریخ بر این امر اتفاق دارند. با این همه میرزا حسینعلی بهاء در «لوح حکماء» می‌نویسد:

و فیثاغورث فی زمن سلیمان بن داوود و أخذ الحکمة من معدن النبوة<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «فیثاغورث در زمان سلیمان بن داوود بوده و حکمت را از معدن نبوت گرفته است»!

این اشتباه روشن تاریخی که از «مظهر خدا» سر زده، مبلغان بهایی را به دست و پا افکنده است و کوشیده‌اند تا تأویلی پیش آورند و پاسخی برای آن بسازند شاید راه نقد و اعتراض را به روی مخالفان بر بندند. به ویژه که میرزا حسینعلی ادعای «عصمت مطلقه» نموده و در کتاب «اقدس» گفته است:

لیس لمطلع الأمر شریک فی العصمة الکبریٰ<sup>(۲)</sup>.

از میان ایشان، میرزا اسدالله مازندرانی، میدان‌دار این دفاعیه شده و چنین می‌نویسد:

«در بارهٔ عدم انطباق این بیان با تاریخ مذکور حیات فیثاغورث که معتمد علیّه محققین عصر می‌باشد توان گفت که مانند بسیاری از آثار مقدسهٔ دیگر از قدیم و جدید صرفاً محض تأیید مقصود و توجه به جوهر مندرجات - بدون تضمین امر دیگر آن - نقل منقولاتی که در دسترس

۱- اسرار الآثار (ر - ق)، ص ۴۶۰ و نیز مجموعهٔ الواح مبارکه، ص ۴۵، چاپ قاهره، مطبعة سعادت (سنه ۱۳۳۸ هـ).

۲- یعنی: برای درآمد گاه امر خدا (بهاءالله) هیچ شریکی در عصمت کبریٰ نیست (و مقام مزبور، ویژه اوست) نک: کتاب «اقدس»، ص ۱۵.

مردم بود، فرمودند<sup>(۱)</sup>!

واضح است که اینگونه تأویل‌ها، مردم هشیار را راضی نمی‌کند زیرا غرض اصلی بهاء‌الله از سخن مذکور این بوده که فلاسفه قدیم، تحت تأثیر انبیا قرار داشتند و از ایشان اخذ علوم و حکمت می‌کردند و البته در اثبات این امر، لازم می‌آید که به شاهد صادق و دلیل استواری توسل جوید نه آن که سخن عوام‌الناس و خطای تاریخی ایشان را ملاک و مأخذ قرار دهد و به نام وحی رحمانی و کلمات آسمانی، افسانه‌سرایی کند. با این روش، اولاً: اصل ادعا (یعنی اقتباس حکما از انبیا) چگونه به اثبات می‌رسد؟ و ثانیاً: به دیگر سخنان مدعی وحی، چطور می‌توان اعتماد نمود؟!

### حسینعلی بهاء و ربّ اعلیٰ!

در بایبگری و بهایی‌گری - برخلاف اسلام - «شُرک» به هیچ وجه با غلو درباره انبیا و اولیا، پیوند ندارد بلکه شرک چیزی جز انکار باب و بهاء نیست! از این رو هر چند در حق آن دو مبالغه روا دارند، بی‌اشکال است، زیرا که خود باب و بهاء در ذکر مقامات خویش از حد درگذشته‌اند و هر گزافه‌ای را به قلم آورده‌اند و هیچ مقام و منزلتی را باقی نگذاشته‌اند مگر که خود را مشمول آن شمرده‌اند. میرزا حسینعلی بهاء در کتاب «بدیع» مهدی گیلانی را سرزنش می‌کند که چرا درباره «ربّ اعلیٰ» بودن باب، تردید نشان داده است! و می‌نویسد:

«این که نوشته: (همان حضرت باب که شما ربّ اعلیٰ می‌دانید). از این کلمه معلوم می‌شود که شما ربّ اعلیٰ نمی‌دانید و یا تقیه نموده‌اید مثل مرشدین شما که در بعضی مواضع انکار می‌نمایند و تبرّی می‌جویند و به اطراف پشته‌پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می‌فرستند، شما و کلّ من فی السفوات و الأرض جميعاً بدانید بأننا کُنّا موقناً معترفاً مدعناً ناطقاً ذاکراً قائلاً منادياً مضجاً مصرخاً متکلماً مبلغاً معجاً باعلی الصوت بأنه هو ربّ الأعلیٰ»<sup>(۲)</sup>!

۱- اسرار الآثار (ر - ق)، ص ۴۶۰ و ۴۶۱.

۲- کتاب «بدیع»، ص ۴۳. (ضمناً باید دانست که «هو ربّ الأعلیٰ» غلط است زیرا الأعلیٰ، صفت

در اینجا ملاحظه می‌نمایید که میرزا حسینعلی به قول خودش اعتراف و اذعان و فریاد و فغان و ضجّه و عَجّه! می‌کند که علی محمد باب «ربّ اعلیٰ» بوده است. یعنی همان ادّعائی که در قرآن مجید از فرعون گزارش شده که:

فَحَشَرَ فَنَادَى. فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (النازعات: ۲۳ و ۲۴).

یعنی: «همه را گرد آورد و ندا در داد که: من خدای والاتر شما هستم!»

و هر چند موسی علیه السلام او را از این ادّعای متکبرانه نهی کرد، اندرز موسی را نپذیرفت و به قول سعدی: نشنید، عاقبتش شنیدی! چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (النازعات: ۲۵).

یعنی: «پس خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار کرد».

سرانجام علی محمد باب هم بی‌شبهات به فرعون نبود زیرا که او را کشتند (و به روایتی، جسدش را جانوران خوردند)<sup>(۱)</sup> فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ!

## بهاء و ناآگاهی از قرآن

در سخنان میرزا حسینعلی به مواردی برخورد می‌کنیم که آیات قرآنی را گواه می‌آورد ولی متأسفانه بارها حتی ظاهر آنها را غلط نقل می‌کند (تا چه رسد به مفاهیم آیات) به عنوان نمونه در کتاب «بدیع» خطاب به میرزا مهدی گیلانی می‌نویسد: «می‌خواهم همین قدر بر خود تو معلوم شود که از آن اشخاصی هستی که می‌فرماید: و إن یروا کلّ آیه لا یؤمنوا بها<sup>(۲)</sup>».

---

→ رب شمرده می‌شود و صفت و موصوف در داشتن الف و لام با یکدیگر مطابقت می‌کنند از این رو لازم بود که بهاء الله از مقصود خود به: «هو الربّ الاعلیٰ» تعبیر می‌نمود. اما در قرآن کریم که «ربکم الاعلیٰ» آمده به دلیل آن است که کلمه «رب» به ضمیر «کم» اضافه شده و از این راه، کسب تعریف نموده بنابراین، به الف و لام نیاز نداشته است).

۱- سپهر در «ناسخ التواریخ» می‌نویسد: «جسدش را روزی چند در میان شهر به هر سو کشیده آنگاه بیرون دروازه انداختند و خورد جانوران ساختند» ناسخ، ج ۳، ص ۳۰۵، چاپ اسلامیه، ۱۳۸۵ هـ ق (البته بهائیان این روایت را نمی‌پذیرند و عقیده دارند که جسد باب پس از قتلش به عکّا منتقل شده است!)

۲- کتاب «بدیع»، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

اصل آیه شریفه در دو سوره از قرآن (أنعام و أعراف) بدین صورت آمده است:  
**وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَا (الأنعام: ۲۵ و الأعراف: ۱۴۶).**

در سخنان بهاء، فعل نفی یعنی «لایؤمنوا» تبدیل به «لم یؤمنوا» یعنی فعل جحد شده است که در اینجا نباید به کار رود چرا که این فعل، در جواب شرط آمده است و میرزا حسینعلی اگر با قواعد زبان آشنا بود، آیه قرآن را غلط نقل نمی کرد.

نمونه دیگر از اغلاطی که بهاء الله در نقل آیات قرآنی مرتکب شده آن است که می نویسد:

«بگو ای اهل بیان، انصاف دهید و به عدل تکلم نمائید نباشید از نفوسی که بعد از مشاهده انکار نمودند و همچنین از نفوسی که مقصود عرفان در فرقان می فرماید: کم من آیه یمرون عنها وهم عنها معرضون<sup>(۱)</sup>!»

این عبارت از قرآن کریم به غلط نقل شده و اصل آن در سوره یوسف بدین صورت آمده است: «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (یوسف: ۱۰۵)». در اینجا روشن است که هم بهاء به خطا رفته و هم خدای پنداری او که در آغاز سخن بدو گوید: «بگو ای اهل بیان...!»

نمونه دیگر از اینگونه اغلاط را عبدالحمید اشراق خاوری در کتاب «مائدة آسمانی» آورده است. در آنجا از قول بهاء نقل می کند که در خلال لوحی نوشته:  
 الحمد لله الذی وفی بما اوحی علی كافة انبیائه و رسله و یشر الکل بأیامه و منها یوم الذی وعدنا به فی محکم کتابه بقوله جل سلطانه: (یوم یغنی الله کلاً من سعته) و إنه هو یومنا هذا<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «ستایش خدایی را که بدانچه بر همه پیامبران و رسولانش وحی کرده بود وفا کرد و همگی را به روزگاران خود نوید داد که از آن جمله روزی است که به ما در آیه محکم از کتابش وعده داده شده که فرمود: «یوم یغنی الله کلاً من سعته» و آن روز،

۱- کتاب «اشراقات» (و چند لوح دیگر)، از حسینعلی بهاء، ص ۲۹۵.

۲- مائدة آسمانی، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، ج ۷، ص ۱۱۹ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).



همین روزگار ما است!»

این عبارت کوتاه، هم به لحاظ لفظ، غلط است و هم به اعتبار معنی. اما خطای لفظی آن، از این روست که در آیه قرآن جمله «یوم یغنی الله...» به هیچ وجه وجود ندارد. آنچه در قرآن کریم آمده به صورت: «وَ إِنْ یَتَفَرَّقَا یُغْنِ اللّٰهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ (النساء: ۱۳۰) دیده می‌شود. و اما خطای معنوی از آن روست که این آیه کریمه، وعده نیک و تسلی خاطر به زن و شوهری می‌دهد که از یکدیگر جدا شده‌اند، نه آن که نوید دیدار حسینعلی بهاء را بدهد! آیه مزبور می‌فرماید:

«و اگر آن دو (زن و شوهر، به ناچار) از یکدیگر جدا شدند (اندوه نخورند چه بسا) خداوند، هر دو را از رحمت خود بی‌نیاز کند».

این مسئله، به دیدار میرزا حسینعلی مازندرانی آن هم در روزگار موعود، چه ربطی دارد؟!

به علاوه، آنچه در آغاز سخن میرزا آمده که: «وَفِی بَما أَوْحٰی عَلٰی کَافَّةِ أَنْبِیائِهِ». غلط دیگری است زیرا وفا کردن، در برابر پیمان و عهد می‌آید نه در برابر وحی. بنابراین لازم بود بنویسد: «وَفِی بَما عَهِدَ إِلٰی کَافَّةِ أَنْبِیائِهِ».

ای کاش جناب بهاء به جای آیه‌سازی و قافیه‌پردازی، در اندیشه فهم کلام الهی بر می‌آمد و سخن حق را به بیراهه نمی‌کشید. ممکن است کسانی ادعا کنند که این قبیل اغلاط در آثار بهاء دلیل بر آن است که وی، به تحریف قرآن معتقد بوده و به گمان خود، صورت اصلی هر آیه را نشان داده است! ولی این شبهه درست نیست زیرا میرزا حسینعلی در الواحش تصریح نموده که قرآن مجید بدون هیچ کاستی، همان است که در دسترس عموم مردم قرار دارد یعنی غبار تحریف بر دامن مقدس آن ننشسته است چنان که می‌نویسد:

«قرآن تمام بوده و بیان (کتاب علی محمد) هم تمام است و قرآن همان است که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود است»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین، راهی برای رفع ایراد ما بر حسینعلی بهاء وجود ندارد و در غلط‌گویی‌های او، جای شبهه و تردید نیست. و البته این اغلاط، نمایانگر آن است که سخنان بهاء برخلاف ادّعای وی، وحی الهی نیست بلکه زاده ذهن خطا کار خود اوست<sup>(۱)</sup>!

## تناقض‌گویی در نسخ کتاب بیان

یکی از ایرادهای پیروان میرزا یحیی که با بهاء‌الله مخالفت داشته و دارند، این است که هنوز احکام علی‌محمد باب، جانیافته و پادشاهان بابی ظهور نکرده‌اند میرزا حسینعلی به ادّعای تازه‌ای برخاسته و احکام کتاب «بیان» را نسخ کرده است و این کار، نشان می‌دهد که وی «موعود باب» و «مظهر خدا» نیست. حسینعلی بهاء در برابر این اشکال، دستپاچه شده و نسخ کتاب بیان را از سوی خود انکار می‌نماید و در کتاب «اقتدارات» می‌نویسد:

«اکثری از ناس (پیروان میرزا یحیی) به شأنی محتجب‌اند که احتجاب ملل قبل، از نظر محو شده. بَعْضاً علی الله در هر حین به اعتراضی جدید متمسک‌اند با این که کل می‌دانند که به این ظهور اعظم ما نزل فی البیان، ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضاء شده، مع ذلک متصلاً نوشته و می‌نویسد که بیان را نسخ نموده‌اند که شاید شبهه در قلوب القا شود و معبودیت

۱- بهاء به قدری در نقل آیات قرآنی سهل‌انگار بوده که آیه مشهور «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» را به صورت «لکنه رسول الله...» نقل نموده (جواهر الأسرار، ص ۴۹) و عجب آن که نقل آیات قرآن به شکل نادرست، از بهاء به پسرش عباس نیز به میراث رسیده است و او در صفحه ۶۷ از کتاب «مفاوضات» آیه قرآنی را بدین‌گونه نقل می‌کند: «وإن من شیء إلا خلقناه زوجین اثنین!» با آن که اصل آیه شریفه در سوره ذاریات بدین صورت آمده است: «و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون (الذاریات: ۴۹) و در سوره رعد نیز آمده: «و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین (الرعد: ۳) پیدا است که عباس هیچ یک از دو آیه را به درستی نقل ننموده است. باز در صفحه ۳۸ همان کتاب می‌نویسد: «در قرآن مذکور است که خدا به محمد رسول الله خطاب می‌فرماید: «إنا جعلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً» که «إنا أرسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً» صحیح است چنان که در آیه ۴۵ از سوره احزاب و آیه ۸ سوره فتح دیده می‌شود، نه آنچه میرزا عباس نقل کرده است.

عَجَلٌ<sup>(۱)</sup> محقق گردد<sup>(۲)</sup>!

اما بهاء‌الله با این انکار، ره به جایی نمی‌برد بلکه تقلب و تناقض خود را آشکار می‌سازد زیرا هر کس به کتاب «اقدس» نظر افکند به وضوح درمی‌یابد که احکام «بیان» در موارد متعددی منسوخ گشته‌اند و عجب آن که میرزا حسینعلی، خود به نسخ پاره‌ای از آن احکام در جایگاه‌های گوناگون تصریح نموده است از جمله می‌نویسد:

قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «آنچه در کتاب بیان نازل شده که همه کتاب‌ها را نابود سازید، خدا از این حکم نسبت به شما درگذشت».  
باز می‌نویسد:

حرم علیکم السؤال فی البیان، عفا الله عن ذلک لتسئلوا ما تحتاج به أنفسکم<sup>(۴)</sup>.

یعنی: «در کتاب بیان، سؤال کردن بر شما حرام شده بود. خدا از آن دستور درگذشت تا آنچه را که بدان نیاز دارید پرسید».  
و همچنین در کتاب «اقدس» می‌نویسد:

قد رفع الله ما حکم به البیان فی تحديد الأسفار<sup>(۵)</sup>.

یعنی: «حکمی که کتاب بیان درباره محدودیت کتاب‌ها آورده، خداوند آن را برداشت».

آیا این سخنان صریح، با منسوخ نشدن بیان سازگار است؟ یا ضرب‌المثل «کوسه ریش‌پهن» را به خاطر می‌آورد؟!

---

۱- عجل به معنای گوساله، لقب محترمانه‌ای است! که میرزا حسینعلی در آثار خود مرتباً نثار برادرش می‌کند.

۲- کتاب «اقتدارات»، اثر حسینعلی بهاء، ص ۲۵ و ۲۶.

۳- کتاب «اقدس»، اثر حسینعلی بهاء، ص ۲۳، چاپ بمبئی سنه ۱۳۱۴.

۴- کتاب «اقدس»، ص ۳۴. ۵- کتاب «اقدس»، ص ۳۵.

## آمرزش والدین به شرط بهایی شدن فرزندان!

می دانیم که از دیدگاه ادیان الهی، رستگاری هر انسانی وابسته به ایمان و عمل اوست و نمی توان ادعا کرد که فلان شخص، با وجود بی ایمانی و زشتکاری در آخرت رستگار خواهد شد زیرا مثلاً پدرش، ایمانی استوار و کرداری پسندیده داشته یا فرزندش، مؤمن و پرهیزکار بوده است! چرا که رستگاری اخروی انسان، از امور اعتباری نیست که با حَسَب و نَسَب بتوان بدان دست یافت بلکه از امور حقیقی شمرده می شود که با ایمان شخصی و ملکات روحی و اعمال هر کس پیوند دارد. به همین دلیل ملاحظه می کنیم که در قرآن کریم از شقاوت پسر نوح و پدر ابراهیم و همسر لوط و عموی پیامبر اسلام (ابولهب) به دلیل کفرشان، سخن به میان آمده تا ثابت شود که نسبت خویشاوندی، جای ایمان را نمی گیرد و اگر انسان با ایمان و وارسته ای به مرتبه فلاح پیوست دلیل ندارد که مثلاً پدر یا مادر کافر و نالایق وی هم رستگار شود. این اصل، از مُسَلِّمات همه ادیان الهی است و ادله قاطع عقلی نیز آن را تأیید می کند. ولی در بهائی گری اصل قویم مزبور، انکار شده و حسینعلی مازندرانی تصریح نموده است که هر کس بهایی شود، پدر و مادر وی آمرزیده خواهند شد و در دار آخرت مورد عنایت پروردگار قرار می گیرند، هر چند از مخالفان بهائیت باشند! چنان که در پاسخ به یکی از پیروان خود می نویسد:

«ذکر مقام ابویئ در دار آخرت نموده بودید، یکی از فضل های مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی به مطلع امر (یعنی بهاء الله) اقبال نموده، ابویئ او اگرچه به ایمان به ظهور فائز نشده باشند، پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید»<sup>(۱)</sup>!

ضمناً میرزا حسینعلی برخلاف آنچه در اینجا گفته است در آثار خود، یوم الآخر (یا روز بازپسین) را که در قرآن مجید یاد شده، به روزگار خودش «تأویل» می کند و می نویسد: «إنه هو یومنا هذا» (یعنی آن روز، همین روزگار ما است) و از این حقیقت غفلت دارد یا تغافل می کند که قرآن مجید درباره آن روز فرموده است:

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَيَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ و لَامَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ  
وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (لقمان: ۳۲).  
یعنی: «هان ای مردم، از نافرمانی خدای خویش پرهیزید و از روزی بترسید که  
هیچ پدری برای فرزندش کاری نسازد و هیچ فرزندی پدر را کارساز نباشد. همانا  
وعدۀ خدا حق است پس زندگی دنیا شما را نفریبید و شیطان فریبکار شما را به خدا  
غره نکند.»

### کتاب بهاء، خلق را از همه کتاب‌ها بی‌نیازی می‌کند!

هیچ کدام از کتاب‌های آسمانی ادعا نکرده‌اند که ما، شما را از همه کتاب‌های  
عالم بی‌نیاز می‌کنیم و اگر انسانی چنین سخنی را به میان آورد، دانشمندان جهان او را  
شخصی خودخواه و متکبر می‌شمرند که می‌خواهد قافله دانش را از حرکت باز دارد  
و راه تکامل بشر را بر بندد. اما میرزا حسینعلی بهاء مکرر از این مقوله سخن گفته و  
این دروغ بزرگ را اظهار داشته چنان که در کتاب «اقتدارات» آشکارا می‌نویسد:  
«ای دوستان، بر امر ثابت و راسخ باشید. اگر نفسی کلمه‌ای بگوید، در جواب بگوئید ظاهر  
شد آنچه که به یک تجلی از تجلیات انوارش عالم را روشن و منور نموده و یک بیان از بیان منزل  
از اسماء مشیتش، کل را از کتب عالم و بیان امم بی‌نیاز کرد»<sup>(۱)</sup>!

و همچنین در کتاب «اقدس» می‌نویسد:

من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من أن یقرء کتب الأولین و الآخرین<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «هر کس یک آیه از آیات مرا بخواند، برای او بهتر است از آن که همه  
کتاب‌های گذشتگان و آیندگان را بخواند!»

و ناگزیر خود این آیه! هم مشمول قانون بالا می‌شود یعنی خوانندگان ارجمند به  
محض خواندن عبارت فوق، از مطالعه تمام کتاب‌های دنیا بی‌نیاز شده‌اند!  
آیا هیچ عاقلی در دنیا پیدا می‌شود که به چنین ادعائی برخاسته باشد؟ و آیا بوی

تند آنانیت و خودپرستی از این عبارت به مشام خوانندگان گرامی نمی‌رسد؟  
 فراموش نکنیم که گوینده این سخن همان کسی است که می‌گوید: یک موی من از  
 همه اهل آسمان‌ها و زمین برتر است! چنان که در کتاب «مبین» می‌نویسد:  
 أَتَكْفُرُونَ بِالذِّی خَلَقْتُمْ لِلْقَائِهِ ثُمَّ عَلٰی مَقَاعِدِكُمْ تَفْرَحُونَ؟ وَ تَعْتَرِضُونَ عَلٰی الذِّی شَعْرَةٌ  
 مِنْهُ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ عَمَّنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ (۱)؟

یعنی: «آیا کسی را انکار می‌کنید که برای دیدن او آفریده شده‌اید؟ سپس در  
 جایگاه‌های خود نشسته و شادی می‌کنید؟ و بر کسی اعتراض می‌نمایید که مویی از  
 او نزد خدا بهتر از همه اهل آسمان‌ها و زمین است؟!»

### مقام زن در کیش بهایی

روزگار ما، روزگاری است که در همه جا سخن از بزرگداشت زن و احیای حقوق  
 وی می‌رود. از سوی دیگر، بهائیان مدعی‌اند که دوران ادیان سلف سپری شده و  
 آئین ایشان، مترقی‌ترین آئینی است که در روی زمین وجود دارد. پس باید دید که  
 بهاء‌الله، از زنان چگونه تجلیل نموده و به هنگام سخن گفتن از ایشان، چه تعبیری را  
 به کار برده است؟

میرزا حسینعلی در کتاب «اقدس» که مهم‌ترین کتاب بهایی‌گری شمرده می‌شود،  
 چنین می‌نویسد:

قد كتب الله علیکم النکاح إیّاکم أن تجاوزوا عن الاثنین والذی اقتنع بواحدة من الإمام  
 استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکراً لخدمته لا بأس علیه (۲).

یعنی: «همانا خدا بر شما ازدواج را نوشته است. شما از این که بیش از دو زن  
 بگیرید، پرهیز کنید و کسی که به یکی از این کنیزان قناعت ورزد، جان خودش و جان  
 او آسودگی می‌یابد و کسی که دوشیزه‌ای را برای خدمت خود، بگیرد باکی بر او  
 نیست!»

۱- کتاب «مبین»، ص ۵.

۲- کتاب «اقدس»، ص ۱۸.

ممکن است بهائیان (به ویژه خانم‌های بهایی) با این عقیده که زنان، کنیز و خدمتکار مردانند مخالف باشند البته مانعی ندارد! ولی به هر صورت آنچه گزارش شد، نصّ کتاب اقدس است که بزرگترین کتاب دینی ایشان شمرده می‌شود. اینک خود می‌دانند با طرز تعبیر این کتاب که دیدگاه بهاء را نسبت به زن نشان می‌دهد<sup>(۱)</sup>!

## بهاء و تأویل آیات

یکی از بلاهایی که دامنگیر بهائیت شده «تأویل‌گرایی» است. مقصود از تأویل‌گرایی در حوزهٔ دیانت، آن است که کسانی تمایل داشته باشند سخن پیامبران را برخلاف دلالت متعارف آنها، تفسیر کنند و برای کار خود محمل‌هایی بتراشند که با قواعد عمومی در فهم زبان سازگار نباشد. این شیوهٔ نادرست از تأویل کلام، موجب می‌شود که از سخنان انبیاء، سلب اعتماد گردد و به علاوه، مجال برای فتنه‌گری از سوی کج‌دلان فراهم آید. البته روش مذکور نزد خردمندانِ دورانِ دیش و دین‌شناسانِ بی‌غرض، پذیرفته نیست. شما اگر به قرآن کریم رجوع کنید حتی یک نمونه نمی‌بینید که در آنجا سخنی از انبیای سلف به تأویل رفته باشد یعنی قرآن سخن آنها را به معنایی برخلاف متعارف حمل کند. قرآن مجید می‌فرماید همهٔ پیامبران خدا به زبان قومشان سخن می‌گفتند تا مردم پیام ایشان را به روشنی درک کنند چنان که می‌خوانیم:

و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ... (ابراهیم: ۴).

یعنی: «هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (دین خدا را) برای آنان روشن سازد».

البته واژهٔ «تأویل» در چند موضع از قرآن شریف به کار رفته ولی در هیچ مورد به معنای حمل کلام برخلاف معنای متعارف استعمال نشده است و این مفهوم بدعت‌آمیز، میراث باطنیه و برخی از فرق صوفیه شمرده می‌شود که در دوران اخیر

۱- در این باره به بخش «اصول مترقی در آیین بهاء» در پایان همین کتاب نیز نگاه کنید.



به شیخیان و بابیان و بهائیان رسیده است.

باب و بهاء، تمام آیات محکّمات را که دربارهٔ معارف دین آمده به تأویل کشیده‌اند و به ویژه از تأویل آیات معاد و روز رستاخیز دریغ نورزیده‌اند و قیامت موعود را به قیام خود! تأویل نموده‌اند. علی‌محمّد باب در کتاب «بیان فارسی» می‌نویسد:

«مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد... از حین ظهور شجرهٔ حقیقت (یعنی خود علی‌محمّد) الی ما یغرب (یعنی تا هنگام مرگ وی) قیامت رسول‌الله است که در قرآن، خداوند وعده فرموده (۱)!»  
و حسینعلی بهاء در کتاب «ایقان» انفجارهای آسمانی را که پیش از رستاخیز فرامی‌رسد به «منسوخ شدن ادیان!» تأویل می‌نماید و می‌نویسد:

«تفطر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما. این است که می‌فرماید: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ مقصود، سماءِ ادیان است که در هر ظهور مرتفع می‌شود و به ظهور بعد شکافته می‌گردد یعنی باطل و منسوخ می‌شود (۲)!»

قیامت قرآنی از دیدگاه بهاء، جز قیام مظهر ذات خدا (یعنی علی‌محمّد باب و سپس خودش) چیزی نیست چنان که در همان کتاب «ایقان» می‌نویسد:

«قیامت هم به دلایل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود، قیام مظهر اوست بر امر او (۳)!»  
مراد از «بهشت»، دیدار میرزا حسینعلی و مقصود از «دوزخ» انکار وی شمرده می‌شود چنان که در کتاب «مبین» آشکارا می‌نویسد:

قال أين الجنة و النار؟ قل الأولى لقائی و الأخری نفسک أیها المشرک المرتاب (۴).

یعنی: «پرسید که بهشت و آتش کجا است؟ بگو: اولی، دیدار من است و دیگری نفس تو است ای مشرکی که دربارهٔ من شک روا می‌داری!»

باب و بهاء یک لحظه اندیشه نکرده‌اند که تأویلات آنها دربارهٔ قیامت و بهشت و دوزخ چه تناقضاتی را به بار می‌آورد؟ از قبیل این که قیامت قرآنی، ظهور عالم پاداش و کیفر است نه ظهور دار تکلیف و امتحان عباد. پس چگونه آنها به خود اجازه

۱- بیان فارسی، ص ۳۰ و ۳۱.

۲- کتاب «ایقان»، ص ۳۴.

۳- کتاب «مبین»، ص ۱۳۲.

۴- کتاب «مبین»، ص ۲۳۲.

داده اند که تکالیف تازه ای را تشریح کنند و دوباره بندگان خدا را به آزمایش افکنند؟! و نیز، هرگز کسی از بهشت به دوزخ منتقل نمی شود و اهل بهشت چنان که در قرآن آمده در آنجا جاوید خواهند ماند. اما چه بسیار کسانی (مانند آیتی و صبحی و نیکو...) که از بهایی گری بازگشتند. آیا این گروه از بهشت به دوزخ انتقال یافتند؟! و همچنین بنابر آنچه در قرآن کریم آمده است دوزخیان هر چند اراده کنند تا از آن جایگاه بیرون آیند، مأموران خدا آنان را به دوزخ باز می گردانند چنان که می فرماید: **كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا**<sup>(۱)</sup> (السَّجْدَة: ۲۰) ولی کسانی که باب و بهاء را انکار می نمایند، چون اراده کنند که از مخالفت با آنها دست بردارند البته باید بر این کار توانایی داشته باشند که اگر چنین نباشد پس ایشان مجبورند و نه مختار و در این صورت، دعوت آنان به بهایی گری کاری عبث و بیهوده شمرده می شود! از همه اینها که بگذریم آیا هیچ عاقلی می تواند باور کند که مخالفت کافران قریش با رستاخیز به خاطر آن بود که پیامبر اسلام (ص) ادعا می نمود هزار سال دیگر شخصی می آید و آئین مرا نسخ می کند؟! آیا قیامت قرآنی چنین معنایی داشته است؟

با یک نگاه به قرآن مجید، باطل بودن این پندار را به روشنی درمی یابیم و به عنوان نمونه جا دارد به آیه های ذیل (که مشتی از خروار و قطره ای از دریاست) نظر افکنیم:

و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (سبأ: ۷).

یعنی: «کافران (از راه تعجب و تمسخر) به یکدیگر گفتند: آیا شما را به مردی رهنمون شویم که خبر می دهد چون پاره پاره گشته و کاملاً پراکنده شدید، از نو آفریده خواهید شد؟!»

و ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ، قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (یس: ۷۸ و ۷۹).

۱- هر گاه که می خواهند از دوزخ بیرون آیند، بدان بازگردانده می شوند.

یعنی: «برای ما مثلی زد و آفرینش خویش را از یاد برد! گفت: چه کسی استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو همان کسی استخوان‌ها را زنده خواهد کرد که نخستین بار آنها را آفرید و او به هر آفرینشی دانا است».

آیا این قبیل آیات محکم و صریح، قابل تأویل اند؟ اگر چنین باشد پس کدام آیه از کتب آسمانی را نتوان به تأویل برد؟ و در این صورت از پیام خداوند چه می‌ماند؟! شنیدنی است که میرزا حسینعلی بهاء به خود اجازه داده تا معاد قرآنی را به تأویل کشد، اما از تأویل سخن خویش، به سختی منع نموده است! وی در کتاب «اقدس» به صراحت می‌نویسد:

إِنَّ الَّذِي يَأْوِلُ مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ وَيُخْرِجُهُ عَنِ الظَّاهِرِ إِنَّهُ مِمَّنْ حَرَفَ كَلِمَةَ اللَّهِ الْعَلِيَا وَكَانَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «کسی که تأویل می‌کند آنچه را که از آسمان وحی نازل شده و آن را از مفهوم ظاهرش بیرون می‌برد، همانا او از تحریف‌کنندگان سخنانِ والاترِ خدا شمرده می‌شود و از زیانکارترین مردم است»<sup>(۲)</sup>!

باید گفت که انصافاً درست گفته‌اید ولی لطفاً به این آیه قرآنی نیز توجه کنید که می‌فرماید:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ... (البقرة: ۴۴).

«آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید»؟!

ببری مالِ مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست! تأویل‌گرایی اگر در قومی رواج یابد، به هیچ سخنی از آنان نتوان اعتماد نمود و به قول مشهور: «آب بر روی آب بند نمی‌شود»! این شیوه ناستوده، حتی بابی‌های اولیه را

۱- کتاب «اقدس»، ص ۲۹.

۲- در کتاب «گنجینه حدود و احکام تألیف عبدالحمید اشراق خاوری (انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع) در صفحه ۳۴۱ می‌خوانیم: «حضرت عبدالبهاء جل ثنائه می‌فرماید قوله العزیز: از جمله وصایای حتمیه و نصایح صریحه اسم اعظم (یعنی بهاءالله) این است که ابواب تأویل را مسدود نمایند و به صریح کتاب یعنی به معنی لغوی مصطلح قوم تمسک جوئید. انتهى».

سخت به زحمت افکنده بود. روایت ذیل که در کتاب «ظهور الحق» اثر «مازندرانی (مبلغ بهایی) آمده است، نمونه خوبی از نافرمانی تأویل‌گرایان را در برابر رهبران خود نشان می‌دهد. اسدالله مازندرانی از قول «آقا محمد مصطفیٰ بغدادی» می‌نویسد:

«من قریب به ده سالگی بودم، والد مرا امر داد که به محضر قرّة العین رفته عرض بعضی مطالب کرده اخذ جواب نمایم... و من روزی به خدمتش تشرّف یافتم. در ضمن، امر فرمود که از قزوین خارج شده توجه به طهران کنیم که مقام ظهور و سرّ ظهور بود چون روز بعد به محضرش رسیدم پرسید که آیا آنچه گفتم به پدرت ابلاغ نمودی؟ گفتم: بلی و لکن ایشان نام طهران را به مقام طاهر تأویل کردند! گفت: بسیار خوب به ایشان بگو به بلده قم توجه کنند و چون این امر را به ایشان (پدرم) رساندم، گفتند: مقصود آن بزرگوار، قیام به امر الهی و نشر او امر حق است! پس یوم ثالث با آن مظلومه رو بر شدم، پرسید: آیا به این جماعت ابلاغ کردی؟ گفتم بلی و لکن تأویل به قیام به امر الهی کردند! پس تبسمی کرده گفتم: نزد آنان برو و بگو توجه به مشهد مقدّس در خراسان نمایند و همین که رفتم و ابلاغ پیام کردم، ایشان نام مشهد را به مشهد نفس رحمانی که مشاهد نفوس از او حاصل می‌گردد، تأویل نمودند! پس در یوم رابع مشرف به مقابله با آن بزرگوار شدم، پرسید که آیا به والد و همراهانش ابلاغ کردی؟ چون در این بار گفتم که این را هم چنان تأویل کردند، برافروخت و مرا امر کرد که به آنان بگویم جمیعاً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزله عظیمه است و قزوین از آن به حرکت آید و خون شما کلاً ریخته گردد<sup>(۱)</sup>! و خداوند در مستقبل ایام در حق شما اراده خیر دارد خصوصاً تو ای آقا محمد مصطفیٰ و شیخ پدرت! پس من برگشتم و آن امر سوّم را عرضه داشتم و ایشان به من گفتند نزد آن جناب برو و بگو که شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی چگونه است که با ما خارج نمی‌شوند؟! و همین که به محضرش رفتم و عرضه داشتم به من فرمود: نزدشان برگرد و بگو که شیخ صالح و فاضل ملا ابراهیم محلاتی وقتشان به انتها رسید و زمانشان به سر آمد و شهادت در راه حق سبب حیاتشان است و لکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را به شهادت بیندازید

۱- البته این زلزله عظیمه جز قتل ملا محمدتقی برغانی (مشهور به شهید ثالث) چیز دیگری نبود! که به تحریک قرّة العین و به دست یکی از بابیان صورت گرفت.

آن موت، هلاک محسوب می‌گردد...<sup>(۱)</sup>!

فاعتبروا یا اولی الأبصار!

### پاره‌ای از احکام بهاء

چنان که دانستیم بهاء در کتب «اقدس» احکامی را برای پیروان خود به ارمغان آورده است. البته برخی از احکام مزبور همان دستوراتی است که علی محمد باب در کتاب «بیان» به جعل آنها پرداخته و برخی دیگر را حسینعلی بهاء، پس از نسخ احکام باب، جایگزین نموده است. در اینجا مناسب به نظر می‌رسد که نمونه‌هایی از تقلید و ابتکارات میرزا حسینعلی را دربارهٔ مقررات بهایی‌گری بیاوریم:

۱- بهاء در کتاب «اقدس» نخستین وظیفهٔ بندگان را شناسایی «مقام خودش» معرفی می‌کند که به پندار وی همان «مقام خداوند» در جهان امر و خلق است. در آغاز کتاب مذکور می‌نویسد:

إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرِقِ وَحْيِهِ وَ مَطْلِعَ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «نخستین چیزی که خداوند بر بندگان نوشته، شناسایی در آمدگاه وحی و فرمان اوست که مقام ذات خدا را در جهان امر و آفرینش حائز است!» این دستور نشان می‌دهد که بهایی‌گری در حقیقت نوعی از «آدم‌پرستی» شمرده می‌شود نه خداپرستی، زیرا ادعای بهاء این است که چون خداوند، غیب لا یُدْرَک است و او را نتوان به‌طور کامل شناخت پس باید کسی را شناخته و پرستش نمود که در جهان خلق، مقام خدایی داشته باشد<sup>(۳)</sup> (و او جز میرزا حسینعلی مازندرانی کسی

۱- ظهور الحق، اثر اسدالله مازندرانی، ج ۳، ص ۳۲۳.

۲- کتاب «اقدس»، ص ۲.

۳- واضح است که شرط پرستش خداوند، معرفت کامل نسبت به ذات حق و احاطهٔ علمی بر او نیست که این کار از محالات شمرده می‌شود و به قول قرآن مجید: «لَا يُحِيطُونَ بِهٖ عِلْمًا» (طه: ۱۱۰) ولی همان توجه و معرفت اجمالی که در فطرت بشر نهاده شده و انبیا (ع) آن را پرورش داده‌اند، برای پرستش حق کافی است.

نیست!) این، روح بهایی‌گری و جوهر آموزش‌های بهاء‌الله به‌شمار می‌آید که آن را از علی‌محقق باب اخذ کرده است. بر همین پایه، پسر بزرگتر و نخستین جانشین بهاء، عباس افندی همواره در برابر پدرش ابراز «عبودیت» می‌کرد تا دیگر بهائیان از او سرمشق گیرند از این‌رو خود را «عبدالبهاء» نامید و در یکی از نامه‌هایش نوشت:

«از فضل جمال مبارک (یعنی بهاء) استقامت و ثبوت می‌طلبم و مقاومت این بلایا خواهم تا این عبدالبهای علیل نحیف محصور مسجون را که محاط به جمیع بلایا است بر عبودیت خویش ثابت و مستقیم بدارد»<sup>(۱)</sup>!

و در مجموعه فتاوی صادر از بیت‌العدل جهانی بهائیان که تحت عنوان The compilation of compitations تهیه و گردآوری شده است در جلد ۲ ماده ۱۷۶۴ می‌نویسد: While praying it would be better to turn one's thoughts to the Manifestation

یعنی: «در جریان نماز بهتر است که شخص، افکار خود را متوجه مظهر (بهاء‌الله) نماید»!

آیا این کار، جز آدم‌پرستی چه معنی دارد؟!

۲- بهاء در پی سخن گذشته می‌نویسد:

من فازبه قد فاز بکل الخیر و الذی منع إنّه من أهل الضلال ولویأتی بکل الأعمال<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «هر کس بدین شناسایی موفق شد، به همه خوبی‌ها نائل آمده و کسی که از این معرفت ممنوع شد، از گمراهان است هر چند تمام کارهای نیک را به‌جای آورد»! راستی اگر کسی بتواند بدون شناسایی بهاء و آیین او، همه کارهای نیک را به‌جای آورد، پس شناسایی بهاء چه خاصیتی دارد؟ و چگونه می‌توان ادعا نمود که خداوند، تنها آیین بهاء را از بندگانش خواسته است و بس؟

۳- بهاء پس از ذکر مقدمات مذکور در کتاب اقدس، شروع به امر و نهی و تعیین تکلیف می‌کند. مخاطب اصلی او در این کتاب بهائیان هستند که متأسفانه از آنها به

---

۱- رحیق مختوم، تألیف اشراق خاوری، ج ۱، ص ۲۴۴، از انتشارات لجنة ملی نشر آثار امری، سنه ۱۰۳، تاریخ بدیع.  
۲- کتاب «اقدس»، ص ۲.

«أَغْنَامُ اللَّهِ» یعنی «گوسفندان خدا» تعبیر می نماید (به جای «الَّذِينَ آمَنُوا» در قرآن مجید) چنان که به اعضای بیت العدل (مجمع علمای بهایی) سفارش می کند:  
يا رجال العدل، كونوا رعاة أغنام الله في مملكته (۱).

یعنی: «ای مردان عدالت، گوسفندچران‌های گوسفندان خدا در کشور او باشید!» البته این نحوه خطاب و طرز تعبیر، از ابتکارات ویژه بهاء به شمار می آید.  
۴- از جمله احکام بهاء در «اقدس» این است که می نویسد:  
من أحرق بيتاً متعقداً فأحرقوه (۲).

یعنی: «هر کسی عمداً خانه‌ای را به آتش کشید، پس او را در آتش بسوزانید!» این حکم از دیدگاه تمام ادیان و شرایع الهی، غلط است زیرا امکان دارد که خانه مزبور خالی از سکنه باشد! و نیز ممکن است کلبه‌ای کم ارزش به شمار آید. پس چگونه می توان به طور اطلاق، حکم نمود که سوزنده هر خانه‌ای را در آتش افکنند؟!  
۵- همچنین بهاء درباره «زناکاران» به طور مطلق می نویسد:

قد حكم الله لكلّ زان و زانية دية مسلمة إلى بيت العدل و هي تسعة مثاقيل من الذهب (۳).

یعنی: «خدا درباره هر زناکار مرد و زناکار زنی حکم نموده که جریمه‌ای به بیت العدل بپردازند و آن، ۹ مثقال طلا است!» این حکم شامل تمام زناکاران می شود (لکلّ زان و زانية) اعم از این که با زنان بی شوهر زناکاری شود یا با زنان شوهردار، چه با بیگانه زنا صورت گیرد چه با ارحام. حکم مذکور، راه زناکاری را به روی ثروتمندان می گشاید زیرا جز جریمه مالی هیچ کیفری را بر آنان مقرر نمی دارد!  
۶- و نیز بهاء در «اقدس» می نویسد:

ليس لأحد أن يعترض على الذين يحكمون على العباد، دعوا لهم ما عندهم و توجهوا إلى القلوب (۴).

۱- کتاب «اقدس»، ص ۱۶.

۲- کتاب «اقدس»، ص ۱۸.

۳- کتاب «اقدس»، ص ۱۵.

۴- کتاب «اقدس»، ص ۲۷.



یعنی: «هیچ‌کس حق ندارد بر حاکمان و زمامداران مردم اعتراض کند، ایشان را بدانچه نزدشان است واگذارید و به دل‌ها توجه کنید!»

این حکم، حقّ اعتراض را به کلی از مردم سلب می‌کند زیرا در برابر ستم پادشاهان و زمامداران، هر مقاومتی را نهی می‌نماید و جز سکوت و تسلیم فرمانی نمی‌دهد و در نتیجه، مردم را به «ظالم‌پروری» عادت می‌دهد.

۷- و همچنین در «اقدس» می‌خوانیم:

قد رقم علیکم الضیافة فی کلّ شهر مرّة واحدة و لو بالماء<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «بر شما نوشته شده که هر ماه<sup>(۲)</sup>، یک‌بار میهمانی و ضیافتی برپا دارید هر چند از میهمانان با آب پذیرایی کنید!»

البته میهمان‌داری کار پسندیده‌ای است ولی مقید ساختن آن به ۱۹ روز (یک ماه بهایی!) آن هم با آب چه ضرورتی دارد؟!

۸- بهاء در «اقدس» می‌نویسد:

کتب علیکم الصلوة فرادی، قد رفع علیکم حکم الجماعة إلا فی صلوة المیت<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «نماز به صورت فرادی بر شما نوشته شده و حکم نماز جماعت از شما برداشته شده مگر در نماز میت!»

معلوم نیست چرا نماز جماعت که رمز وحدتِ زندگان در عبادت خداست باید تعطیل شود و بهائیان تنها بر سر مُردگان به وحدت رسند؟!

۹- و نیز در کتاب «اقدس» آمده است:

قد حکم الله دفن الأموات فی البلور و الأحجار الممتنعة أو الأخشاب الصلبة اللطيفة و وضع الخواتیم المنقوشة فی أصابعهم<sup>(۴)</sup>.

یعنی: «خدا حکم کرده است که مُردگان را در (تابوت‌های) بلور و سنگ‌های گرانبها (چون فیروزه، برلیان، الماس...) دفن کنید یا در چوب‌های محکم و ظریف مدفون ساخته انگشتی‌های منقوش در انگشتان آنان نهید!»

۲- هر ماه در آیین بهایی، ۱۹ روز است.

۴- کتاب «اقدس»، ص ۳۴.

۱- کتاب «اقدس»، ص ۱۷.

۳- کتاب «اقدس»، ص ۵.

پر واضح است که چنین تابوت‌هایی (از بلور یا الماس یا چوب‌های ظریف) کمیاب و گران قیمت‌اند و اگر دفن مردگان در این تابوت‌های اشرافی در کشوری مرسوم شود، هر ساله بودجه کلانی صرف مردگان خواهد شد و چه بسا کار به جایی رسد که به قول شاعر عرب، مردم بگویند:

أَحْيَاءُنَا يَسْتَرْزِقُونَ بِدِرْهَمٍ  
و بِالْأَلْفِ أَلْفِ تُرْزَقُ الْأَمْوَاتُ!  
«زندگان ما، یک درهم روزی می‌طلبند  
و هزاران درهم نصیب مردگان می‌شود»!  
۱۰- و نیز در کتاب «اقدس» آورده است:

كتب عليكم تجديد أسباب البيت بعد انقضاء تسع عشرة سنة<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «بر شما نوشتن اثاثیه خانه، پس از گذشتن ۱۹ سال واجب شده است»! معلوم است که هرگاه اثاثیه منزل، پاره یا شکسته و غیرقابل استفاده شدند باید آنها را تجدید کرد و این کار را نمی‌توان به ۱۹ سال محدود ساخت. ممکن است فرش خانه در خلال ۱۹ سال، سالم بماند یا ظروف بلورین از شکستن در امان مانند و همچنین امکان دارد که اسباب منزل در سال‌های نخستین، سوخته، پاره و شکسته شوند. بنابراین، قید ۱۹ سال برای تجدید اثاث خانه عاقلانه نیست و بهاء در توسل به این عدد از باب پیروی کرده است<sup>(۲)</sup>.

و بالأخره در کتاب «اقدس» می‌خوانیم:

قل يا معشر العلماء لاتزنوا كتاب الله بما عندكم من القواعد و العلوم إنه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الأمم بهذا القسطاس الأعظم و إنه بنفسه لوأنتم تعلمون<sup>(۳)</sup>.

یعنی: «ای گروه علما، کتاب خدا (اقدس) را با آنچه از قواعد و علوم نزد شما

۱- کتاب «اقدس»، ص ۴۱.

۲- میرزا حسینعلی با آوردن این قبیل احکام، ادعای نسخ همه ادیان و شرایع الهی را داشته است چنان که نواده‌اش شوقی افندی در کتاب «قرن بدیع» می‌نویسد: «در خاتمه این مقال ذکر این نکته مهمه و دقیقه لطیفه را لازم می‌شمارد که امر حضرت بهاء‌الله، ناسخ جمیع شرایع قبلیه و ادیان ماضیه است»!! (کتاب قرن بدیع، اثر شوقی، ترجمه نصرت‌الله مودت، ص ۳۱، از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع).

۳- کتاب «اقدس»، ص ۲۸.

هست، سنجش نکنید زیرا که کتاب خدا، میزان حق میان مردم است که همهٔ امور امت‌ها باید با این ترازوی بزرگتر سنجیده شود و این ترازو با خودش، اگر شما بدانید!

چنانچه دانشمندان بخواهند همین سخن بهاء را بفهمند ناگزیر باید از دانش لغت و اعراب (صرف و نحو) و قواعد و ضوابط آنها بهره‌گیری کنند و از همین رو کسی که از زبان عربی و قواعد آن اساساً آگاهی ندارد هرگز مفهوم این پیام را درک نخواهد کرد. پس نهی بهاء از توجه علما به قواعد و موازین، چه معنا دارد؟ (به یاد داریم که باب هم پیش از بهاء این درخواست را کرده بود!) آری، معنایش این است که خطاها و کزگویی‌های او را نادیده انگارند و با ضوابط علمی نسنجند. ولی آیا خدا از بندگانش تقاضای اغماض و چشم‌پوشی می‌نماید؟!

۱۱

سرانجام  
حسینعلی بہاء

## بهاء در زندان عکا

پیش از این گذشت که بهاء و برادرش یحیی، و همراهان آن دو را از عراق به سرزمین عثمانی تبعید کردند. این گروه پس از توقف کوتاهی در اسلامبول، سرانجام در سال ۱۲۸۰ (ه. ق.) به شهر ادرنه وارد شدند و در این شهر جای گرفتند. ولی چون بهاء و یحیی به شدت با یکدیگر دشمنی می‌ورزیدند و کشتار و فتنه میان پیروان آنها پیش آمد، دولت عثمانی ناگزیر - پس از چهار سال و چند ماه اقامت ایشان در ادرنه - هر کدام را به سویی فرستاد و حسینعلی بهاء را به عکا (از توابع فلسطین و از بنادر قدیمی و معروف مدیترانه) و یحیی ازل را به جزیره قبرس تبعید کرد و با هر یک از آن دو، چهار تن از مریدان دیگری را نیز روانه ساخت تا گفتار و رفتار هر کدام را زیر نظر داشته باشند و به مأموران دولت عثمانی گزارش دهند.<sup>(۱)</sup> اما از کسانی که قرار بود با حسینعلی بهاء همراهی کنند، یکی به نام میرزا نصرالله تفرشی در همان اوائل کار و پیش از ورود به عکا مسموم گشت! و سه تن دیگر هم به نام‌های سید محمد اصفهانی و آقا جان بیک و میرزا رضا قلی تفرشی (برادر میرزا نصرالله) بدست یاران بهاء کشته شدند! شوقی افندی (نواده بهاء) در کتاب «قرن بدیع» تصریح می‌کند که:

«هفت نفر از أصحاب، در خفیه متفق و همداستان شدند و به قتل سه نفر از آن نفوس خبیثه از جمله سید محمد اصفهانی و آقا جان بیک مبادرت نمودند.»<sup>(۲)</sup>

۱- نک: کتاب «حضرت بهاء الله» اثر محمد علی فیضی، ص ۱۹۵.

۲- نک: کتاب «قرن بدیع» اثر شوقی افندی، ترجمه نصرالله مودت، ص ۳۰۶.

باری، میرزا حسینعلی بهاء از ۱۲ جمادی الأولى ۱۲۸۵ (ه.ق.) در شهر عکا ساکن شد و تا پایان عمر در آنجا به سر برد. عکا همان شهری است که میرزا از آن به «سجن عظیم»<sup>(۱)</sup> تعبیر کرده و از خواری و ذلت خود در آن شهر شکوه نموده است چنان که می نویسد:

يا أيها السائل فأعلم بأنّ الناس يفتخرون بالعلم و يمدحونه و لكن العبد أشكوا منه،  
لولا ما حبس البهاء في سجن عكا بالذلة الكبرى<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «ای پرسنده، بدان که مردم به دانش افتخار می کنند و آن را می ستایند ولی این بنده، از آن شکایت دارم. اگر دانش نبود، بهاء در زندان عکا با بزرگترین ذلت و خواری زندانی نمی شد!»

شگفت است که «مظهر ذات خدا» از دانش و آگاهی شکایت کند با آن که همه می دانند جهل و دانایی موجب ستمگری بندگان به یکدیگر می شود، لازم بود که از نادانی دشمنان شکوه نماید نه از علم دانشمندان!

وانگهی «مظهر ذات خدا» را با «ذلت کبری» چه مناسبت؟ کسی که خویشان را فانی در خدا بلکه عین ذات حق می پندارد، باید جز عزت و شکوه خداوندی چیزی در خود نبیند. این ضعف و زبونی و تلون و بوقلمونی (که گاه ادعای عزت ربوبی دارد و گاه از عجز و بیچارگی می نالد) به خوبی نشان می دهد که میرزا، سالک وادی اوهام بوده، نه دریافت کننده وحی و الهام!

از جمله کارهایی که میرزا حسینعلی به هنگام اقامت در عکا نمود نوشتن کتاب های «أقدس» و «مبین» و الواح گوناگون نظیر اشراقات، بشارات، اقتدارات و طرازات... بود و همچنین ارسال نامه برای فرمانروایان و شخصیت های مشهور چون: ناصرالدین شاه قاجار و ملکه انگلیس (ویکتوریا) و پاپ (پی نهم) و جز ایشان. عجب آن که میرزا حسینعلی نزد هر کس به رنگی در می آمد و سخنی دیگر می گفت. مثلاً در برابر پادشاه ستمگری مانند ناصرالدین شاه، راه تواضع و فروتنی پیش می گرفت و

۱- چنان که در کتاب «مبین»، ص ۴۰۵ می نویسد: أنا المسجون في هذا السجن العظيم «من در این زندان بزرگ، زندانی هستم».  
۲- مجموعه الواح مبارکه، اثر بهاء، ص ۵.

درنامه‌های خود از غلامی و کوچکی خویش سخن به میان می‌آورد چنان که در آغاز «لوح سلطان» بدو می‌نویسد:

یا ملک الأرض، اسمع نداء هذا المملوك. إني عبدٌ آمنت بالله و آياته...<sup>(۱)</sup>

یعنی: «ای پادشاه زمین! ندای این مملوک را بشنو، من بنده‌ای هستم که به خدا و نشانه‌های او ایمان دارم...».

و باز می‌نویسد:

یا سلطان، فأنظر بطرف العدل إلى الغلام ثم أحكم فيما ورد عليه. إن الله قد جعل ظله بين العباد<sup>(۲)</sup>...

یعنی: «ای سلطان، با دیده عدالت به این غلام بنگر سپس در آنچه بر او وارد شده به درستی داوری کن. خداوند تو را در میان بندگان سایه خود قرار داده است!» ولی در نامه به پاپ پی‌نهم، به جای آن که او را از عقیده به خدایی مسیح (ع) باز دارد و همچون قرآن کریم مسیحیان را به توحید خالص دعوت کند<sup>(۳)</sup>، از خدایی خود سخن گفته و چنین نوشته است:

یا پاپا (!) أن اخرق الأحجاب<sup>(۴)</sup>، قد أتى ربّ الأرباب<sup>(۵)</sup>.

یعنی: «ای پاپ! پرده‌ها را پاره کن که خدای خدایان آمده است!»

## مرگ بهاء و نزاع جانشینان وی

میرزا حسینعلی به سال ۱۳۰۹ ه. ق. در ۷۶ سالگی رخت از جهان بریست. میرزا

۱- الواح نازله (خطاب به ملوک و رؤسای أرض)، ص ۱۴۴ (از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع).  
۲- الواح نازله، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۳- چنان که قرآن مجید در آیه ۶۴ از سوره آل عمران می‌فرماید: قل يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواءٍ بیننا و بینکم أن لا نعبد إلا الله و لا نشرك به شیئاً و لا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولوا فقولوا أشهدوا بأننا مسلمون. «ای اهل کتاب، به سخنی روی آورید که میان ما و شما برابر و دادگرانه است که جز خدا را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نشماریم و برخی از ما برخی دیگر را به غیر خدا، به اربابی نگیرد. پس اگر آنها روی گردانند، بگویید که ما تسلیم هستیم.»

۴- جمع حجاب، «حُجُب» است نه «أحجاب»! و میرزا خواسته تا قافیه را با «أرباب» جور کند از این رو به غلط در افتاده است.  
۵- کتاب «مبین»، ص ۳۸.



در ایام عمر خود چهار همسر اختیار کرد. نخستین زوجه او، آسیه نام داشت که مادر عباس ملقب به غُصْنِ أَعْظَم (بزرگترین پسر بهاء و نخستین جانشین وی) بود. آسیه که بهاء بدو «أُمُّ الْكَائِنَات» لقب داد، همان زنی است که حسینعلی درباره اش نوشته:

اِخْتَصَّكَ لِنَفْسِهِ وَ اصْطَفَاكَ بَيْنَ الْاِِمَاءِ لخدمته و جعلك معاشره هيكله في اللّياالي و الإيتام<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «(بهاء) تو را ویژه خود کرد و از میان کنیزان برای خدمت خویش برگزید (!) و معاشره هیکل خود در شب‌ها و روزها قرار داد».

این زن، پسر دیگری نیز به نام «مهدی» آورد که از عباس کوچکتر بود و در جوانی روزی در عکا از روزنه بام بر زمین افتاد و وفات یافت<sup>(۲)</sup> میرزا حسینعلی فوراً دست به قلم برد و لوحی درباره مهدی نازل نمود! و او را همچون اسماعیل پیامبر، و عیسی مسیح، و حسین شهید - علیهم السّلام - قلمداد کرد چنان که نواده اش شوقی افندی در کتاب «قرن بدیع» می نویسد:

«در مناجاتی که از قلم اعلیٰ (حسینعلی بهاء) در وصف آن غصن دوحه بقا نازل شد، شهادت آن نفس مقدّس را به مثابه قربانی فرزند حضرت خلیل در سبیل ربّ جلیل و جانبازی حضرت روح بر صلیب، و شهادت حضرت سیدالشّهداء در ارض طف (کربلاء) شمرده‌اند»<sup>(۳)</sup>!

آیا این امر، نهایت خودخواهی را نمی‌رساند که آدمی سقوط فرزندش را از بام منزل، به منزله کار عظیم ابراهیم و پسرش (ع) شمارد؟ و یا آن را با جانبازی شگفت‌آور سیدالشّهدا (ع) مقایسه کند؟ همین خودپسندی‌های بیش از اندازه موجب می‌شود که کسانی همچون باب و بهاء، خویشان را برتر از ماسوی و متحد با ذات خدا می‌پندارند و به ادّعای ربوبیت و الوهیت برمی‌خیزند.

دومین زوجه بهاء، فاطمه نام داشت که میرزا حسینعلی او را «بی‌بی» می‌خواند و بدو «مهد علیا» لقب داد. این زن نیز سه پسر آورد که بزرگتر از همه، میرزا محمد علی

۱- کتاب «حضرت بهاء‌الله» تألیف محمدعلی فیضی، ص ۲۳۷.

۲- شوقی در صفحه ۳۰۱ از کتاب «قرن بدیع» می‌نویسد: «از ثقبه‌ای که جهت روشنایی حجره زیرین تعبیه شده بود، به زیر افتاد...».

۳- کتاب «قرن بدیع» ص ۳۰۲.

ملقب به «غصن اکبر» بود. و بهاء در «کتاب عهدی» یا وصیت‌نامه خود، پس از عباس وی را به جانشینی برگزید. زن سوّم بهاء، گوهر خانم کاشی نامیده می‌شد و زن چهارم جمیله خانم، دختر خادم مسافرخانه‌ای در عکا بود<sup>(۱)</sup>.

چندروز پس از مرگ بهاء، عباس همه فرزندان پدر را گردآورد و وصیت‌نامه او را برخواند که در آنها تصریح شده بود:

قد أصطفینا الأكبر بعد الأعظم أمراً من لدن علیم خبیر<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «همانا غصن اکبر (محمدعلی) را پس از غصن اعظم (عباس) برگزیدیم، فرمانی از نزد خداوند دانا و آگاه است!»

این موضوع را همه بهائیان پذیرفته‌اند و کمترین تردیدی در آن وجود ندارد. اما با کمال شگفتی ملاحظه می‌کنیم که این دو برادر، پس از مدّت کوتاهی به سختی با یکدیگر به دشمنی برخاستند تا آنجا که هر کدام دیگری را تکفیر نمودند! با این که حسینعلی بهاء، به قول خودش از سوی خدای علیم و خبیر آن دو را به جانشینی خود برگزیده بود، آیا ممکن است خداوند دانا و آگاه دو تن را برای ترویج دین و سرپرستی بندگانش انتخاب کند و هر کدام از آن دو، دیگری را کافر و ناقض و فاسق بشمارد؟<sup>(۳)</sup>

این امر روشن، به خوبی نشان می‌دهد که بهایی‌گری، آیینی ساخته و پرداخته حسینعلی مازندرانی است و با وحی الهی و فرمان خدایی کمترین پیوندی ندارد. در

---

۱- به کتاب «رهبران و رهروان» ج ۲، ص ۵۳۲ و ۵۳۴ و کتب دیگری که مبلغان بهایی درباره زندگی‌نامه میرزا حسینعلی نوشته‌اند رجوع شود.

۲- ادعیه محبوب، ص ۴۱۰، چاپ مصر ۱۳۳۹ ه. ق. (بمعرفه شیخ فرج‌الله زکی الکردی).

۳- شگفتا! که حسینعلی بهاء از نزاع فرزندان خود پس از مرگش خبر نداشت و کینه‌های پنهان درون خانه‌اش را نمی‌شناخت، آن وقت درباره آینده فلان پادشاه و فلان امپراتور آیه نازل می‌نمودا که چون به من ایمان نیاورد سلطنتش از بین می‌رود (و کدام پادشاه است که سلطنتش پایدار ماند و از میان نرود؟! ). جالب آن است که عبدالبهاء گفته است: «ما غیب‌دان نیستیم لایعلم الغیب إلا هو ولی انسان عاقل می‌تواند بعضی مطالب را استنباط کند» (رحیق مختم، تألیف اشراق خاوری، ج ۲ ص ۱۲۹). از انتشارت مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۳۱ بدیع). با اینهمه بهائیان، سخنان میرزا حسینعلی را درباره پادشاهان، دلیل بر آگاهی وی از غیب می‌شمارند!

اینجا نمونه‌ای از دشمنی این دو برادر را از خلال سخنان عباس به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم. مازندانی در کتاب «أسرار الآثار» از قول عباس افندی نامه‌ای را بدین مضمون گزارش می‌کند.

«ای دوستان حقیقی، امروز شهرت یافته و از نفوس موثوق شنیده شد که أخوی، میرزا محمدعلی غیر از این که محرک لایحه مفتریات بوده بلکه تقریری داده که حضرت بهاءالله طریقتی موافق شرع آنور داشتند ولی عباس افندی تغییر و تبدیل داده و مخالفت شریعت کرده و ما به هیچ وجه با او نیستیم و از او بیزاریم و همچنین شنیده شد أخوی مذکور بعضی نوشته‌ها اختراع نموده و نسبت به من داده و سرّاً به این و آن نشان می‌دهد»<sup>(۱)</sup>!

باری، عباس افندی به جای آن که پس از خود «ولایت امر» را به برادرش محمدعلی سپارد، به نواده دختری خود «شوقی» وا گذاشت و او را «ولی امرالله» و «مرجع کلّ بهائیان» شمرد و در کتاب «مفاوضات» و نیز در مکاتیب خود تصریح نمود که پس از شوقی، فرزندان او به مقام وصایت و ریاست بیت‌العدل نائل می‌شوند و روی هم رفته «بیست و چهار وصی» در آیین بهایی به ظهور خواهند رسید در حالی که خبر نداشت، شوقی «عقیم» است و فرزندی از او به جای نخواهد ماند! در «مفاوضات» می‌نویسد:

«در هر دوری اوصیاء و اصفیاء دوازده نفر بودند. در ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای أسباط بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند و لکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع، زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضاء نماید»<sup>(۲)</sup>!

و نیز در «مکاتیب» خود می‌نویسد:

«ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو دوحه مبارکه به وجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباء الله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد

۱- أسرار الآثار (ر - ق)، ص ۳۵۶.

۲- مفاوضات، اثر عباس عبدالبهاء، ص ۴۵ و ۴۶، چاپ لیدن، سال ۱۹۰۸ م.

بکر یعنی در سَلَالَةُ او<sup>(۱)</sup>!

از همه آنچه گفتیم بدین نتیجه دست می‌یابیم که بهایی‌گری «باطلی چهارآتشه» است! علی محمّد باب از راه باطل خود را باب امام، امام قائم، و ربّ اعلیٰ پنداشت و یحییٰ ازل را به جانشینی گماشت. حسینعلی بهاء پس از آن که مدّت‌ها ولایت برادر را پذیرفته بود، او را انکار نمود و ادّعی باطل مظهریّت خداوند و مقام اعلای الوهیّت کرد. عبّاس افندی نیز که قرار بود جانشینی بهاء را به بردارش محمّدعلی واگذارد، برادر را تکفیر نمود و وصایت را به شوقی سپرد. شوقی افندی هم عقیم و اتر جان سپرد و بر وجود بیست و دو وصیّ دیگر از سلاله خود خطّ بطلان کشید!

آیا بهائیان باوجدان و اندیشمند با ملاحظه این همه باطل‌گویی و تناقض، بیدار نمی‌شوند و به آغوش اسلام پاک و قرآن تابناک (نه خرافات فرقه‌های دور از قرآن) باز نمی‌گردند؟

### اصول مترقی در آیین بهاء!

مبلّغان بهایی ادّعا می‌نمایند که بهایی‌گری با مدنیّت و پیشرفت هماهنگ است چرا که از اصول مترقی و روشنفکرانه‌ای برخوردار می‌باشد. آنها - به ویژه در محیط اروپا و آمریکا - از آنچه ما در این کتاب نشان دادیم چندان به بحث نمی‌پردازند تا معلوم شود که بهایی‌گری بر چه بنیانی تکیه دارد و شامل چه تناقضاتی است؟ بنابراین بی‌تناسب نیست که در صفحات بازپسین این کتاب، به اصول مترقی ایشان نیز نظر افکنیم و از سر انصاف درباره آنها داوری نماییم.

عبّاس افندی در اواخر حیات خود، به امریکا سفر کرد و در ۱۹۱۲ م. در فیلادلفیا ضمن یک سخنرانی، اصولی را از قول پدرش بیان داشت که در کتاب «خطابات» گرد آمده است. عبدالبهاء می‌نویسد:

«اول تعلیم بهاء الله تحرّی حقیقت است و باید انسان تحرّی حقیقت کند و از تقلید دست

۱- نک: کتاب «رهبران و رهروان» اسدالله مازندرانی، ج ۲، ص ۵۵۷ و ۵۵۸، انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.

بکشد»<sup>(۱)</sup>.

با توجه به آن که تحرّی در لغت به معنای آن است که امر شایسته‌تر و رأی بهتری جستجو شود (التَّحَرِّي: طَلِبُ مَا هُوَ أُخْرَى) این تعلیم را هزار و چند سال پیش از بهاء، قرآن مجید به میان آورده است و صریحاً می‌فرماید:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (الزّمر: ۱۸)

یعنی: « آن بندگان مرا بشارت ده که در پی شنیدن گفته‌ها برمی‌آیند آنگاه از بهترین سخنان پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند».

اگر میرزا حسینعلی بهاء می‌گوید: «کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی»<sup>(۲)</sup>!

قرآن کریم به پیامبر اسلام (ص) فرمان می‌دهد که:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي... (یوسف: ۱۰۸)

یعنی: «بگو این راه من است، بسوی خدا از روی بصیرت دعوت می‌کنم، هم من و هم کسی که مرا پیروی کرد».

عبّاس افندی دوباره می‌نویسد:

\* «دوم تعلیم حضرت بهاء‌الله وحدت عالم انسانی است. جمیع بشر، نوع انسان‌اند. جمیع بندگان الهی، جمیع را خدا خلق کرده، جمیع اطفال الهی هستند. خدا کل را رزق می‌دهد، به کل مهربان است، چرا ما نامهربان باشیم»<sup>(۳)</sup>.

باز می‌نویسد:

۱- نک: کتاب «خطابات مبارکه» اثر عباس عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۴۴ از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.

۲- نک: کتاب «مجموعه الواح مبارکه» چاپ قاهره (مطبعة سعادت)، ۱۹ ذوالقعدة سنة ۱۳۳۸. (میرزا حسینعلی در پی سخنان مذکور می‌نویسد: «کور شو یعنی از مشاهده غیرجمال من، و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من»!)

۳- «خطابات مبارکه» ج ۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

\* «ثالث تعلیم حضرت بهاء الله این است که دین باید سبب الفت باشد، سبب ارتباط بین بشر باشد، رحمت پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد، عدمش بهتر<sup>(۱)</sup>».

این سخنان به منزله شعارهای خوش ظاهری است که متأسفانه گوینده اش بدان‌ها پای بند نبوده است، میرزا حسینعلی بهاء در کتاب «بدیع» با ابراز خشم فراوان و نفرت بسیار از برادرش میرزا یحیی یاد می‌کند و او را «عَجَل»<sup>(۲)</sup> یعنی گوساله و «بَقْر»<sup>(۳)</sup> یا گاو می‌خواند! در کتاب «ایقان» علمای اسلام را «خراطین الأرض»<sup>(۴)</sup> می‌نامد. پسرش عباس، برادر منصوب و منصوص خود، محمدعلی را طرد می‌کند و دشمنی‌ها و نامهربانی‌ها به او نشان می‌دهد. پیروان درجه اول بهاء که از ملازمان وی در عکا شمرده می‌شدند، به تصریح نواده‌اش شوقی افندی، به آدمکشی دست می‌زنند و مخالفان ازلی خویش - همچون سید محمد اصفهانی و آقا جان بیک - را به قتل می‌رسانند<sup>(۵)</sup>. بهاء در «لوح احمد» که خواننده‌اش را به ثواب‌های شگفت وعده داده<sup>(۶)</sup>، دستور می‌دهد تا با دشمنانش همچون شعله آتش، سوزنده و هلاک کننده باشند (کن كَشَعْلَةَ النَّارِ لِأَعْدَائِي)! در اثر اعمال و حشیانه‌ای که مریدان بهاء به دستور او انجام می‌دادند، پسرش عباس با افتخار! می‌نویسد: «سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرأت مذمت نمی‌نمود»<sup>(۷)</sup>!

آیا این است معنای الفت و رحمت و مهربانی به کل؟! آیا ما حق داریم با شعارهای تو خالی، مردم را بفریبیم و به آیین خود دعوت کنیم؟ اگر باب و بهاء و عباس و شوقی با دشمنان خویش آن هم به هنگام سلطه و قدرت، به لطف و رحمت

۱- «خطابات مبارکه»، ج ۲، ص ۱۴۶. ۲- نک: کتاب «رحیق مختوم» ج ۲، ص ۵۵۳.

۳- نک: کتاب «بدیع»، ص ۱۷۲.

۴- نک: کتاب «ایقان»، ص ۱۹۱. (خراطین، جمع خرطون به معنای کرم زمین است).

۵- نک: کتاب «قرن بدیع» ص ۳۰۶.

۶- چنان که در آن لوح تصریح شده است: قد قدر لقارئها أجر مائة شهيد ثم عبادة الثقلين! یعنی: «مقدر شده است که به خواننده این لوح، پاداش صد شهید و عبادت ثقلین (انس و جن) داده شود!»

۷- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۷۷.

رفتار می نمودند و به پیروی از پیامبر ارجمند اسلام (که دشمنان مکی خود و حتی قاتل عمویش حمزه را مورد عفو قرار داد) اهل گذشت و چشم‌پوشی بودند، در آن صورت می توانستند ادعا کنند که سخن ما سهمی از حقیقت دارد هر چند آثار و احوال انبیا (علیهم السّلام) بر اقوال ما پیشی گرفته است. اما کینه‌ورزی‌های آنان با خویشاوند و بیگانه، مشهور خاص و عام است و حقیقت را نتوان کتمان نمود.

عبّاس عبدالبهاء سخن خود را چنین ادامه می دهد:

«تعلیم چهارم حضرت بهاء‌الله آن که دین باید مطابق علم باشد»<sup>(۱)</sup>.

در اینجا از پیروان جناب عبدالبهاء می پرسیم که آیا دین شما مطابق با علم است؟ آیا این که بهاء‌الله در کتاب «ایقان» می نویسد: «مادّة نحاسی (یعنی مس) اگر در معدن خود از غلبه بیوست محفوظ بماند، در مدت هفتاد سنه، به مقام ذهبی می رسد (یعنی طلا می شود)»<sup>(۲)</sup>! علم شیمی آن را تصدیق می کند؟ آیا این که بهاء می گوید: «فیثاغورث فی زمن سلیمان بن داوود و أخذ الحکمة من معدن النّبوة» یعنی: «فیثاغورث، با حضرت سلیمان (ع) معاصر بود و حکمت را از کان نبوت گرفت» با علم تاریخ می سازد؟ آیا تناقض‌گویی‌های بهاء (در باره نسخ بیان و عدم نسخ آن...) با علم منطق سازگار است؟ آیا دانشمندان علوم (که در رصدخانه‌های جهان، در برابر هزاران منظومه و کهکشان قرار گرفته‌اند) می توانند بپذیرند که یک انسان ناتوان و مسجون و مردنی (چون بهاء) مظهر تام و تمام آفریدگار آسمان‌ها و زمین باشد؟! آیا آنها می توانند این سخن بهاء را قبول کنند که گفته است: لا یرئ فی هیکلی إلا هیکل الله<sup>(۳)</sup> «در هیکل من جز هیکل خدا چیزی دیده نمی شود»! آیا این است معنای مطابقت دین و علم؟!

باز هم عبّاس افندی می نویسد:

«تعلیم پنجم حضرت بهاء‌الله آن که تعصّب جنسی، تعصّب دینی، تعصّب مذهبی، تعصّب وطنی، تعصّب سیاسی، هادم بنیان انسانی است»<sup>(۴)</sup>.

در اینجا باید گفت که تعصّب نورزیدن، سفارش ویژه بهاء نیست. هزار و چند

۱- «خطابات مبارکه»، ج ۲، ص ۱۴۷. ۲- نک: کتاب «ایقان»، ص ۱۲۲.

۳- نک: کتاب «مبین»، اثر بهاء‌الله، ص ۱۷. ۴- نک: خطابات مبارکه، اثر عبدالبهاء، ج ۲.



سال پیش از او، قرآن کریم از «حمیت جاهلیت» که همان تعصب ناروا است مذمت می نماید و در سوره فتح می فرماید:

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا... (الفتح: ۲۶).

یعنی: «آنگاه که کافران دل‌های خود را به تعصب واداشتند آن هم تعصب جاهلیت! و خدا آرامش و متانت خویش را بر رسولش و بر مؤمنان فرو فرستاد و کلمه تقوی را با ایشان قرین ساخت که سزاوارتر از هر کس بدان بودند و اهلیتشان را داشتند».

و امام علی علیه السلام چنان که در «نهج البلاغه» گزارش شده، فرمود:

لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لَشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيَةَ الْجُهْلَاءِ أَوْ حُجَّةً تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ<sup>(۱)</sup>!

یعنی: «من نگاه کردم و هیچ‌یک از جهانیان را نیافتم که در چیزی تعصب ورزد جز آن که تعصب ایشان از علتی سرزده بود که تنها مردم نادان را می فریفت یا از دلیلی ناشی شده بود که به اندیشه‌های بی خردان می چسبید»!

اما نکته دقیق آن است که ماهیت تعصب را به درستی بشناسیم و مثلاً علاقه به قوم و سرزمین خود را نشانه تعصب نشمریم. از این رو در آثار اسلامی آمده است که از پیامبر ارجمند اسلام (ص) پرسیدند:

أَمِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ؟

«آیا این که مرد، قوم خود را دوست بدارد نشانه تعصب است؟»

پیامبر (ص) فرمود:

لا، وَلَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يَنْصُرَ الرَّجُلُ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ<sup>(۲)</sup>.

«نه ولی این که مرد، قوم خود را بر ستمگری یاری دهد، این کار نشانه تعصب

است».

۱- نهج البلاغه، گردآورده شریف رضی، خطبه ۱۹۲.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۰۷، چاپ لبنان (دارالفکر).

با این تفسیر، هرگونه حمایت ظالمانه و انحصارطلبی بی دلیل و حتی مغالطه و سفسطه برای اثبات مدّعی خود، تعصّب به شمار می آید و به همین اعتبار، علی محمّد باب مظهر کامل تعصّب شمرده می شود زیرا تمام مخالفانش را «مهدورالدم» دانسته است<sup>(۱)</sup> و دستور می دهد که جز کتاب «بیان» و شروح آن، هر کتابی را محو کنند<sup>(۲)</sup>! و همچنین حسینعلی بهاء از متعصّبترین افراد در مذهب خویش به شمار می آید چرا که برای اثبات مقاصد خود، تمام آیات معاد را تأویل کرده و احادیث را تحریف و تقطیع نموده تا به مرادش نائل آید! چنان که به عنوان نمونه، از «لوح فاطمه» در کتاب «اصول کافی» تنها عبارت: «علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب...» را برگزیده<sup>(۳)</sup> و صدر لوح کذایی را که با ذکر امام دوازدهم شیعیان، آشکارا ادّعی وی را نقض می نماید، نادیده گرفته است!

عبّاس عبدالبهاء نیز در تأویل گرایی، راه میرزا حسینعلی را پیموده است و به عنوان مثال در «مقاله سیّاح» ادّعی بایّت علی محمّد شیرازی را نویدی به ظهور پدر خود شمرده<sup>(۴)</sup> با آن که در سخنان باب، نام امام دوازدهم شیعیان به صراحت آمده است. آیا این امور، دلیل بر تعصّب مذهبی نیست؟ آیا نباید در اینجا سخن شاعر عرب را به یاد آورد که گوید:

و غَيْرُ تَقِيٍّ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالتَّقِيِّ      طَبِيبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَ هُوَ عَلِيلٌ<sup>(۵)</sup>

باز جناب عبّاس می نویسد:

«تعلیم ششم حضرت بهاءالله، تعدیل معیشت حیات است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند یعنی همچنان که غنی در قصر خویش راحت دارد و به انواع موائد، سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند<sup>(۶)</sup>!»

در اینجا جناب عبدالبهاء در بیان «تعدیل معیشت» حقاً معجزه نموده و خرق

۱- نک: «بیان فارسی»، ص ۲۶۲.

۲- نک: «بیان فارسی»، ص ۱۹۸.

۳- نک: کتاب «ایقان» ص ۱۹۰.

۴- نک: «مقاله سیّاح»، ص ۵.

۵- یعنی: «شخص ناپرهیزکاری که مردم را به تقوی فرمان می دهد، همچون پزشکی است که مردم را

درمان می کند و خود بیمار است!»

۶- نک: کتاب «خطابات مبارکه» ص ۱۴۸.

عادت فرموده است! آیا معنای تعدیل معیشت این است که در قصرهای اغنیا، سفره‌های رنگین گسترده شود و برای فقرا نیز لانه و آشیانه‌ای (که معمولاً مسکن حیوانات است) فراهم آید و بر سفره‌ایشان چیزی موجود باشد به قدری که گرسنه نمانند؟!

به راستی که علمای اقتصاد باید از این نابغه ایرانی درس «تعدیل معیشت» بیاموزند و وضع نابسامان اقتصادی را در دنیا اصلاح کنند! شما تعبیر عباس افندی را با این آیه شریفه از قرآن کریم بسنجید که می‌فرماید: **كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ (الحشر: ۷)** «تا ثروت، میان اغنیا شما دست بدست نگردد». آری، این دو تعبیر را با یکدیگر مقایسه فرمایید تا زر ناب را از سکه قلبی باز شناسید.

دیگر از تعالیم بهاء الله، «وحدت لسان» است که به قول عباس افندی: «یک لسان ایجاد شود و آن را جمیع آکادمی‌های عالم قبول نمایند<sup>(۱)</sup>».

وحدت زبان، سخنی نیست که بهاء آن را عنوان کرده باشد، اگر میرزا حسینعلی در این باره، تنها به «شعار دادن» بسنده نموده است، دیگران عملاً بدین کار اهتمام ورزیدند و زبان و خط «اسپرانتو» را به عنوان «زبان و خط جهانی» اختراع کردند. در حالی که باب و بهاء، زبان عربی و فارسی را هم مغلوط و معوج نشان دادند تا چه رسد به آن که زبان و خط نوینی پدید آرند! البته کوشش‌های طرفداران «اسپرانتو» در دنیا تقریباً عقیم مانده است زیرا هر قوم و ملتی ویژگی‌هایی دارند که آن ویژگیها، در زبان ایشان تأثیر می‌گذارد و از این رو نمی‌توانند با دیگر اقوام صددرصد هم‌زبان شوند، تا آنجا که زبان یگانه‌ای (مانند فارسی) در میان شهرها و اقوام گوناگون، لهجه‌ها و اصطلاحات و تعبیرات مختلف پیدا می‌کند و این امری طبیعی است لذا در قرآن مجید اختلاف رنگ‌ها و زبان‌های بشر از آیات خداوند شمرده شده و می‌فرماید:

۱- نک: کتاب «خطابات مبارکه»، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

و مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ. (الرّوم: ۲۲).

یعنی: «از نشانه‌های خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف رنگ‌ها و زبان‌های شما است که در این امور، نشانه‌هایی برای دانشمندان وجود دارد».

عبدالبهاء یکی دیگر از اصول مترقی بهایی‌گری را «وحدت رجال و نساء» می‌شمرد و در این باره می‌نویسد:

«ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان»<sup>(۱)</sup>.

از گوینده این بیان در شگفتیم! گویی وی نمی‌داند که پدرش در کتاب «اقدس» زنان را همچون کنیزان (الإماء) شمرده<sup>(۲)</sup> و آنها را به خدمت مردان گمارده است. این نص کتاب اقدس است که می‌گوید:

○ من أتخذ بكرة لخدمته لابس عليه<sup>(۳)</sup>!

یعنی: «کسی که دوشیزه‌ای را برای خدمت خود بگیرد باکی بر او نیست»!  
بهاء الله در ایام زندگی، چند زن را با هم در حباله نکاح داشت و درباره همسر اول یا «أم الكائناتش» گفت:

α اصطفاك بين الإماء لخدمته<sup>(۴)</sup>.

یعنی: «(بهاء) تو را از میان کنیزان برای خدمتکاری خودش برگزید»!  
میرزا حسینعلی ازدواج یک مرد را با دو زن جائز شمرده ولی به یک زن اجازه نداده تا دو شوهر کند. در «اقدس» می‌نویسد:

« قد كتب الله عليكم النكاح اياكم أن تجاوزوا عن اثنتين<sup>(۵)</sup> .

یعنی: «همانا خدا ازدواج را بر شما نوشته است از این که بیش از دو زن بگیرید، پرهیز کنید».

بهاء در «ارث» میان مرد و زن تفاوت نهاده است به طوری که خانه متوفی و

۱- نک: کتاب «خطابات مبارکه» ج ۲، ص ۱۵۰.

۲- نک: کتاب «اقدس»، ص ۱۸.

۳- نک: کتاب «اقدس»، ص ۱۸.

۴- نک: کتاب «حضرت بهاء الله»، ص ۲۳۷.

۵- نک: کتاب «اقدس»، ص ۱۸.

لباس‌های او را از آن پسرانش قرار داده و دختران را محروم ساخته است! در «اقدس» می‌نویسد:

جعلنا الدار المسكونة و الألبسته للذريته من الذکران دون الإناث و الوراث<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «خانه مسکونی و لباس‌های کسی را که مُرده است برای فرزندان ذکور او قرار دادیم نه دختران و دیگر وارثان!»

میرزا حسینعلی، عضویت «بیت‌العدل» را سهم مردان بهایی شمرده (نه زنان) و خطاب به آنها می‌نویسد:

يا رجال العدل كونوا رعاة أغنام الله في مملكته<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «ای مردان عدالت، گوسفندچران‌های گوسفندان خدا در کشور او باشید!» آیا این است معنای «مساوات کامله زنان و مردان»؟!

دیگر از اصول بهایی‌گری به نظر عباس عبدالبهاء، «صلح عمومی» است<sup>(۳)</sup>. شگفتا که بهاء و پسرش در خانه خود نتوانستند صلح را برقرار کنند و حسینعلی با یحیی و عباس با محمّدعلی، یکسره در منازعه و کشمکش بودند. آن وقت از «صلح عمومی» دم می‌زدند و دنیا را به آشتی فرامی‌خواندند! بابی‌ها و بهایی‌ها از آغاز کارشان با دیگران سر ناسازگاری داشتند و از هر فرصت برای تعرّض به آنان (به جرم ارتداد!) سود می‌جستند چنان که بابی مشهور، میرزا جانی کاشانی در کتاب «نقطه‌الکاف» می‌نویسد:

«جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یک صدوسی نفر را به قتل رسانیدند، تتمه فرار نموده ده را حضرات اصحاب حق (بابی‌ها) خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند<sup>(۴)</sup>!»

حسینعلی بهاء که دم از صلح می‌زده، کسی است که به قول خواهرش در رساله «تنبیه النائمین»:

۱- نک: کتاب «اقدس»، ص ۸. ۲- نک: کتاب «اقدس» ص ۱۶.

۳- نک: کتاب «خطابات مبارکه»، ص ۱۵۰.

۴- نقطه‌الکاف، اثر میرزا جانی کاشانی، ص ۱۶۲، چاپ لیدن ۱۳۲۸/۱۹۱۰.

«با آن ادعای حسینی کردن، اشرار شمر کردار را به دور خود جمع نمودند. از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد، قطع کردند. از هر سری که جز تولای ایشان صدائی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد، بریدند...»

سید اسماعیل اصفهانی را سربریدند و حاجی میرزا احمدکاشانی را شکم دریدند، آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدو، کارش را ساختند، میرزارضاخالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص، جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنان که بعضی از مؤمنین دین بیان، عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می خواندند و می خندیدند:

اگر حسینعلی، مظهر حسین علی است      هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!  
و می گفتند ما هر چه شنیده بودیم حسین، مظلوم بوده است نه ظالم»<sup>(۱)</sup>  
با این همه، میرزا عباس ادعا دارد که پدرش صلح طلب بوده است.<sup>(۲)</sup>

۱- تنبیه النائمین، ص ۱۵ و ۱۶.

۲- اسلام با «صلح عمومی» به شرط ترک تعرض از سوی دشمنان، کاملاً موافق است (صلح حدیبیه نمونه روشن این امر شمرده می شود) زیرا در قرآن کریم آمده است:  
وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَإِنْ يَرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي يُتَدَكُّ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (الأنفال: ۶۱ و ۶۲).  
یعنی: «اگر (دشمنان) به صلح مایل شوند تو نیز صلح را بپذیر و بر خدا توکل کن که او شنوای دانا است. و اگر بخواهند به تو نیرنگ زنند، خدا برای تو کافی است، اوست که تو را به یاری خود و بدست مؤمنان تأیید فرمود».

اما جنگ های پیامبر گرامی اسلام (ص) صورت «دفاعی» داشته چنان که عباس افندی بدان اعتراف نموده است و در کتاب «مفاوضات» می نویسد: «غزوات حضرت محمد جمیع، حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آن که ۱۳ سال در مکه چه خود و چه احبابش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند. بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال به یغما رفت و سایرین ترک وطن مألوف نمودند و به دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم به قتل شدند لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این، اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند و این قبایل و عشایر عرب در نهایت توخس و درندگی بودند... حضرت محمد

این اصول، بهترین دستاویز مبلغین بهایی در دعوت روشنفکران به بهایی‌گری شمرده می‌شود و چنان که ملاحظه شد غالباً رفتار باب و بهاء، با این اصول مغایر بوده و خود ایشان، آنها را نقض کرده‌اند.

علاوه بر این، مبلغان بهایی کلمات مغلوط باب و بهاء را از معجزات پیشوایانشان معرفی می‌کنند غافل از آن که رسالت پیامبران خدا - علیهم‌السلام - بسی والاتر از سجع‌سازی و قافیه‌پردازی بوده است. پیامبران راستین خدا، مشعل «هدایت» را به دوش کشیدند و همانند قرآن مجید ندا در دادند که: **فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ (القصص: ۴۹)** یعنی: «کتابی از سوی خدا بیاورید که شما را (به سوی معارف و احکام الهی) بهتر رهبری کند»<sup>(۱)</sup>. اگر قافیه‌سازی را بخواهند ملاک «حق‌گویی» قرار دهند، نویسندگان این کتاب آثاری روشنتر از آنچه بهائیان در دسترس دارند، می‌تواند ارائه دهد که در پایان کتاب نمونه‌ای از آن به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد.

---

→ در میان این قبائل مبعوث شد و ۱۳ سال بلائی نماند که از دست این قبائل نکشد. بعد از ۱۳ سال خارج شد و هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند، جمع شدند و لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبایلی گشت. این است حقیقت حال. «مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۴ تا ۱۶، چاپ لیدن، سنه ۱۹۰۸ م».

۱- در قرآن کریم کمترین «تعقید لفظی» یافت نمی‌شود و هیچ ضعف و تکلفی در اسلوب آن راه ندارد. ترکیبش از «تنافر» خالی است و بیانش از «فخامت» و عظمت اشباع می‌باشد. به هیچ وجه تعبیرات سبک (چون اکثر تعابیر باب و بهاء) در آن وجود ندارد هدایت و نور و موعظه از آیاتش می‌بارد و با توجه به «آمی بودن» آورنده‌اش، معجزه‌ای نمایان است **صَدَقَ قَائِلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَىٰ شَأْنُهُ**.



## پیام نویسنده به پیروان باب و بهاء:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَا وَإِنَّ الدِّينَ بِلَاغِ رَبَّانِي ۝ وَ أَمْرُ قَوِيمٍ نُورَانِي ۝ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى  
إِلَى أُمَّنَاءٍ وَحِيهِ ۝ وَ الدَّاعِينَ إِلَى أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ ۝ يَدْعُونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى  
عِبَادَتِهِ ۝ وَ يُرْشِدُونَهُمْ إِلَى حُكْمِهِ وَ طَاعَتِهِ ۝ فَمَنْ تَعَبَّدَ بِهِ فَازَ وَ نَجَا ۝ وَ  
مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ وَ غَوَى ۝ وَ قَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۝ فَقَالَ  
إِنِّي جِئْتُكُمْ مِنَ اللَّهِ بِالْهُدَى ۝ ثُمَّ اسْتَكْبَرَ وَ قَالَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (۱) ۝ فَدَعَا  
النَّاسَ إِلَى عِبَادَةِ نَفْسِهِ ۝ وَ أَمَرَهُمْ بِتَقْدِيسِ أَسْمِهِ وَ رَسْمِهِ ۝ وَ الَّذِي قَالَ  
لَا يُرَى فِي هَيْكَلِي إِلَّا اللَّهُ الْوَحِيدُ ۝ وَ نَادَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَسْجُونُ  
الْفَرِيدُ (۲) ۝ فَأَفِيقُوا مِنْ نَوْمِكُمْ أَيُّهَا الْعِبَادُ ۝ وَ اعْرِفُوا الْكَلَامَ الْبَاطِلَ مِنَ  
السَّدَادِ ۝ وَ أَرْجِعُوا إِلَى كَلَامِ اللَّهِ الْمَجِيدِ ۝ الَّذِي يَدْعُوكُمْ إِلَى حَقِيقَةِ  
التَّوْحِيدِ (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ  
حَمِيدٍ (۳) ۝ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ۝ وَ اجْتَنَبَ سَبِيلَ الْغَىِّ وَ  
الرَّدَى (۴) ۝

مصطفی حسینی طباطبائی

۱۴۱۸ هـ.ق.

۱۳۷۶ هـ.ش.

۱- اشاره به ادعای ربوبیت علی محمد باب. ۲- اشاره به دعوی الوهیت حسینعلی بهاء.

۳- بخشی از آیه ۲۴ از سوره شریفه فُصِّلَتْ.

۴- از فضیلت بهایی درخواست می شود که نشر موزون نویسنده را با آنچه از باب و بهاء در دست دارند، مقایسه کنند تا از راه خوش گمانی، کلمات مغلوط آن دو را معجزه ای شکست ناپذیر نیندارند.

### ترجمه پیام:

بدانید که دین، پیامی ربّانی و امری استوار و نورانی است\* که خدای بزرگ آن را بر امانتداران وحی و دعوتگران امر و نهیش الهام فرموده است\* آنان، بندگان خدا را به پرستش وی می خوانند و به فرمان و طاعتش رهبری می کنند\* پس هر که دیندارانه راه بندگی حق را پیمود از گمراهی برست\* و چون از آن، سر باز زد به هلاکت و ضلالت پیوست\* و آن کس که بر خدا دروغ بست و متکبرانگفت که من ارمغان هدایت آورده‌ام و «ربّ اعلا»ی شما هستم! از رحمت الهی نومید شد\* همان کس که مردم را به عبودیت خود فراخواند و به تقدیس اسم و رسمش فرمان داد\* و همان که گفت: در سراپای اندامم جز اندام خدای یگانه هیچ دیده نمی شود! و ندا در داد که: جز من، یکتا خدای زندانی، معبودی نیست!\* پس ای بندگان خدا از خواب غفلت برخیزید و سخن باطل را از کلام حق باز شناسید\* و به قرآن ارجمندی که شما را به یکتاپرستی راستین رهنمون می شود، باز گردید\* که باطل از هیچ سو بدان راه نمی یابد و از نزد خدای فرزانه و ستوده فرود آمده است\* و درود حق بر آنان که راه هدایت را پیمودند و از کژ راه‌ها و پرتگاه‌ها دوری گزیدند.



## انتشارات روزنه منتشر کرده است:

---

- ۱: ترجمه زخم (شطحيات)  
احمد عزیزی
- ۲: یک مرد و یک خرس (فیلمنامه)  
مسعود جعفری جوزانی
- ۳: شرح جنون (تفسیر موضوعی دیوان حافظ)  
سید احمد بهشتی شیرازی
- ۴: مجموعه‌ای از کاریکاتورهای جواد پویان
- ۵: دریغا عشق...
- ۶: مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی  
دکتر صادق زیباکلام
- ۷: رباعی‌نامه (گزیده رباعیات از رودکی تا امروز)  
سید احمد بهشتی شیرازی
- ۸: در آغاز زن بود (شعر)  
سعاد الصباح (شاعره عرب) ترجمه وحید امیری
- ۹: دیوان پریش شهرضائی  
با مقدمه دکتر حسین الهی قمشه‌ای
- ۱۰: ملکوت تکلم  
احمد عزیزی
- ۱۱: ما چگونه ما شدیم (ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران)  
دکتر صادق زیباکلام
- ۱۲: رسالاتی در خوشنویسی  
حمیدرضا قلیچ‌خانی
- ۱۳: فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته  
حمیدرضا قلیچ‌خانی

۱۴: موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم

ساموئل هانتینگتون ترجمه دکتر احمد شهسا

۱۵: هزار قطعه (گزیده قطعات از آغاز تا امروز)

به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی

۱۶: تاریخ سینمای ایران

جمال امید

۱۷: عراقی نامه (مشکلات دیوان عراقی)

به اهتمام دکتر سید حمید طبیبیان

۱۸: شیخ و شوخ (رساله‌های سیاسی اجتماعی از اواخر قرن قاجار)

به اهتمام دکتر احمد مجاهد

۱۹: کنوزالعرفان و رموزالایقان (شرح اشعار مشکله مثنوی)

شارح: محمد صالح قزوینی: به اهتمام دکتر احمد مجاهد

۲۰: واژه‌نامه ابدی

احمد عزیزی

۲۱: غزالستان

احمد عزیزی

۲۲: روایت شطح

احمد عزیزی

۲۳: خاطرات یک بچه ناقل

(نوشته و امبا)، ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان

۲۴: المقدمات من کتاب نص النصوص

(سید حیدر آملی) ترجمه محمد رضا جوزی

۲۵: بیان الادیان

(ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی)

تصحیح عباس اقبال، محمدتقی دانش پژوه

کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی

۲۶: حکایتهای حیوانات

دکتر محمد تقوی

۲۷: دیوان فروغی بسطامی (مقابله ۱۰ نسخه خطی)

به اهتمام حمیدرضا قلیچ خانی

۲۸: مقالات

دکتر حسین الهی قمشهای

۲۹: دیوان نرگسی ابهری

به اهتمام حمیدرضا قلیچ خانی

۳۰: انیس العشاق و آثار دیگر شرف‌الدین رامی

تصحیح دکتر محسن کیانی

۳۱: منظومه‌های فارسی (از قرن ۹ - ۱۲)

دکتر محمدعلی خزانه‌دارلو

۳۲: گذری کوتاه بر تاریخ موسیقی

حسن زندباف

۳۳: ریتم در موسیقی

حسن زندباف

۳۴: گنج وحدت

گزیدهٔ ترجیع‌بند و ترکیب‌بند در ادب فارسی

به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی

۳۵: انتهانامه

سلطان ولد / به اهتمام دکتر محمدعلی خزانه‌دارلو

۳۶: دیوان پیرجمال اردستانی

به اهتمام دکتر سید ابوطالب میرعابدینی

۳۷: تذکرهٔ انجمن خاقان

فاضل خان گروسی / به اهتمام دکتر توفیق سبحانی

۳۸: دیوان غالب دهلوی

به اهتمام دکتر محسن کیانی

۳۹: مفتاح الهدایه و مصباح العنایه (سیرتنامهٔ شیخ امین‌الدین محمدبلیانی)

محمودبن عثمان / پژوهش عمادالدین شیخ الحکمایی

۴۰: فوائد الفؤاد

حسن دهلوی / به اهتمام دکتر محسن کیانی

۴۱: تاریکخانه (چهار قصه)

حسن هدایت

۴۲: دائرةالمعارف جهانی سازهای موسیقی

ترجمه حسن زندباف

۴۳: طرحی از دوست (درباره زندگانی و آثار عباس کیارستمی)

محمد شعبانی

۴۴: پرنیان پندار

دکتر جلال‌الدین کزازی

۴۵: دیوان کمال‌الدین اسمعیل

(از روی نسخه چاپ سنگی هند)

۴۶: دیوان حکیم الهی قمشهای

با مقدمه دکتر حسین الهی قمشهای

۴۷: سنت و مدرنیته

دکتر صادق زیباکلام

۴۸: فرهنگ خاص علوم سیاسی

حسن علیزاده

۴۹: قند مکرر (تکرار مضامین در شعر سعدی)

تألیف دکتر ابراهیم قیصری

۵۰: ترجمان الاشواق

محمی‌الدین ابن عربی / ترجمه دکتر گل‌بابا سعیدی

۵۱: کولی‌ها

ایرج افشار سیستانی

۵۲: پزشکی سنتی مردم ایران

ایرج افشار سیستانی

۵۳: رساله سه اصل

ملاصدرا / تصحیح دکتر سید حسن نصر / به اهتمام محمدرضا جوزی

۵۴: بچه‌های آینه (برای کودکان و نوجوانان)

ماریا گریپ / ترجمه جمشید کاویانی

۵۵: متنبی و سعدی

دکتر علی محفوظ

۵۶: هومیوپاتی چیست؟

ام - دلیو - مونیگ، س. ر. وادیا

ترجمه سروش ابراهیمی، شاهین طلوع

**۵۷: تذكرة مرآة الخيال**

امير شيرعليخان لودی / تصحيح سيد حميد حسنی

**۵۸: شبیه یک شرح حال**

اکیراکوروساوا، ترجمه امید روشن ضمیر

**۵۹: روزی روزگاری**

حسن هدایت

**۶۰: اشارات ولوی (شرح مثنوی معنوی)**

عماد اردبیلی، به اهتمام احمد خوشنویس

**۶۱: مکاشفات رضوی**

شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد مولوی

شارح: مولوی محمدرضا لاهوری / به تصحیح و اهتمام کورش منصور

**۶۲: ریکی (شیوه جامع انرژی درمانی)**

بودوجی باگینسکی، شلیلا شارامون، ترجمه اکرم افشار

**۶۳: نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام**

دکتر حمید عنایت، با مقدمه دکتر صادق زیباکلام

**۶۴: طرح مداخله سری در آبادان**

جیمز کیبل، ترجمه جمشید زنگنه

**۶۵: انیس العارفين**

شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری

به اهتمام و تصحیح علی اوجبی

**۶۶: تهرانجلس**

(مجموعه داستان) سید ابراهیم نبوی

**۶۷: ستون پنجم**

سید ابراهیم نبوی

**۶۸: قصه‌های نصرالدین**

به اهتمام سید ابراهیم نبوی

**۶۹: راپورت‌های یومیه و تذکره‌ها**

سید ابراهیم نبوی

**۷۰: اخلاق عارفان**

دکتر مهین پناهی



- ۷۱: دائرة المعارف مستشرقان  
عبدالرحمن بدوی، ترجمه صالح طباطبائی
- ۷۲: دیوان منصور حافظ  
به اهتمام سیداحمد بهشتی شیرازی
- ۷۳: دقائق الطريق  
شیخ احمد رومی، به اهتمام دکتر محسن کیانی
- ۷۴: ملامت و ملامتیان  
عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه دکتر توفیق سبحانی
- ۷۵: پیامبر  
جبران خلیل جبران، ترجمه دکتر حسین الهی قمشه‌ای
- ۷۶: کیمیا (فصلنامه)  
به اهتمام دکتر حسین الهی قمشه‌ای، سیداحمد بهشتی شیرازی
- ۷۷: تجوید آسان  
حمیدرضا مستفید
- ۷۸: افسانه گلریز  
ضیاءالدین نخشی (قرن هشتم)
- ۷۹: جزیره هندورابی و دریای پارس  
ایرج افشار سیستانی
- ۸۰: تذکره خوشنویسان  
مولانا محمد هفت قلمی دهلوی
- ۸۱: هومیوپاتی علم شفابخش  
دکتر راجان سانکران  
ترجمه الهام صابری
- ۸۲: داستان حیرت‌انگیز شاقول سحرآمیز  
ابن سینا، به اهتمام دکتر کریم زرگر
- ۸۳: حافظ به روایت حافظ (مجموع ده نوار شامل ده سخنرانی)  
دکتر حسین الهی قمشه‌ای
- ۸۴: کیستی ما (از نگاه روشنفکران ایرانی)  
حسین کاجی
- ۸۵: عکسهای یادگاری با جامعه مدنی

دکتر صادق زیباکلام

۸۶: اسرار نیکبختی

ا. س. ماردن، ترجمه ابوالقاسم پاینده

۸۷: بی‌ستون

سیدابراهیم نبوی

۸۸: یک فنجان چای داغ

سید ابراهیم نبوی

۸۹: تذکره آتشکده

آذر بیگدلی

۹۰: نامه طراحان

گزیده کاریکاتورِ کاریکاتوریستهای جهان

به اهتمام سیداحمدبهشتی شیرازی

۹۱: گفتگوهای صریح

سیدابراهیم نبوی

۹۲: معبد عشق (شعر)

مهدیه الهی قمشه‌ای (آتش)

۹۳: پژوهشی در نام شهرهای ایران

ایراج افشار سیستانی

۹۴: کیمیا (۲)

به اهتمام دکتر حسین الهی قمشه‌ای، سیداحمدبهشتی شیرازی

۹۵: صوفیسم و تائوئیسم

توشیهیکو ایزوتسو

ترجمه دکتر محمدجواد گوهری

۹۶: کشف‌های تصادفی در علم

دانیل استفان هالاسی

ترجمه محمدرضا قلیچ‌خانی

۹۷: باغهای مرمر (رمان)

حسن خادم

۹۸: تأثیرگذارترین‌های تاریخ

میشل اچ. هارت

ترجمه محمدحسین آهوئی

۹۹: خندیدن قدغن نیست

مجموعه کاریکاتورهای مانا نیستانی

۱۰۰: در سال ۷۷ اتفاق افتاد

کاریکاتور: نیک آهنگ کوثر، متن: سیدابراهیم نبوی

۱۰۱: در سال ۷۸ اتفاق افتاد

کاریکاتور: نیک آهنگ کوثر، متن: سیدابراهیم نبوی

۱۰۲: نغمه حسینی

حکیم مهدی الهی قمشه‌ای

۱۰۳: سیر تحول در غزل فارسی

دکتر محمدرضا روزبه

۱۰۴: خلاقیت

رابرت ویزبرگ

ترجمه مهدی والفی

۱۰۵: گزیده لطائف الطوائف فخرالدین علی صفی

سیدابراهیم نبوی

۱۰۶: تار و سه تار (دوره اول و دوم)

دکتر اسدالله حجازی

۱۰۷: ریپ ون وینکل

واشنگتن ایروینگ

ترجمه عباس قاسم‌زاده

۱۰۸: ارزیابی کار و زمان

مهندس ناصر جاوید

۱۰۹: مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی تولید

دکتر احمد ماکوئی

۱۱۰: فرهنگ جامع اصطلاحات موسیقی

فریدون ناصری

۱۱۱: فقها و حکومت

دکتر محمد جعفری هرندی